



دزدی عاشقانه

باسمه تعالی

نگاهمو دوختم به بابا....به در تکیه داد....داشت سر میخورد دستش که
رفت طرف قل *ب*ش قلب منم ریخت...سریع دویدم طرفش تو راه چند
بار سکندری خوردم تا رسیدم بابام سرخورد و افتاد روزمین
_بابا بابا چی شد

فقط شنیدم که گفت بدبخت شدم و بیهوش شد
درحالی که گریه میکردم گفتم

_مامان مامان بیا گریه میکردم و مامانمو صدا میکردم
مامانم از آشپزخونه اومد بیرون و گفت

_چی شد...تا چشمش به بابا خورد ادامه ی حرفشو نگفت و دوید طرف بابا
_علی علی پاشو

گریه میکرد و بابارو صدا میزد برگشت طرفمو گفت دلارام چرا وایسادی
زنگ بزن آمبولانس

دویدم طرفه خونه و با آمبولانس تماس گرفتم
_الو

_الو بفرمایید

_آقا تو رو خدا کمک کنید پدرم حالش بد
_آروم باشید آدرستون رو بگید

_خیابون.....

_باشه سریع میایم

تلفن رو گذاشتم رو میز و رفتم پیش بابا بعد چند دقیقه آیفون به صدا دراومد

با عجله رفتم درو باز کردم و گفتم

_آقا تورو خدا کمک کنید بابام

_خانم به اعصابتون مسلط باشید برید کنار

رفتن پیش بابا و گذاشتنش رو برانکار دو بردنش خواستم باهاشون برم که

مامانم گفت

_نمیخواه تو بیای

_اما مامان منم میخوام پیام

_همین که گفتم تو نمیای یه نفر باید پیش بابات بمونه پس من میمونم اینو

گفت و رفت....

تو حیاط وایساده بودم دیگه جونى تو پاهام نبود پاهام سست شد و افتادم زمین

چند دقیقه تو همون حالت بودم که بافکری که به ذهنم اومد سریع پاشدم

و رفتم تو خونه موبایلمو برداشتم و به امیر زنگ زدم

_الو سلام امیر

_سلام دلارام چرا گریه میکنی

_امیر با..بام

_دلارام عمو چیزش شده

بغضم گرفت دیگه نتونستم حرف بزnm و موبایل ازد ستم افتاد و صدای بدی

داد

بعد چند دقیقه صدای آیفون بلند شد رفتم و درو باز کردم امیر بود

_دلارام چی شده عمو خوبه

_امیر

بغضم ترکید و نتونستم حرف بزnm امیر ب*غ*لم کرد و گفت

_هییس آروم باش چی شده

_امیر بابام رو بردن بیمارستان

_چی؟؟؟؟؟؟

گوشیشو از جیش در آورد و شماره ای رو گرفت

_الو سلام زن عمو

.....

_آره میدونم دلارام گفت

.....

_کدوم بیمارستان

.....

_آره آره میدونم کجاست الان میایم

خدا حافظ

بهش نگاه کردم و گفتم

_کدوم بیمارستان

_بیمارستان.....

آماده شو تا ببرمت

رفتم تو اتاقم



رفتم تو اتاقم و سریع یه مانتو و شلوار برداشتم و پوشیدم شالمم از توی کمد

برداشتتم و سرم کردم و رفتم پایین

— امیر بریم

— بریم

رفتم تو ماشین نشستیم کمر بندمو بستم و یه آهنگ گذاشتم و صداشو زیاد

کردم و چشمامو بستم

من از تموم روزها

ابری رو

از تو تموم قصه ها

لیلی رو

از تو تموم رنگ ها

خاکی رو

خاکی رو با تو

دوست دارم

لیلی رو با تو

دوست دارم

مجنونو با تو

دوست دارم

بارونو با تو

دوست دارم

آهای دوچشمون سیاه دوتا چشمون سیاه چترتو ببندو

بامن زیر بارون بیا زیر بارون بیا

تو برات سخته بگی دوسم داری من تو چشمات ولی اینو میخونم وقتی

میخندی تمومه کار دل ولی این چه رازیه نمیدونم.....

نفهمیدم چی شد که چشمام گرم شد و خوابم برد



باصدای امیر بیدار شدم

_دلارام دلارام بیدارشو

بیدار شدم و گفتم

_رسیدیم

_آره

زود کمر بندمو باز کردم و رفتم بیرون به امیر هم توجه نکردم که هی اسممو

صدا میزد

داخل بیمارستان شدم و فتم سمت پذیرش

_خانم پدرم کجاست

_اسم پدرتون لطفا

_علی راد

_چند دقیقه صبر کنید

بعد دقیقه گفت _بخش مراقبت های ویژه

_ممنون

دویدم سمت بخش ماما نمودن عموم وعموم اونجا بودن رفتم طرفشون

_مامان بابا خوبه

همون موقع دکتر اذدر اومد بیرون

رفتم طرفشو وگفتم

_آقای دکتر بابام خوبه

_دخترشون هستین

_بله بابام خوبه

_یه سخته ی قلبی رو رد کرده هیجان واسترس براش خوب نیست حالش

خوبه ولی اگر دفعه ی بعد این اتفاق بیوفته کاره زیادی از ما بر نمیداد

اینو گفت وخواست بره که گفتم....



_آقای دکتر

_بله

_میشه بابام رو ببینم

_الان نه وقتی منتقلش کردیم اون موقع میتونی ببینیش

_مرسی

_خواهش میکنم

ورفت

نیم ساعت بعد بابامو از بخش بیرون آوردن رفتم رفتم پیشش هنوز بیهوش بود بردنش به یه اتاقی دنبالشون رفتم وداخل اتاق شدم

آروم آروم گریه می کردم که بقیه هم اومدن امیر هم بود تا منو دید گفت

_دلارام بیا بیرون

رفتم بیرون وگفتم

_چیه

_بیا بریم خونه

_چرا

_تو که همش گریه میکنی یه بار دیگه گریه کنی میریم خونه

اشکامو پاک کردم وگفتم

_باشه باشه دیگه گریه نمیکنم

_پس بیا بریم یه آب بزن به صورتت

_نه نمیخوا..

نذاشت جملمو کامل کنم وگفت

_دلارام

سرمو تکون دادم وچیزی نگفتم وباهاش رفتم تو حیاط وچند بار به صورتم

آب زدم تو راه داشتم فکر میکردم که چی شده که بابام سخته قلبی کرده به

اتاق رسیدیم در زدم وباهم رفتیم تو.....



بابام تا منو دید گفت

_سلام دخترم

_سلام بابا خوبی

_آره دخترم من خوبم تو با امیر برو خونه

_چرا

_خسته شدی

_نه من میمونم

_برو خونه

_اما بابا

_همین که گفتم

_امیر

_بله عمو

_دلارام رو ببر خونه

_باشه عمو

_خداحافظ

_خداحافظ دخترم

ازاتاق اومدیم بیرون ورفتم بیرون وسوار ماشین امیر شدیم

_دلارام

_بله

_بریم خونه یا بریم یه چیزی بخوریم

_نمیدونم

_پس بریم یه چیزی بخوریم

_باشه

زدم یه آهنگ و صداشو زیاد کردم و خودمم با خواننده میخوندم

باز دوباره با نگاهت

این دله من زیرورو شد

بازسر کلاس قل*ب*م

درس عاشقی شروع شد

دل دوباره زیرورو شد

میدونی حالم این روزا بد تر از همست

آخه هرکی رسید دله ساده ی

من رو شکست

قول بده که تو

از پیشم نری.....

(جاده یک طرفه مرتضی پاشایی)

بلاخره به کافی رسیدیم و از ماشین پیاده شدیم و رفتیم طرف کافی شاپ



وارد کافی شاپ شدیم کافی شاپ پر بود از آدم رفتیم و سر یه میز نفره

نشستیم

گارسون اومد و گفت

_خوش اومدین چی میل دارین

امیر گفت

_دلارام چی میخوری

_لازانيا

_تا لازانيا لطفا

_چشم

ورفت

_امير

_چيه

_يعنى چى شده كه بابا سكته كرده

_نميدونم

ديگه حرفى نرديم بعد چند دقيقه گارسون اومد و غذا رورو ميز گذاشت

وگفت

_چيزه ديگه اى نميخوايد

_نه مرسى

امير به من گفت

_بخور ديگه

دوتايى شروع كرديم به خوردن ووقتى غذا مون تموم شد امير بلند شد ورفت

پول غذاها رو حساب كرد و اومد پيشم و باهم رفتيم بيرون و سوار ماشين

شديم و رفتيم خونه.....

وقتى رسيديم خونه رفتم تواتاقم و روى تخت با همون لباسا دراز كشيدم

وزود خوابم برد.....



با صدای زنگ گوشیم چشمامو باز کردم بدون اینکه بدونم کیه تماس رو

وصل کردم

_ الو

_ الو سلام عشقم

(رها بود)

_ بنال

_ بی ادب

_ خوب حالا چی میخوای

_ از کجا فهمیدی چیزی میخوام

_ از ابراز علاقت

_ یه چیزی بگم

_ بگو

_ میای بریم خرید

_ الان

_ آخه اسکول الان چه بیرونی ۱۰ شبه ها

_ ۱۰ شب 😏?

_ آره دیگه

_ یعنی تا الان خواب بودم

_ خواب بودی

_ آره

_خاک تو سرت

_چرا

_آخه تا این موقع میخوابن

_خوب ول کن حالا

_باشه پس فردا میبینمت بای

_بای

تلفن رو قطع کردم و رفتم تودسته شویی چندتا مشت آب زدم به صورتم

واوادم بیرون

وبه طرف کمدم رفتم ویه لباس آبی کاربنی وشلوار مشکی پوشیدم واز اتاقم

اوادم بیرون

یعنی تا الان مامان وبابا از بیمارستان اومدن

داشتم میرفتم به آشپزخونه که با صدایی که شنیدم همونجا موندم وبرگشتم

پشتمو نگاه کردم



_دلارام

یعنی مامان اینا اومدن

پن پ روح مامانته

باز این وجدان شروع کرد

_دلارام

_بله

چیزی شده

نه چطور

آخه تو فکری گفتم شاید چیزی شده

نه چیزی نشده کارم داشتن

آره فردا با بابات وعموت میریم بیمارستان

منم فردا با رها میرم بیرون

کجا

خرید

باشه ولی تا ۹ خونه باش

باشه شب بخیر

شب بخیر

رفتم تو اتاقم

ااه خوابم نمیداد

پ ن پ میخوای خوابت بیاد همین الان از خواب پاشدیا

ااه باز این وجدان شروع کرد

گوشیمو برداشتم وزدم آهنگ

(رویای واقعی مازیار فلاحی)

ادامه 

واسه ی دیدن بارون اشکام ، دوباره خاطره هامو سوزوندم

ولی تو اینجا نبودی بینی ، چجوری پای نگاه تو موندم

تو نبودی که بینی دلم رو چجوری عاشق عشق تو مونده

منی که بی تو یه لحظه نبودم ، کی دل خاطره هاتو شکونده

میون رنگ عجیب نگاهت ، یکمی فاصله مونده تا دریا

تا دل خسته نفس به نفس شه ، تو بیا واقعی شو خود رو یا

واسه ی دیدن ساحل چشماات ، همه ی دار و ندارم رو میدم

واسه ی شادی قلبت عزیزم ، همه احساس تو قلبم رو میدم

نمیدونم..... نمیدونم..... نمیدونم.....

نمیدونم..... نمیدونم..... نمیدونم.....

واسه ی دیدن بارون چشمام ، همه ی خاطره هامو سوزوندم

آخه تو اینجا نبودی بینی ، چجوری پای نگاه تو موندم

تو نبودی که بینی دلم رو چجوری عاشق عشق تو مونده

منی که بی تو یه لحظه نبودم ، کی دل خاطره هاتو شکونده

میون این همه دوری مفرط ، چجوری میشه دستاتو بگیرم

حالا که خسته ی بغضم عزیزم ، تو نذار اینجوری بی تو بمیرم

نمیتونم..... نمیدونم.....

میون رنگ عجیب نگاهت ، یکمی فاصله مونده تا دریا

تا دل خسته نفس به نفس شه ، تو بیا واقعی شو خود رو یا

واسه ی دیدن ساحل چشما ، همه ی دار و ندارم رو میدم

واسه ی شادی قلبت عزیزم ، همه احساس تو قلبم رو میدم

نمیدونم..... نمیدونم..... نمیدونم.....

کم کم چشمام گرم شد و خوابم برد

یعنی به خرس گفتم برو به جات هستم انقدر که من میخوابم

زود خوابم برد.....

صبح با صدای در زدن کسی بیدار شدم

_ ااه مثل گاو در میزنه در شکست

رفتم درو باز کردم یه مرد بود

وای چقدر زشت بود

_ بله

_ علی خونست

_ ببخشید شما با پدر من چیکار دارین

_ به بابات بگو تا آخر این هفته پوله آقای قاسمی رو باید بده وگرنه میوفته

پشت میله های زندون

_ چی

_ به بابات بگو دیگه آقای قاسمی مهلت نمیده فقط تا آخر هفته

ورفت

یعنی چی شده چرا بابا تا آخر هفته وقت داره تا بهشون پول بده

از بابا میپرسم رفتم تو خونه ورفتم تو آشپزخونه از تو یخچال شکلات
صبحانه رو برداشتم وگذاشتم روی میز
چند تا لقمه خوردم ومیز رو جمع کردم
ورفتم تو اتاقم تا آماده شم
مانتوی صورتی کوتاهمو با شلوار جین آبی رو پوشیدم
یه رژ صورتی زدم
وشال صورتیمو سرم کردم کفش صورتیمم پام کردم ورفتم بیرون
زنگ زدم به رها
_ الو
_ الو سلام
_ کجایی رها
_ ۵دقیقه ی دیگه میروم بای
_ بای
قطع کردم وگوشیمو گذاشتم تو جیبم
بعد چند دقیقه رها اومد
_ سلام
_ سلام
رفتم سوار ماشینش شدم ورفتمم پاساژ(.....)
_ وای رها یه چیزی بخر دیگه خسته شدم
_ چیزه قشنگی نیست
_ وای خدا دیوونه شدم

_ااه کم غرغر کن

یکم دیگه راه رفتیم تا رها یه لباس پیدا کرد رفتیم تو مغازه فروشنده یه پسر
جوون بود تا مارو دید بلند شد وگفت

_سلام

_سلام

_بفرمایید

رها اون لباسی رو که پسندیده بود بهش اشاره کرد وگفت

_اون لباس رنگ دیگه ای نداره

_چرا داره مشکلی.آبی.وسبز

_مشکیشو میارین

_بله

فروشنده لباس رو آورد و داد به رها

رها رفت اتاق پرو بعد چند دقیقه در رو باز کرد وگفت

_دلارام بیا

رفتم پیشش و اای لباسه خیلی بهش میومد

_خیلی خوشگله بهت میاد

_جدی

_آره

_پس همینو میخرم

دوباره رفت تو اتاق و بعد چند دقیقه اومد لباس رو به پسر داد وگفت

_همینو میبریم

پسره لباس رو تو پلاستیک گذاشت وگفت

_خوش اومدین

_مرسی

از مغازه اومدیم بیرون

ساعت/بود

_رها دیگه بریم

_باشه

از پاساژ رفتیم بیرون و سوار ماشین شدیم

وقتی رسیدیم پیاده شدم وگفتم

_خداحافظ

_خداحافظ

دررو با کلیدم باز کردم ورفتم تو خونه



بابام خونه بود عموم هم خونه بود

ااه یادم رفت به بابا بگم

_سلام

_سلام دخترم

_سلام عمو خوبی

_آره خوبم

_بابا

_بله

_صبح یه مرده اومد وگفت تا آخر هفته وقت دارین پول آقای قاسمی رو

بدین

_واای حالا این همه پول رو از کجا بیارم

_بابا چیزی شده

_نه دخترم

_بابا من میدونم یه چیزی شده نمیخواین بگین چی شده

_با شرکت آقای قاسمی قرار داد بسته بودیم و ۳۰ میلیارد پول باید بهش

میدادیم

ولی شریکم همه ی پول های شرکت رو بالا کشید و فرار کرد منم تا یه هفته

وقت دارم که پولشو بدم وگرنه

_وگرنه چی

_وگرنه میرم زندان

_چی

_۳۰ میلیارد پول زیادیه منم که نمیتونم تا آخر هفته این پول رو جور کنم پس

میرم زندان

_نه بابا تا آخر هفته این پول رو جور میکنیم

_دخترم برو بالا میخوام با عمو صحت کنم

_باشه

رفتم تو اتاقم و اای بدبخت شدیم حالا این همه پول رو از کجا بیاریم

خدایا ببخشید ولی مجبورم

میرم دزدی

اگه گیر بیوفتم چی

آزادی بابام مهمتره

این پولدارها که با ۳۰ میلیارد چیزیشون همیشه اصلا در مقابل این همه پول

۳۰ میلیارد به حساب نمیداد

خدایا ببخشید ولی مجبورم با این فکرها خوابم برد....

صبح ساعت ۵/۶ از خواب بیدار شدم

مانتو و شلوار مشکیمو پوشیدم و شال مشکیمم سرم کردم کفش مشکیمم پام

کردم و اتاقم رفتم بیرون پاورچین پاورچین راه میرفتم که بقیه بیدار نشن درو

باز کردم و رفتم تو حیاط تا پام رسید تو حیاط دویدم و درو باز کردم و رفتم

بیرون

میخواستم برم تجریش دزدی یه تاکسی گرفتم و رفتم

بعد از اینکه رسیدم پیاده شدم و کرایه رو دادم یه خونه بود که از همه خونه

ها خوشگل تر بود دیواراش سفید بود

از دیوار بالا رفتم و پریدم تو حیاط و اای حیاطش چقدر خوشگله

پر از گله گل‌های

رز. محمدی. یاس و....

یه آلاچیق وسط حیاط بود

ویه تاب سفید کنار درختها بود

و اای اگه این حیاطه پس تو خونه دیگه چیه حتما قصره

ااه او مدم دزدی مثلا

داشتم میرفتم تو خونه که با صدایی که شنیدم سر جام و ایسادم
و اای خدایا بدبخت شدم دستمو گذاشتم رو قل*ب*م و برگشتم.....



یه سگ سیاه بود که همش پارس میکرد

تا سگ رو دیدم شروع کردم به دویدن حالا هی من میدوئیدم سگه میدوئید
انقدر دویدم تا رسیدم به خونه آروم در رو باز کردم و رفتم تو خونه هنوز
صدای سگه میومد

و اای چه خونه ی باحالیه

یه طرف مبل های سلطنتی و یه طرف هم مبلهای اسپرت کرم خیلی خونه ی
باحالی بود

من مثلا او مدم دزدی هر کاری میکنم جز دزدی 😊؟

رفتم طبقه بالا و در یه اتاق رو باز کردم

اتاق قشنگی بود ست سفید و مشکی

کسی هم تو اتاق نبود رفتم تو اتاق و در کمد رو باز کردم ااه هیچی نیست
نه پول نه چیز گرونی همش کاغذ بود در کمد رو بستم و خواستم از اتاق برم

بیرون که یه در باز شد و یه پسر او مدم بیرون

و اای بدبخت شدم

خواستم فرار کنم که پسر زود خودشو بهم رسوند و منو گرفت و گفت

_تو کی هستی نکنه او مدمی دزدی

_نه اومدم تو رو ببینم خوب اسکول اومدم دزدی دیگه
_حالا منو مسخره میکنی زنگ میزنم پلیس بیاد
خودش داشت میرفت طرف موبایلش و منو میکشید
_آقا ببخشید تو رو خدا به پلیس زنگ نزنید
_حرف نزن اومدی دزدی تازه میگی به پلیس هم زنگ نزنین
_هر کاری بگید میکنم
_هر کاری
_بله فقط منو نندازین زندان
_چی از خونم برداشتی
_هیچی چیزی نداشتین که بخوام بر دارم
_شرط دارم
|||اه مرتیکه ی ایکبیری واسه من شرط میزاره
_چه شرطی
_که خدمتکارم بشی
_چی؟؟؟؟؟؟
_یا قبول میکنی یا میری زندان
فکر کردم خدمتکار بودن بهتر از زندان رفتنه اما ۳۰ میلیارد رو از کجا بیارم
_باشه قبول فقط یه چیزی بگم
_بگو



_میتونین به من یکم پول قرض بدین

— هه اومدی دزدی تازه پول هم میخوای

— خواهش میکنم پیشتون کار میکنم پول هم نمیخوام فقط بهم ۳۰ میلیارد

پول قرض بدین

— چی!!! ۳۰ میلیارد

— خواهش میکنم

— ۳۰ میلیارد رو میخوای چیکار

— پدرم شریکش پول ها شو برداشته و فرار کرده بابام هم بایه شرکتی قرار داد

داره وباید ۳۰ میلیارد بهشون بده اگه نده میوفته زندان به خاطر همین اومدم

دزدی

— شغل پدرت چیه

— مهندس معماری

— باشه این پول رو میدم تو هم باید برام ۲ سال کار کنی

— چی ۲ سال

— آره ۲ سال تازه کم هست

— باشه کار میکنم فقط این پول رو بهم بدین

— باشه از فردا کارت رو شروع میکنی

— میشه بگین کارم چیه وچه کاری باید انجام بدم

— آشپزی. تمیز کردن خونه. و بعضی از کارهای منو انجام میدی

— باشه

— ازاین به بعد نمیگی باشه میگی چشم آقا

_با..چشم آقا

_خوب شد

_میتونم برم

_نه

_چرا

_وایسا تا من آماده شم بعد پول رو به بابات بدیم

_واقعا مرسی آقا

_بشین تا پیام

_باشه

_چی

_ببخشید حواسم نبود

_دفعه دیگه حواست باشه

_چشم آقا

تو اتاق دوتا در بود یه در رو باز کرد فکر کنم حموم بود رفت توش

بعد ۵دقیقه در باز شد

واای این چرا اینجوریه فقط یه حوله تنشه

سریع چشمامو بستم

بعد چند دقیقه گفت

_چشماتو باز کن

چشمامو باز کردم و دیدم لباساشو پوشیده

_خوب بریم

—بریم

در اتاق رو بازکرد اول خودش رفت بعد من دره اتاق رو بست و جلوی من راه افتاد.....



در اتاق رو بست و جلوی من راه افتاد

اه پسره ی بی شعور مگه نمیگن خانم ها مقدم ترن مثل گاو سر شو انداخته

پایین ومیره

— آقا آرسام

دیدم یه پیر مرد داره صدش میکنه

اه پس اسمش آرسامه

— بله مش رحیم

— بفر مایید صبحونه

— نه مش رحیم صبحونه نمیخورم

— چشم آقا

ورفت

— بریم

— باشه

— مگه نگفتم میگی چشم آقا

— با.. چشم آقا

رفتیم وسوار ماشینش شدیم

_خونتون کجاست

آدرس رو دادم واونم بدون هیچ حرفی رانندگی میکرد

بعد ۴۵ دقیقه رسیدیم به در خونمون

_برو باباتو صدا کن

_فقط یه چیزی

_بگو

_میشه به بابام در مورد دزدی چیزی نگید

_باشه برو باباتو صدا کن

_چشم آقا

رفتم وبا کلیدم در رو باز کردم

بابا ومامان تو آشپزخونه بودن

_بابا

_بله دخترم

_یه لحظه میاین

_اومدم

وقتی اومد یه نگاه به من کرد وگفت

_جایی میری

_نه

_پس چرا لباس بیرون پوشیدی

_بابا یه لحظه میاین دم در

_چیزی شده

_ نه فقط یه لحظه بیاین کارتون دارم

_ باشه بریم

رفتیم بیرون

_ خوب چیکارم داری

آرسام که دید بابام اومده از ماشین پیاده شد واومد پیشمون

_ سلام

_ سلام ببخشید شما

_ آرسام هستم

_ ببخشید به جا نیوردم

_ من اون ۳۰ میلیارد رو بهتون میدم

_ چرا شما میخواین این همه پول به من بدین من حتی شما رو نمیشناسم

_ چون دخترتون ازم خواسته ومنم یه شرطی براش گذاشتم

_ شرط !!چه شرطی

_ که خدمتکار من باشه

_ چی خدمتکار بشه

_ بابا خواهش میکنم قبول کن

_ نه من قبول نمیکنم

_ چرا

_ تو میخوای بری کار کنی

_ آره بابا خواهش میکنم قبول کن

_نه اصلا

_پس این همه پول رو از کجا میارین

_مهم نیست که برم زندان ولی تو کار نمیکنی

_خواهش میکنم بابا همیشه که شما برین زندان پس ما چی میشیم

بابا تو رو خدا قبول کن فقط یه مدت کوتاهه

_چند ماه

_چی

_چند ماه میخوای کار کنی

_۲ سال

_چی ۲ سال

_آره بابا قول میدم هر هفته پیام دیدنتون

_ولی من نمیتونم قبول کنم

_جون من قبول کن

_جونتو قسم نخور چون من نمیزارم بری

_ولی من میرم

_نه نمیری برو تو

_ولی

_گفتم برو تو

رفتم تو ورفتم تو اتاقم ودرو بستم.....



رفتم تو ورفتم تو اتاقم ودرو بستم

من میرم تو اون خونه و کار میکنم

آره من حتما میرم

کسی هم نمیتونه جلوم رو بگیره

از تو کمدم چمدونم رو برداشتم و لباسامو گذاشتم توش

یه دفتر و خودکار برداشتم و نوشتم

سلام

شاید وقتی این نامه رو بخونین

من خیلی ازتون دور باشم ولی من مجبورم که برم

خداحافظ

دلارام

نامه و چمدونم رو برداشتم و از اتاقم زدم بیرون

ساعت ۵/۲ صبح بود الان حتما خوابیدن نامه رو گذاشتم تو سالن

ورفتم تو حیاط اروم اروم میرفتم دررو باز کردم

اه الان از کجا تا کسی پیدا کنم

با ماشین خودم هم نمیتونم برم

رفتم سر خیابون تا شاید یه تا کسی پیدا شه

از شانس گنده من یه پسر جوون بود

سوار شدم و آدرس رو دادم

یه نگا به پسره انداختم

اولالا خدا چه کرده

خدا انگار اعصاب

نداشته ها

یه پسر مو فرفری

صورت سفید مثل گیج لب هایی خشکیده قد متوسط ولاغر که قوز داشت

کلا اسکلت بود

(چییه؟؟؟؟ فکر کردین پسره خوشگله؟؟ نه با ما از این شانس ها

نداریم؟ همشون اسکولن)

_ خانم

_ بله

_ رسیدیم

از ماشین پیاده شدم و کرایه رو دادم

رفتم طرف در و زنگ رو زدم

بعد چند دقیقه همون پیر مرده مش رجب در رو باز کرد

اول با تعجب نگام کرد و گفت

_ سلام خانم چیزی میخواید

_ سلام آقا آرسام هستن

_ بله هستن

_ میشه صداشون کنید

_ دخترم بیا تو تا صداش کنم

_ باشه

رفتیم تو

_دخترم وایسا تا پیام

_چشم

رفت بالا و بعد چند دقیقه با آرسام اومد

وااای خدا این چرا اینطوره.....



رفت بالا و بعد چند دقیقه با آرسام اومد

وای خدا این چرا اینطوره

فقط یه شلوارک پاش بود لباسم نپوشیده بود بی حیا

از پله ها اومد پایین وگفت

_چیه چی میخوای

_اومدم کار کنم

_ولی بابات گفت..

حرفشو قطع کردم وگفتم

_من مجبورم که کار کنم اگه این پول رو تا آخر هفته ندم بهشون بابام میوفته

زندان

_باباتو چطوری راضی کردی

_فرار کردم

_چی 😊?

_فرار کردم

_تو دیوونه شدی

نه دیوونه نشدم فردا هم پول رو به بابام بدین

باشه الان برو تو اتاقم

چی

میخوام وظایفتو بهت بگم

چشم آقا

از پله ها رفتم بالا

وای حالا اتاقش کدومه

فکر کنم همون اتاقه که اول اومده بودم باشه

رفتم تو همون اتاقه

بعد چند دقیقه اومد

خب تو سال باید برام کار کنی

وای به حالت اگه یکی از وظایفتو انجام ندی

چشم آقا

باید هرروز ۶صبح منو بیدار کنی. صبحانه نمیخورم ولی ناهار باید ساعت

۲آماده باشه شام هم ساعت ۹ باید آماده باشه

ماهی یکبار تو خونه مهمونیه

تو از الان به بعد جزو اموال منی تو مهمونی با مردی حرف نمیزنی

جمعه ها هم مرخصی داری

فهمیدی

بله

دیگه نمیگی بله میگی چشم آقا

— چشم آقا

— به خاتون گفتم یه اتاق برات آماده کنه میتونی بری

— چشم آقا

رفتم پایین دیدم یه پیر زن کنار مش رحیم وایساده شاید خاتونه

رفتم جلو وگفتم

— سلام

— سلام دخترم خوبی

— مرسی من خوبم

— بریم اتاقتو نشون بدم

— باشه

رفتیم بالا یه در قهوه ای بود در رو باز کرد یه اتاق که ست مشکی وقرمز

داشت خیلی قشنگ بود

— شب بخیر دخترم

— شب بخیر

خاتون رفت بیرون

و منم رفتم طرف چمدونم ولبا سامو برداشتم وگذاشتم تو کمده چمدونم رو

هم گذاشتم تو کمده لباسامو با یه پیرهن

صورتی وشلوار آبی عوض کردم ورفتم رو تخت و خزیدم زیر پتو

و خوابیدم.....



صبح با تگون های دستی بیدار شدم

چشمامو باز کردم و دیدم خاتونه

_سلام دخترم پاشو برو آقا رو صدا کن

_خاتون تو رو خدا خودت برو خوابم میاد

_نمیشه که من برم

_چرا

_آقا عصبانی میشه

_به درک من خوابم میاد بهش بگو خوابش میومد

_اما عصبانی میشه

_والای خاتون من خوابم میاد امروز تو صدات کن

_باشه ولی آقا عصبانی بشه خودت جوابشو میدی

_باشه برو

خاتون از اتاق رفت بیرون چشمامو بستم و دوباره خوابیدم

بعد چند دقیقه در محکم باز شد

چشمامو باز کردم که ببینم کیه که دیدم آرسام داره میاد طرفم

یا خدا این چشه

اومد طرفم و موهامو کشید

_آخ

_دختره ی دیوونه رو حرف من حرف میزنی مگه نگفتم منو ساعت ۶ بیدار

کن

_خاتون بیدار کرد دیگه

_این وظیفه ی تو نه نه خاتون فهمیدی

_آره نفهم نیستم که نفهمم

_بار آخرت باشه فهمیدی

_آره

موهامو ول کرد و اتاق رفت بیرون

مریضه روانی چه فرقی داره من بیدارش کنم یا خاتون مشکل داره دیوونه
رفتم طرف کمدم و یه تونیک طوسی با شلوار مشکی پوشیدم یه شال طوسی
هم سرم کردم و رفتم بیرون.....



رفتم طرف کمدم و یه تونیک طوسی با شلوار مشکی پوشیدم و یه شال

طوسی هم سرم کردم و رفتم بیرون

رفتم پایین و دیدم آرسام نیست

رفتم طرف خاتون و گفتم

_سلام

_سلام دخترم

_آقا کجاست

_تو اتاقشه داره آماده میشه

بعد چند دقیقه آرسام از اتاقش اومد بیرون

_خاتون من دارم میرم

_بسلامت پسرم

ااه پسره ی ایکیبری بری دیگه بر نگردي

رفت بیرون

_خاتون من الان باید چیکار کنم

_برواتاق آقا رو تمیز کن

_باشه

رفتم تو اتاقش تا اتاقو تمیز کنم

_واای خدایا اینجا که خیلی تمیزه پس من چیرو تمیز کنم

از اتاق رفتم بیرون تا به خاتون بگم که دیدم یه دختر پایینه

واای خدایا چه قدر

زشته این دختر

همش که آرایش

یعنی اگه اسید هم بریزی روش باز هم آرایشش پاک نمیشه

_یه دفعه منو دید وگفت

_خاتون این کیه

_خدمتکار جدید

_چی خدمتکار چرا این رو آوردین

_خود آقا آوردنش

_خب من میمونم تا آرسام بیاد یه قهوه هم برام بیار

_چشم

با خاتون رفتم آشپزخونه

_خاتون

– چیه دخترم

– این دختره کیه

– دختر عموی آقا

– آها

– من این قهوه رو ببرم تا صداس در نیومده

– باشه برو

خاتون رفت و بعد چند دقیقه او مد

– خاتون الان غذا رو درست کنم

– چی میخوای درست کنی

– لازانیا خوبه

– آره خوبه درست کن

مواد لازانیا رو آوردم و لازانیا درست کردم بعد گذاشتم تو فر

و ظرف ها رو شستم

بعد از اینکه ظرف ها رو شستم نشستم رو صندلی حوصلم سر رفته بود

گوشیمو از جیبم در آوردم و زدم یه آهنگ

کجای زندگیت بودم

که دنیا مو نفهمیدی

کنارت گریه می کردم

تو به اشکام میخندیدی

نکن گریه دیگه بسه

من از اشکات بیزارم
خودت خواستی برم حالا
دارم میرم پی کارم...
یه دفعه صدای جیغ دختره اومد
رفتم تو سالن که ببینم چرا جیغ کشیده که دیدم.....



رفتم تو سالن که ببینم چرا جیغ کشیده که دیدم از گردن آرسام آویزونه
_سلام آرسام خوبی
_آره الناز کاری داشتی اومدی
_مگه باید کاری داشته باشم که به عشقم سر بزدم
عققق واقعا آرسام عاشق این شده
_میز نهارو آماده کنین
_چشم آقا
رفتم تو آشپزخونه وبا کمک خاتون میز رو چیدیم
_دخترم برو آقا رو صدا کن
_باشه
رفتم تو اتاقش در زدم ولی کسی جواب نداد
در رو باز کردم
دیدم آرسام نشسته رومبل والناز هم کنارش نشسته
_کی گفت بیای تو
_در زدم جواب ندادین

– خوب برو پایین

– چشم آقا

دررو بستم ورفتم بیرون

اااه پسر ی ایکیبری

کوفت بخوری به جای ناهار

بعد چند دقیقه او مدن ونشستن روی صندلی

او مدم برم که آرسام گفت کجا

– آشپزخونه

– تا وقتی که غذا مو بخورم تو همینجا میمونی

– چشم آقا

وایسادم تا این ایکیبری غذا شو بخوره

واای زود بخورین دیگه نیم ساعته وایسادم

الناز گفت

– آرسام عزیزم

– چیه

– مهمونی کی هست

– آخر هفته پنج شنبه

– پس فردا بریم خرید

– نه فردا کار دارم خودت برو

– باشه عزیزم

۱۰ دقیقه ی دیگه هم وایسام تا غذاشون تموم شد

آرسام از رو صندلی پاشد وگفت

—دوتا قهوه هم بیار

—چشم آقا

میز رو جمع کردم ورفتم تو آشپزخونه قهوه درست کردم و بردم براشون

وای این دختره خیلی آویزونه

سرشو گذاشته بود رو شونه ی آرسام وداشت تی وی میدید

قهوه رو گذاشتم رو میز وخواستم برم که آرسام گفت.....



قهوه رو گذاشتم رو میز وخواستم برم که آرسام گفت

چند تا گارگر هم میگیرم که خونه رو تمیز کنین برای مهمونی باید پنج شنبه

همه چی خوب باشه فهمیدی

—بله آقا

—میتونی بری

رفتم تو آشپزخونه

—خاتون

—بله دخترم

—آقا گفت که مهمونی داره و باید کارهاشو انجام بدیم گفت چند تا خدمتکار

هم میگیره

—باشه دخترم

رفتم نشستم رو صندلی و خاتون دوتا چایی ریخت واومد پیشم نشست

_دخترم چند سالته

۲۲

_چی شد که اومدی اینجا

_راستش پدرم ورشکست شد و من مجبور شدم پیام اینجا پدرم اصلا راضی

نبود

_پس چطور راضیش کردی

_از...خونه فرار کردم

_چی؟؟؟؟

_من مجبور شدم فرار کنم

_خاتون خاتون

_من برم آقا صدام میکنه

_باشه برو

خاتون رفت و بعد چند دقیقه اومد وگفت

_آقا گفت شب مهمون داره

_مهمونش کیه

_پسر عموش داداش الناز

_وای نکنه اینم مثل النازه

_نه آقا آزاد خیلی مهربون وشوخه اصلا شبیه الناز نیست

_حالا واسه شب چی درست کنیم

_آقا آزاد خیلی قورمه سبزی دوست داره

_باشه پس قورمه سبزی درست میکنم



_باشه پس قورمه سبزی درست میکنم

از تو یخچال سبزی قورمه رو در آوردم و مشغول درست کردن غذا شدم

نیم ساعت بعد کارم تموم شد

_خاتون

_بله دخترم

_من کارم تموم شد میشه برم

_آره برو آقا چند ساعت دیگه میاد

_پس من رفتم

از آشپزخونه اومدم بیرون و رفتم تو اتاقم و رفتم حمام

بعد نیم ساعت اومدم بیرون و لباسامو پوشیدم و نشستم جلو میز توالت

و سه شوار رو روشن کردم و موهامو خشک کردم بعد ۱۰ دقیقه موهام کاملاً

خشک شد موهامو بالا بستم و نشستم رو تخت

الان ساعت ۶:۳۰ ساعت ۸ آرسام میاد تا اون موقع چیکار کنم

گوشیمو در آوردم و زنگ زدم به امیر

یه بوق دوبروق سه بوق دیگه میخواستم قطع کنم که جواب داد

_الو دلارام

_سلام امیر

_سلام دختر آخه چرا بدون خبر رفتی عمو خیلی عصبانیه

_امیر من مجبور بودم

_ دلارام معلومه چی میگی اخه تو ۲ سال میخوای اونجا بمونی

_ گفتم که مجبورم

_ آدرس اون خونه رو بگو

_ چرا 😏؟

_ میخوام پیام دنبالت بریم حرف بزیم

_ همیشه

_ چرا

_ چون باید اجازه بگیرم

_ باشه ولی هر موقع تونستی بگو که پیام دنبالت

_ باشه پس من میرم

_ مواظب خودت باش خداحافظ

_ خداحافظ

ساعت رو نگاه کردم

۶:۴۵ دقیقه حالا چیکار کنم

آها رمان میخونم

شروع کردم به رمان خوندن خیلی رمانش باحاله داشتم میخوندم که یکی

در اتاق روزد

_ کیه

_ منم دخترم آقا اومد

_ الان میام

شالمو سرم کردم ورفتم بیرون

آرسام رو دیدم که داره با یه پسر میاد تو

اومد تو

خاتون گفت

_سلام پسر

_سلام خاتون

اراد گفت

_به به خاتون کجایی دلم برات یه ذره شده بود

_تو که زیاد اینجا نمیای

آراد چشمش به من افتاد وگفت

_آرسام ناقلا زن گرفتی به من نگفتی

_چی!! زن؟ آراد باز مسخره بازی در نیار

_پس این خانم خوشگله کیه

_خدمتکار جدیدم

_این خیلی خوشگله قبلیا خیلی زشت بودن

رو به من کرد وگفت

_اسمت چیه

_دلارام

_دلارام خدمتکار های قبلیشو ندیدی چه آدمایی بودن

یکی بود اسمش سحر بود خیلی زشت بود با چشمش میخواست آرسام رو

قورت بده

از بس که این آرسام تپه‌های دختر کش میزنه
خاتون گفت

_پسرم تو هم خوشتیپی دیگه

_نه خاتون هیچکی به من نگا نمیکنه

_چرا پسرم از خداشون هم باشه

_نه خاتون اگه خوشتیپ بودم الان زن داشتم

من زن میخوام هیچکی به من زن نمیده

دلارام تو زنم میشی

گفتم

_نه بابا چیزه دیگه ای نمیخوای

_من میخوام زنم بشی

او مدم جوابشو بدم که آرسام گفت

_آزاد بسه دیگه کم مسخره بازی در بیار

_مسخره بازی نیست که همه زن دارن حتی تو هم زن داری

_من زن دارم خودم نمیدونم

_اره دیگه الناز زنته خدا به دادت بر سه الناز دیوونت میکنه بعضی موقع ها

یه کارهایی میکنه که میخوام سرشو بکوبم به دیوار

اوووو این داداششه اینو میگه پس بین این الناز چه ادمیه

خدا به داد آرسام برسه



اوووه این داداششه اینو میگه پس بین این الناز چه آدمیه

خدا به داد آرسام برسه

به هم میان

دوتاشون رو مخن

رفتم تو آشپزخونه

خاتون هم اومد وگفت

— بیا بریم میز رو آماده کنیم

— باشه

با خاتون میز رو مرتب کردیم

وآراد و آرسام اومدن

آراد تا چشمش به میز افتاد

گفت

— آخ جون قورمه سبزی خاتون عاشقتم

— این قورمه سبزی رو دلارام درست کرده

— واقعا

— آره

— وای عاشقتم دلارام

آرسام گفت

— آراد بسه بشین بخور

— اه آرسام چرا همش عصبانی میشی یکم بخند بابا دنیا که به آخر نمیره

اگه تو بخندی

_آراد گفتم بشین غذا تو بخور

_باشه

آراد هم دیگه حرفی نزد و غذاشو خورد

بعد ۲۵ دقیقه غذاشونو خوردن

آراد گفت

_دستتون درد نکنه خیلی غذا خوشمزه بود

_نوش جان

آرسامم گفت

_دستت درد نکنه خاتون

_نوش جان پسر

ااه پسره ی احمق من غذا رو درست کردم اونوقت میگه دستت درد نکنه

خاتون ایکیبری

رفتن نشستن تو سالن میز رو جمع کردم و رفتم تو آشپزخونه و دوتا قهوه

درست کردم و بردم تو سالن

قهوه رو گذاشتم رو میز و خواستم برم که آراد گفت

_دلارام

_بله

_هر وقت او مدم اینجا واسم قورمه سبزی درست کن

_باشه

_مرسی

رفتم تو آشپزخونه و میز رو آماده کردم و واسه خودم و مش رحیم و خاتون

غذا کشیدم

بعد چند دقیقه مش رحیم و خاتون اومدن و نشستن رو صندلی

مش رحیم گفت

_این غذا خوردن داره

و شروع کرد به خوردن

تا اولین قاشق رو خورد گفت

_خاتون

_بله

_چرا دستپختت عوض شده

_دلارام این غذا رو درست کرده

_واقعا

_آره

و دوباره شروع کرد به خوردن....



و دوباره شروع کرد به خوردن

آخر از همه غذا مو تموم کردم

خاتون و مش رجب هم رفتن تا بخوابن

هر چقدر خاتون اصرار کرد ظرف هارو بشوره قبول نکردم

از رو صندلی بلند شدم و داشتم ظرفهارو میشستم که دیدم آر سام اومد تو

آشپزخونه

بدون توجه بهش داشتم ظرف هارو

میشستم که گفت

— بیا بشین کارت دارم

— نه همین طوری راحتم

— گفتم بشین

— منم گفتم این طوری راحتم

— زبون آدم نمیفهمی

— آدمی نمیبینم

یه دفعه او مد دستامو گرفت و برد و به زور نشوندم روی صندلی

— مگه بهت نگفتم تو خدمتکار منی و حق نداری با مردی حرف بزنی

— ااه مگه من زندانیم که نباید با مردی حرف بزنی اصلا دلم میخواد

با مرد ها حرف بزنی مشکلیه

— تا وقتی که خدمتکار منی حق نداری با مردی حرف بزنی

— برو بابا تو حق نداری به من دستور بدی

— همین که گفتم دفعه ی بعدی ببینم با مردی حرف بزنی خونت حلاله

پاشدم و خواستم برم که باشد و او مد پیشم و بازو مو گرفت

— دفعه ی بعدی ببینم بیچارت میکنم باشه

منم که خیلی ترسیده بودم سرمو تکون دادم و گفتم

— باشه

از آشپزخونه رفت بیرون

ااه ایکیبری اصلا به اون ربطی نداره که من با کی حرف میزنم احمق
دوباره شروع کردم به شستن ظرف ها بعد ۱۵ دقیقه همه ی ظرف ها رو شستم
ورفتم تو اتاقم

شالمو از سرم برداشتم و نشستم جلو آینه تا موهامو شونه کنم
بعد از شونه کردن موهام از تو کمد یه پیرهن قرمز و شلوار طوسی برداشتم
و پوشیدم و رفتم تا بخوابم
سرم به بالشت نرسیده خوابم برد.....

با صدای آلازم گوشیم بیدار شدم پاشدم برم آرسام رو بیدار کنم
رفتم دستشویی و دست و صورتمو شستم و اوادم بیرون
از تو کمد یه تونیک صورتی و شلوار مشکی در آوردم پوشیدم
خدا رو شکر که آرسام نگفت لباس خدمتکار ها رو بپوشم
موهام بستم و شال مشکیم سرم کردم و رفتم بیرون
درزدم و رفتم تو اتاق آرسام

وای خدا باز این ل*غ*ته چشمامو بستم و رفتم جلو همونطور که میرفتم
جلو پام به یه چیزی گیر کرد و افتادم رو آرسام خواستم پاشم که آرسام
چشماشو باز کرد

وای بدبخت شدم
زود از ب*غ*لش بیرون اوادم
و چشمامو بستم

_ چرا چشمهاتو بستى
_ آخه شما لباس تتون نیست

– خوب که چی لباس تنم نباشه

– پسر هم پسرای قدیم شرم و حیا داشتن

بیشعور ل*خ*ت جلوم وایساده میگه خوب لباس تنم نباشه

– چی گفتی

اااااه بازم بلند فکر کردم

– هیچی نگفتم

ودویدم واز اتاق بیرون رفتم



دویدم واز اتاق بیرون رفتم

اااااه من کلا بلند بلند فکر میکنم

رفتم پایین دیدم مش رحیم و خاتون چمدون دستشونه

– سلام جایی میرین

خاتون گفت

– سلام دخترم داریم میریم شهرمون عروسیه دختره خواهرمه

– مبارک باشه ایشالله به پای هم پیر بشن

– ممنون دخترم

– چند روز میمونید

– یه هفته

وای یه هفته باید با آرسام تنها بمونم

– دخترم ما الان باید بریم خداحافظ

_سلام خوبی ببخشید بیدارت کردم

_نه اشکال نداره یه دفعه ای خوابم برد

کاری داشتی اومدی

_آره اومدم با آرسام بریم بیرون خونست

_نه امروزم برای ناهار نیومد خونه

_ااه حالا چیکار کنم

_بشین تا برات یه قهوه بیارم

_نه نمیخواه مرسی

میشه باهات صحبت کنم

_آره

_خوب بیا بشین پیشم

_نه همینجا میشینم

_ااه نمیخوام بخورمت که بیا بشین

_باشه

رفتم نشستم پیشش

_حالا تعریف کن

_چیو

_چیشد که اومدی اینجا

_بابام شریکش کلاهبرداری کرد و پول های شرکت رو برداشت و فرار کرد

و بابام سک..

به اینجا که رسیدم گریم گرفت و با حق حق گفتم
با. بام سخته کرد و طلبکارش گفت تا یه هفته فرصت داره تا ۳۰ میلیارد بهش
بده وگرنه..

میوفته زندان

و شروع کردم به گریه کردن

_منم مجبور شدم و او مدم دزدی و گیر افتادم و آقا آرسام اون پول رو به بابام
داد و من خدمتکارش شدم بابام قبول نکرد من فرار کردم

و دوباره گریه کردم

آراد او مد جلو وب*غ*لم کرد

_آروم باش دلارام من ۳۰ میلیارد رو به آرسام میدم تا تو دیگه خدمتکارش
نباشی

_واقعا

_آره من واسه خواهر دلارامم هر کاری میکنم

_خواهر

_آره از الان به بعد تو خواهرمی

باشه

_باشه داداشی

_دیگه گریه نکن تا آرسام بیاد

بزار یه زنگ بهش بزنم

گوشیشو از جیبش در آورد و شماره ی آرسام رو گرفت....



گوشیشو از جیش در آورد وشماره ی آرسام رو گرفت

_ الو سلام آرسام زود بیا خونه

..... _

_ من خونه ی توام زود بیا

..... _

_ باشه خداحافظ

_ چی گفت

_ گفت تا نیم ساعت دیگه میاد

داشتم با آزاد حرف میزدم که در باز شد و آرسام اومد تو

_ سلام داداش اومدی

_ سلام برو تو ماشین تا پیام

_ باشه

آزاد پاشد وگفت

_ خداحافظ دلارام

_ خداحافظ

آزاد که رفت آرسام اومد جلو وگفت

_ تو حرف حالت نمیشه نه

_ مگه چیکار کردم

_ مگه نگفتم نباید با مردی حرف بزنی

_ ||||| اصلا به تو چه چرا نباید با مردی حرف بزنی

با خدمتکار های قبلیت هم همین رفتار رو داشتی

— آره همین رفتار رو داشتم واگه با مردی حرف میزدن اخراج میشدن

— پس چرا من رو اخراج نمیکنی

— چون بابت تو پول دادم ومن اخراجت نمیکنم

فهمیدی

— خدمتکارم برده که نیستم که با مردی حرف نزنم

حتی برده ها هم اجازه دارن با مرد ها حرف بزنن

خواستم برم که دستمو گرفت وگفت

— دفعه ی دیگه با هیچ مردی حرف نمیزنی چون تو یکی از دارایی های منی

من بابت تو پول دادم وهر چی که من بگم روانجام میدی

— برو بابا اصلا میخوام با همه حرف بزنم تو هم هیچ غلطی...

یه طرف صورتتم سوخت

منو زد چطور به خودش اجازه داد منو بزنه

— دفعه ی دیگه انقدر مهربون نیستم فهمیدی

— ازت متنفرم متنفر تو یه آشغالی

ودویدم ورفتم تو اتاقم.....



ازت متنفرم متنفر تو یه آشغالی

ودویدم ورفتم تو اتاقم در رو بستم وخودمو انداختم رو تخت وشروع کردم

به گریه کردن

لعنتی منوزد آشغال عوضی منوزد آگه به خاطر بابام نبود از اینجا میرفتم
پاشدم واز تو کیفم تا قرص خواب برداشتم وخوردم تا آگه اومد صداشو
نشنوم

رفتم ورو تخت دراز کشیدم وچشمم کم کم گرم شد ودیگه هیچی
نفهمیدم.....

با سردردشدیدی چشمامو باز کردم ساعتو نگاه کردم
واای ساعت ۴ بعد از ظهره خیلی خوابیدم پاشدم وخواستم برم طرف در که
سرم گیج رفت

آخه دختره ی احمق ۴ تا قرص خواب رو باهم میخورن

واای سرم خیلی گیج میره

هم سرم گیج میرفت هم گشتم بود

پاشدم ولبا سامو عوض کردم ورفتم بیرون تا برسم به سالن چند بار نزدیک
بود بیوفتم

رسیدم به سالن دیدم آرسام نشسته رو مبل و سرشو گرفته تو دستش

بی توجه بهش میخواستم برم که گفت

_دلارام

منم فکر کردم میخواد معذرت کنی گفتم

_بله آقا

_یه قهوه برام بیار

ااه کوفت بخوری معذرت خواهی هم نکرد

_باشه آقا

رفتم تو آشپزخونه وقهوه درست کردم خواستم ببرم که یه لحظه سرم خیلی

گیج رفت وافتادم

فنجون که به زمین افتاد صدای بدی داد

آرسام اومد تو آشپزخونه وگفت

_چی شد

....._

_دلارام با توام میگم چی شد خوبی

_چیزی نشده آقا فقط سرم گیج رفت الان خوبم

اومد جلو وخواست ب*غ*لم کنه که گفتم

_به من دست نزن خودم بلند میشم

دستمو به دیوار گرفتم وپاشدم.....



اومد جلو وخواست ب*غ*لم کنه که گفتم

_به من دست نزن خودم بلند میشم

دستمو به دیوار گرفتم وپاشدم به زور راه میرفتم

ولی نمیخواستم دست آرسام بهم بخوره

همونطور که راه میرفتم یه دفعه احساس کردم رو هوا معلقم

_ااه ولم کن چیکار میکنی

_بسه دیگه لج نکن

منم دیگه حرفی نزدم و سرمو چسبوندم به سینش

وای چه عطری زده بود بوش عالی بود آدمو مست میکرد

رسیدیم به اتاقم

آرسام در رو باز کرد و منو برد و رو تخت گذاشت

— بگير بنخواب امروز نميخواه کار کنی

— باشه آقا

از اتاق رفت بیرون

منم که خوابم نمیومد گوشیمو برداشتم وزدم یه آهنگ

واسه خاطره هر دو تامونه

اگه پای تو واینمیستم

کسی جز تو تو زندگیم نیست

جز تو عاشق هیشکی نیستم

میدونی

من تو این مدت شنیدم هر چی که باید از اول قصه میشنیدم

شبا تا خود صبح آهنگای غمگین گوش میدم

(آهنگ جدایی میثم ابراهیمی)

وقتی آهنگ تموم شد بلند شدم ورفتم حموم

زیر آب گرم که رفتم حالم خوب شد

بعد ۱۰ دقیقه اومدم بیرون

رفتم جلوی آینه و موهامو خشک کردم

وقتی موهام کاملاً خشک شد

از تو کمد یه لباس آبی کاربنی با شلوار مشکی پوشیدم و رفتم رو تخت

نشستم

بعد چند دقیقه صدای در زدن اومد

_بفرمایید

در باز شد

از چیزی که دیدم خیلی تعجب کردم.....



در باز شد

از چیزی که دیدم خیلی تعجب کردم آر سام بود که یه کاسه سوپ دستش

بود و کلاس رو روشن کثیف بود

_سلام بیا سوپ بخور

_خودت درست کردی

_آره چطور

_ میگم یه وقت بعد خوردن این سوپ راهی بیمارستان نشم

_نه بخور انقدر ها هم بدمزه نیست

_باشه

اولین فاشق رو خوردم خوب بود ولی یکم شور بود

_خوبه

_آره ولی یکم شوره

_دیگه ایراد نگیر

_باشه آقا

داشتم میخوردم که گوشیم زنگ خورد

امیر بود

_ الو سلام

_ سلام دلارام آدرس اون خونه رو بده

_ چرا

_ بیام دنبالت بریم بیرون

_ وایسا

_ آقا

_ چیه

_ میشه ۲ ساعت برم بیرون

_ با کی

_ با دوستم

_ دختره

اگه میگفتم پسره نمیداشت برم به خاطر همین گفتم

_ آره دختره

_ باشه برو ولی زود بیا

_ چشم آقا

از اتاق رفت بیرون

_ امیر آدرسو برات میفرستم

_ باشه خداحافظ

_خدا حافظ

قطع کردم و رفتم طرف کمد و مانند قمر زمو با شلووار مشکیمو پوشیدم
موهامو از بالا محکم بستم
طوری که ابرو هام رفت بالا رفتم جلوی آینه و یکم کرم زدم یکم هم رژ
صورتی شاله مشکیمم سرم کردم و از اتاق رفتم بیرون.....



واز اتاق رفتم بیرون و کفشای مشکیمم پوشیدم و رفتم تو حیاط به امیر زنگ
زدم

_الو امیر کجایی

_تا دقیقه ی دیگه میرسم

_باشه زود بیا

رفتم بیرون و وایسادم تا امیر بیاد

بعد ۵ دقیقه امیر اومد

از ماشین پیاده شد و اومد جلو و ب*غ*لم کرد

_سلام دلارام

_سلام امیر

_خوبی

_آره خوبم

_بریم پارک یا کافی شاپ

_بریم پارک

_باشه

دوتایی رفتیم وسوار ماشین شدیم تو ماشین اصلا حرف نزدیم
بعد از اینکه رسیدیم به پارکی که من عاشقشم از ماشین پیاده شدیم
با امیر رفتیم و رویه صندلی نشستیم
_ خوب بگو

_ دلارام من یکی رو دوست دارم ولی اون نمیدونه منم نمیدونم چطوری
بهش بگم

_ کاری نداره که برو بهش بگو دوستش داری

_ آخه نمیدونم اون منو دوست داره یا نه

_ حالا این دختره کیه من میشناسمش

_ آره میشناسی

_ امیر اذیت نکن دیگه بگو کیه

_ اون دختره بهاره

_ بهار

(بهار دختر خالمه)

_ آره من بهار رو دوست دارم میخواستم ازش بپرسی ببینی اون منو دوست

داره

_ باشه میپرسم

_ مرسی دلارام

_ خوب برو دوتا بستنی بگیر بخوریم

_ باشه

رفتد و بعد چند دقیقه با دو تا بستنی شکلاتی اومد

وقتی بستنیمون رو خوردیم گفتم

– امیر من میرم

– باشه بریم تا برسونمت

رفتیم و سوار ماشینش شدیم

تو راه هم یکم با هم دریاره ی بهار حرف زدیم

وقتی رسیدیم از ماشین پیاده شدم و با امیر خدا حافظی کردم و رفتم تو

تا در سالن رو باز کردم آرسام اومد جلو و گفت

– حالا به من دروغ میگی بدبخت میکنم

– چی شده

موهامو گرفت و کشید و گفت

– آدمت میکنم

– آخ موهام ولم کن

– که با دوستت قرار داری آره منو گول میزنی دختره ی.....

– من با دوستم قرار داشتم

موهامو بیشتر کشید و گفت

– دروغ نگو با یه پسر رفتی پارک میگی با دوستت قرار داشتی

– مگه جرمه

– آره جرمه تو خدمتکار منی

معلوم نیست با آزاد چیکار کردی که میخواد ۳۰ میلیارد بهم بده تا تو از اینجا

بری

– آخ ول کن سرم درد گرفت

– یه کاری میکنم که دیگه فکر گول زدنه منو نکنی

موهامو ول کرد ودستمو گرفت ومنو با خودش برد

ودر یه اتاقی رو باز کرد فکر کنم انباری بود

– همینجا میمونی صداتم در نییاد

وهلم داد تو ودر رو هم بست

منم نشستم روزمین وپاهامو توشکم جمع کردم وسرمو گذاشتم رو پاهام

وچشمامو بستم.....



نشستم روزمین و پاهامو توشکم جمع کردم وچشمامو بستم ودیگه

چیزی نفهمیدم.....

چشمامو باز کردم ودیدم هنوز توزیر زمینم

اااه فکر کردم الان مثله تو فیلمای ب*غ*لم کنه وببرتم تو اتاق

ولی ما از این شانس ها نداریم که

واای چرا در رو باز نمیکنه

دوباره نشستم روزمین

فکر کنم حالا حالا ها در رو باز نکنه

مریضه والا

اصلا این از کجا فهمید من با امیر رفتم بیرون

مثل جن میمونه یهو ظاهر میشه

تا اسمش بیاد پیدا میشه
صدای چرخش کلید رو که شنیدم پاشدم و وایسادم
آرسام بود ولی بوی الکل میداد
ااه خیلی بوی بدی میداد
_ آقا میشه برم
همونطور که میومد جلو گفت
_ کجا بری
_ تو.. اتا.. قم
_ از من میترسی
_ نه.. نه
_ تو از من میترسی
_ نمیترسم
_ چرا از من بدت میاد
_ من از شما بدم نمیاد
_ داری دروغ میگی هیشکی از من خوشش نمیاد همه منو به خاطر پولم
میخوان
_ نه مادرم منو میخواد نه پدرم
_ آقا میشه من برم
_ نه
_ مست بود و حالت عادی نداشت وقتی مست نبود ازش میترسیدم الان که
مسته...

_دلارام

_بله آقا

به ب*غ*لش اشاره کرد وگفت

_بیا اینجا

_آ..خه ..نمیشه

_دلارام گفتم بیا

_چشم

رفتم جلو و آرسام ب*غ*لم کرد

_پدرو مادرم همش سر کار بودن

من و خواهرم آرام همش تنها بودیم و با هم وقت میگذروندیم

من یه دوست داشتم اسمش آرمین بود

هر روز میومد خونه ی ما

یه بار بهم گفت که من خواهرتو دوست دارم

خیلی عصبانی شدم چون اون دوسته من بود و به خواهرم نظر داشت

اون روز باهاش دعوا کردم

ولی چند روز بعد او مد جلوی خونمون وگفت.....



ولی چند روز بعد او مد جلوی خونمون وگفت

_من خواهرتو دوست دارم و میخوام پیام خواستگاریش

منم قبول کردم که بیاد خواستگاری و به مامان و بابام هم گفتم ولی اونا قبول
نمیکردن و می گفتن آرمین در سطح خانواده ی ما نیست ولی مامان و بابام
رو به زور راضی کردم که آرمین بیاد خواستگاری
بعد دو هفته آرمین و خانوادش اومدن خواستگاری
و بابام گفت که باید یه صیغه ی محرمیت براشون بخونیم
وقتی که صیغه رو بابام خونند
هر روز آرمین و آرام با هم میرفتن بیرون
یه روز من تو اتاقم بودم که دیدم آرام با گریه اومد تو اتاقم و خود شو انداخت
توب*غ*لم
وگفت
_داداش
_جونم
_من آرمین رو با یه دختر دیدم اول فکر کردم یکی از فامیل هاشه ولی دختره
گفت که من زنه آرمینم
داداش من آرمین رو دو ست داشتم و فکر میکردم اونم من رو دو ست داره
ولی اون فقط به خاطر پول منو میخواست
_آرام دیگه گریه نکن آروم باش
_چطوری آروم باشم داداش من اونو خیلی دوست داشتم
_اون یه آشغاله میکششم
_نه داداش تو رو خدا ولش کن به خاطر من
_باشه آبجی جون

– آرسام

– جونم

– یه چیزی بگم عصبانی نشو

– باشه بگو

– من میخوام برم لندن

– چی؟؟؟ چرا میخوای بری لندن

– میخوام برم تا آرمین رو فراموش کنم

– نه همیشه

– تو رو خدا داداش اگه نزاری برم خودمو میکشم

– چی؟؟ آرام میفهمی چی میگی

– آره میفهمم یا میزاری برم یا خودمو میکشم

داداش فقط چند سال میرم تا بتونم آرمین رو فراموش کنم قول میدم زود

برگردم

– اما همیشه بری یه دختر تنها تو یه کشور غریب

– داداش تو رو خدا

– اگه من هم راضی بشم مامان و بابا راضی نمیشن که تو بری

– نه که براشون خیلی مهمه

– آرام چرا فکر میکنی برای مامان و بابا مهم نیست که تو بری یه کشور

غریب

چون مامان یه بار هم نداشت بهش بگم مامان تا میخواستم بگم مامان
میگفت

مامان نه نازی جون

وقتی که میگی مامان فکر میکنم پیرم نگو مامان بگو نازی جون

یه بار هم موهامو شونه نزده

یه بار هم برای نمره هام خوشحال نشده

یه بار هم برام غذا درست نکرده

باباهم که همش یا سفره یا سره کار

بنظرت من براشون مهمم

آرام برو ولی منم هر ماه میام بهت سر میزنم

پریدب*ع*لم*وگفت

مرسی داداش عاشقتم

منم عاشقتم فسقلی

وقتی آرام رفت

پدر و مادرم گفتن که همش تقصیره توئه که با خواستگاری آرمین موافقت

کردی

منم از اون خونه رفتم ورفتم خونه ی پدر بزرگم چون پدر بزرگم منو خیلی

دوست داشت

منم هر ماه میرفتم وبه آرام سر میزدم

آرام هم میخواست یه ماه دیگه برگرده چون میگه آرمین رو کاملاً فراموش کرده

عاشق یکی دیگه شده

وقراره که پسره بیاد ایران ا خواستگاریه آرام
آرام میگه خیلی پسره ی خوبیه
امیدوارم که دیگه این پسره مثله آرمین نباشه
دلارام این ها رو بهت نگفتم که دلت برام بسوزه این ها رو گفتم تا یکم
سبک شم

دوسال بود که این حرف ها تو دلم بود و سنگینی میکرد
دلارام این حرف ها رو به هیچکس نگو
_ چشم آقا من راز داره خوبی هستم
_ امیدوارم که همینطور باشه
_ آقامیشه من برم

_ نه همیشه بری

میخوام امشب با آرامش بخوابم
پس از تو ب*غ*لم تکون نمیخوری
بگیر بخواب

منم دیگه چیزی نگفتم و تو ب*غ*له آرسام خوابم برد.....



منم دیگه چیزی نگفتم و تو ب*غ*له آرسام خوابم برد.....

با نوری که به چشمم میزد چشمامو باز کردم
صبح شده بود

آرسام کنارم نبود حتما رفته شرکت

وااای خدایا پس خاتون و مش رحیم کی میان
این آرسام هم که دیونست
اصلا از کجا فهمیده من با امیر رفتم
شاید تعقیبم کرده
شاید هم به یکی گفته تعقیبم کنه
پاشدم واز زیر زمین رفتم بیرون ورفتم تو اتاقم
شالمو از سرم برداشتم ورفتم حموم
بعد ۲۰ دقیقه از حموم اومدم بیرون
فردا مهمونیه آرسام بود
خاتون هم نیست
ولی فردا چندتا خدمتکار هم قراره بیاد برای کمک
یه تونیک صورتی تا زانو پوشیدم با یه شلوار سفید
موهامم شونه کردم دیگه خشکش نکردم
دیروز آرسام گفت
با آزاد چیکار کردی که میخواد ۳۰ میلیارد بده تا تو دیگه خدمتکارم نباشی
پس آزاد بهش گفته
آزاد خیلی خوبه
مثله برادرمه
ساعتو نگاه کردم
۱۲:۳۰ دقیقه بود
حالا چی درست کنم

قیمه فکر کنم دوست داشته باشه قیمه درست میکنم
از اتاق اومدم بیرون و رفتم تو آشپزخونه تا قیمه درست کنم
گوشت رو از یخچال در آوردم و مشغول درست کردن قیمه شدم
بعد از اینکه کارم تموم شد
برنج درست کردم و گذاشتم تا دم بکشه
ساعت ۱۳:۴۷ دقیقه بود یه ربع دیگه آرسام میاد
دیوونست خوب تو شرکت ناهار بخور دیگه
از شرکت میاد خونه ناهار میخوره دوباره میره شرکت دیوونست بابا
وقتی کارم تموم شد
از تو یخچال خیار و گوجه رو برداشتم تا سالاد شیرازی درست کنم
پیاز هم برداشتم و نشستم رو صندلی و سالاد شیرازی درست کردم
من عاشق سالاد شیرازیم
وقتی سالاد رو درست کردم
پاشدم تا میز رو آماده کنم
که صدای چرخش کلید اومد و بعد صدای آرسام و یه دختر اومد
رفتم تو سالن و دیدم النازه
واای خدایا نمیدونم چرا من از این انقدر بدم میاد
رفتم جلو و گفتم
_ سلام خوش اومدین
_ سلام میز رو آماده کن

_چشم آقا

رفتم تا میز رو آماده کنم

والای این دختره که هر روزه خدا اینجاست

یه مانتوی قرمز پوشیده بود که درش آورد

زیرش یه دکلمه ی نارنجی پوشیده بود ااه چقدر این جلفه

سرشو گذاشته بود روی پاهای آرسام

رفتم جلو وگفتم

_آقا نهار حاضره

_الناز بیا بریم بعد نهار حرف میزنیم

_باشه آرسام جونم

او ملدن سر میز وشروع کردن به خوردن

اصلا سره میز حرف نزدن

بلاخره غذا خوردنشون تموم شد

پاشدن ورفتن نشستن رو مبل

بعد از اینکه میز رو جمع کردم

رفتم پیششون وگفتم

_آقا قهوه نمیخواید

_نه

رفتم تو آشپزخونه ونشستم

وبرای خودم غذا ریختم وشروع کردم به خوردن

بعد از اینکه غذا تموم شد

پاشدم وخواستم ظرف ها رو بشورم که صدای در اومد

آب رو بستم ورفتم وبینم کیه

رفتم تو حیاط ودر رو باز کردم

یه پسر جوون بود _بفرمایید

_سلام عمه خاتون اینجاست

_شما

_من سعیدم برادر زاده ی خاتون

اومدم برای کار

_سلام خوش اومدین

ولی خاتون نیست

_کی برمیگرده

_به من گفت میره شهرشون عروسیه دختره خواهرش

_من خبر نداشتم خاتون گفت که به یه باغبون نیاز دارن ومن هم اومدم

پس من میرم عمه خاتون اومد بگو سعید اومده بود

دیدم چمدون دستشه

_بخشید از کجا اومدین شما

_از شیراز اومدم یک سال تو شیراز کار کردم ولی اومدم اینجا پیشه عمم

اووه این همه راه رو میخواد بره

_خاتون تا سه چهار روز دیگه میاد

شما با آقا ارسام حرف بزنید شاید قبول کرد که شما اینجا کار کنید

_ آقا آرسام خونست

_ بله خونست بفرماید تو

اومد تو و با هم رفتیم تو سالن

رفتم پیش آرسام و گفتم

_ آقا

_ چیه

_ این آقا برادر زاده ی خاتون هستن اومدن برای کار

رو کرد به پسره و گفت.....



رو کرد به پسره و گفت

_ بیا جلو

سعید اومد جلو

آرسام گفت

_ اسمت چیه

_ سعید

_ چند سالته

_ ۲۵

_ واسه ی باغبون بودن خیلی جوونی

ولی چون از آشنا های خاتونی میتونی اینجا کار کنی

_ ممنونم آقا از کی میتونم کارمو شروع کنم

_ از فردا

_دلارام

_بله آقا

_یکی از اتاق های طبقه ی پایین رو برای سعید آماده کن

_چشم آقا

با سعید رفتیم و یکی از اتاق های طبقه ی پایین رو آماده کردم و

سعید هم چمدونشو گذاشت تو اتاق

یه اتاق بود که ست طوسی و سفید داشت

_اینم اتاقتون چیزه دیگه ای نیاز داشتن به من بگین

_باشه ممنون

_خواهش میکنم

من میرم خداحافظ

_خداحافظ

از اتاق او مدم بیرون

آرسام والناز داشتن میرفتن

_دلارام

_بله آقا

_شب مهمون دارم چند نوع غذا درست کن

_چشم آقا

وقتی رفتن منم رفتم تو آشپزخونه تا غذا درست کنم

چی درست کنم حالا

لازانيا وقرمه سبزی و ته چین درست میکنم
وسایلیشو برداشتم و شروع کردم به درست کردن
وقتی همه ی غذا ها رو درست کردم
تصمیم گرفتم دسر هم درست کنم
من عاشق کیک شکلاتی ام
فکر کنم خوششون بیاد
پس شروع کردم به درست کردن کیک
از تو یخچال شیر و تخم مرغ رو در آوردم
از تو کابینت هم وانیل و بکینگ پودر و پودر کاکائو و روغن رو در آوردم
و شروع کردم به درست کردن کیک
وقتی کیک رو درست کردم گذاشتم تو فر تا کیک آماده بشه
داشتم ظرف ها رو می‌شستم که یکی اومد تو آشپزخونه
برگشتم و دیدم سعیده
_ همیشه انقدر غذا می‌خورن
_ نه آقا امشب مهمون دارن به خاطر همین زیاد غذا درست کردم
_ آها
منم دیگه باهاش حرف نزدم و دوباره شروع کردم به شستن ظرف ها
وقتی همه ی ظرف ها رو شستم
از آشپزخونه اومدم بیرون و خواستم برم تو اتاقم که سعید رو دیدم
_ دلارام خانم
_ بله

_من میرم بیرون تا ۲ ساعت دیگه میام

_باشه خداحافظ

_خداحافظ

ورفتم تو اتاقم.....



ورفتم تو اتاقم

شالمو از سرم برداشتم

وموهامو باز کردم

و نشستم رو صندلیه جلوی آینه وموهامو شونه کردم وگوشیمو از جیبم در

آوردم وزدم یه آهنگ

ساقیا می هی هی هی بریز

بنویس گر که نر*ق*صم گله مندی بنویس

ساقیا پیک پیک پیک پیک بریز بنویس هر که نر*ق*صد گله مندی

بنویس

کس نداند چیست امشب

امشب ماجرا

پس بدون معطلی نوش کن بادرا

وای منو تو اون خال لبات باد صبا

عیشو نوش تو این هوا

منو محتاج طیبیبست امشبا

تو حبیبم شو عزیزم طیبم شو
ساقیا می هی هی هی بریز بنویس گرکه نر*ق*صم گله مندی بنویس
حال خراب است گر حرام است
من به می لب نزنم تو لبات جام شراب است
(آهنگ ساقیا از ساسی)

کله موهامو شونه زدم ورفتم از تو کمد
یه تاپ وشلوارک برداشتم وپوشیدم
و خودمو انداختم رو تخت وچشمامو بستم....



و خودمو انداختم رو تخت وچشمامو بستم ...
چشمامو باز کردم
واز رو تخت پاشدم

ساعتونگا کردم ۲۰ بود وای یه ساعت دیگه آرسام میاد
پاشدم ولباسامو عوض کردم ورفتم پایین
غذا رو گازه اونوقت من خوابیدم
وای نکنه کیک سوخته باشه

از پله ها تند تند رفتم پایین
وسریع رفتم تو آشپزخونه دیدم کیک رو میزه
کی این کیک رو گذاشته اینجا
ول کن مهم اینه که کیک نسوخته

وای اگه میسوخت باید از اول درست میکردم

وای دیر شد الان مهمون های آرسام میان دیر شد
سریع رفتم تو سالن و شروع کردم به چیدن میز.....
وقتی چیدن میز تموم شد برگشتم تو آشپزخونه و غذاها رو آوردم و گذاشتم رو
میز

میز رو خیلی قشنگ درست کردم
داشتم با خودم حرف میزدم که صدای در اومد
رفتم در رو باز کردم
آرسام بود با سه تا مرد
یکی از مردها جوون بود بهش میخورد ۳۲ سالش باشه
ولی اون دو تا مرد پیر بودن
یکیش به ۵۵ میخورد
ویکیش هم به ۵۰
رفتم جلو و گفتم سلام خوش اومدین بفرمایید
اون مرده که ۵۵ ساله بهش میخورد یه نگاه بد بهم انداخت و چشمک زد
ااه والا خجالت هم خوب چیزیه
مرتیکه ی پروو سنه بابامو داره واسم چشمک هم میزنه
وقتی نشستن رو صندلی منم رفتم تو آشپزخونه
و نشستم رو صندلی و برای خودم و سعید غذا کشیدم
بعد ۵ دقیقه سعید هم اومد و نشست پشت میز
و شروع کردیم به غذا خوردن سعید گفت

_چند وقته که اینجایی

_سه چهار روزی میشه

_واقعا!! من فکر کردم چند ماهه که اینجایی

از این آرسام خوشم نمیاد به نظرم بد اخلاقه

به نظره تو بد اخلاق نیست

_نه به نظر من بد اخلاق نیست (آره جوئه عمم)

_خدا کنه بد اخلاق نباشه با من

دیگه حرفی نزدیم و غذا مونو خوردیم.....

وقتی غذا خوردنمون تموم شد

سعید بلند شد وگفت

_دستتون درد نکنه دلارام خانم غذا عالی بود

_ممنون نوش جان

از آشپزخونه رفت بیرون

منم رفتم تو سالن تا ببینم غذا شونو خوردن یا نه

غذاشونو خورده بودن

رفتم و میز رو جمع کردم و رفتم تو آشپزخونه

چهار تا قهوه درست کردم و از آشپزخونه رفتم بیرون قهوه ها رو گذاشتم رو

میز تمام مدت سنگینیه نگاهه یک نفر رو حس میکردم سرمو بلند کردم

و دیدم همون پیرمردست

بدونه توجه بهش رفتم تو آشپزخونه و شروع کردم به شستن ظرفها... وقتی

شستن ظرف ها تموم شد رفتم تو اتاقم

شالمو از سرم برداشتم وموهامو شونه کردم وخواستم بشینم رو تخت که در

به شدت باز شد

آرسام بود

خواستم برم شالمو بردارم که سریع به طرفم اومد

و موهامو کشید

_آخ موهامو ول کن

_تو چرا همش میخوای خود شیرینی کنی برای همه

_آخ موهام!!من برای کی خود شیرینی کردم

_برای آزاد.سعید وحالا هم این پیرمرد

فکر کردی ندیدم بهت چشمک زد

فکر کردی ندیدم وقتی قهوه آوردی همش چشمش روی تو بود

آخه نمیدونم اینا عاشق چیه تو میشن

قیافه که نداری .دست و پا وچلفتی که هستی

(خدایی قیافم خوبه

این دیوونه میگه قیافه نداری)(از خود راضی هم خودتونین?)

_معلوم نیست مرد ها رو چه جادویی میکنی که میفتن دنبالت

اون آزاد دیوونه هم که هر دقیقه میگه

آرسام من ۳۰میلیارد بهت میدم دلارام رو بزار بره

ولی من نمیزارم بری حتی اگه ۱۰۰میلیارد هم بدی نمیزارم بری

تو باید دو سال اینجا کار کنی بعد بری

انقدر هم به آراد نگو به آرسام پول بده فهمیدی
وقتی مهمون مرد دارم تو قهوه نمیاری فهمیدی
_ چرا نیارم !!

_ وقتی یه چیزی میگم بگو چشم آقا فهمیدی
_ ااااه بس کن دیگه همش یه چیزه جدید میگی
یه روز میگی با مرد ها حرف نزن یه روز میگی براشون قهوه نیار
بس کن دیگه دیوونم کردی خودت دیوونه ای منم دیوونه کردی
_ من دیوونم ?

_ آره دیوونه ای مریضی بیشتر موهامو کشید

_ آخ دیوونه موهام رو ول کن

موهامو ول کرد و.....



آخ دیوونه موهام رو ول کن موهام رو ول کردو گفت

_ فهمیدی یا نه

_ بله آقا فهمیدم

_ پس دیگه تکرار نشه

_ چشم آقا

سرشو تکون داد ورفت بیرون

هی خدایا این چرا با من لجه

رفتارم رو باهاش خوب میکنم

اگه باز بد رفتاری کرد

واقعا دیوونست

بهبتره رفتارم در ست کنم باهاش تا این دو سال رو باهام خوب باشه وزهرم
نکنه

رفتم و خوابیدم و گوشیمو رو ساعت ۶ تنظیم کردم و خوابیدم.....

با صدای آلارم گوشیم بیدار شدم

ساعت ۶ بود پاشدم و رفتم دستشویی و به صورتم چند تا مشت آب زدم

واومدم بیرون

از تو کمدیه تونیک سرمه ای و شلوار مشکی در آوردم و پوشیدم موهامم

بستم و شاله مشکیمو سرک کردم و یکم رژ زدم و از اتاقم رفتم بیرون تا آرسام

رو بیدار کنم

خدا کنه باز ل*خ*ت نباشه

در رو باز کردم و رفتم تو

رفتم جلو و گفتم

_آقا... آقا

تکون خورد و گفت

_ها

_آقا بیدار شین باید برین شرکت

_باشه برو الان میام

_چشم آقا

از اتاق بیرون اوامدم و رفتم تو آشپزخونه

امروز یا فردا باید برم به مامان بابا سر بزnm

واای حتما خیلی نگرانم شدن

داشتم با خودم حرف میزدm که آرسام از پله ها اومد پایین

خخخ قیافشو

شلوارش نصفش رفته بود بالا ولباسشم یکم رفته بود بالا وداشت کمرشو

می خاروند خخخخ قیافش خیلی با حال شده بود

از پله ها اومد پایین وگفت

_دلارام

_بله آقا

یه لیوان قهوه برام بیار

_چشم آقا

رفتم تو آشپزخونه وقهوه درست کردم وبردم تو سالن

_بفرمایید آقا

_مرسی.....

بعد از اینکه قهوه رو خورد رفت بالا تا آماده شه منم فنجون رو بردم تو

آشپزخونه وشستم ورفتم تو سالن آرسام داشت از پله ها پایین میومد

_دلارام

_بله آقا

_برای ناهار لازانیا درست کن

_چشم آقا

بعد از اینکه آرسام رفت

رفتم تو اتاقش و اتاقشو مرتب کردم و او مدم پایین

سعید داشت میرفت بیرون

_ آقا سعید

برگشت و گفت

_ سلام دلارام خانم

_ سلام جایی میرین

_ نه دارم میرم حیاط به گل ها آب بدم

_ آها آخه من فکر کردم میخواین برین بیرون

_ دلارام خانم من دیگه میرم

_ باشه

بعد از اینکه سعید رفت منم رفتم تا سالن رو تمیز کنم

بعد از اینکه کارم تموم شد ساعتو نگا کردم

۱۱۱ اووو ساعت ۹:۴۵ دقیقه بود یعنی این همه مدت داشتم اینجا رو تمیز

میکردم.....



بعد از اینکه کارم تموم شد ساعتو نگا کردم اوووو ساعت ۹:۴۵ دقیقه بود

یعنی این همه مدت داشتم اینجا رو تمیز میکردم..

رفتم بالا تو اتاقم

آخه امروز میخواستم برم خونمون

البته اگه آرسام اجازه بده

رفتم تو حموم

وقتی آب گرم به بدنم میخورد خستگیم در میرفت

بعد ۲۰ دقیقه از حموم اومدم بیرون

موهامو خشک نکردم

یه تونیک سبز کم رنگ با شلوار سفید پوشیدم

ساعت ۱۰ بود گوشیمو رو ساعت ۱۲ تنظیم کردم و رفتم رو تخت

و خوابیدم....

با صدای آلارم گوشیم چشمامو باز کردم

ساعت ۱۲ بود

از تخت اومدم پایین وشاله سفیدم سرم کردم واز اتاق رفتم بیرون ورفتم تو

آشپزخونه

از تو یخچال قارچ وبقیه ی مواد رو آوردم وشروع کردم به درست کردن

لازانيا.....

وقتی لازانيا رو درست کردم گذاشتم تو فر

واز تو یخچال کاهو وخیار وگوجه رو در آوردم وشروع کردم به درست کردن

سالاد.....

وقتی تموم شد ساعتو نگاه کردم ساعت ۱۵:۱۰ بود

رفتم تو سالن ومیز رو چیدم

و دوباره اومدم تو آشپزخونه وغذا وسالاد رو بردم تو سالن

ساعت ۱۵:۲۰ دقیقه بود وقتی هنوز آرسام نیومده بود

صدای چرخش کلید که اومدم برگشتم به طرف در

آرسام بود

(تا اسمشو میبری پیداش میشه)

سلام آقا خوش اومدین

ابروهام رفت بالا(☺)? توقع نداشت انقدر باهاس مهربون باشم)

_سلام ممنون

رفت و سر میز نشست.....



رفت و سر میز نشست

و شروع کرد به خوردن.....

بعد از اینکه غذاشو خورد از پشت میز بلند شد

همونطور که داشت میرفت سمت میل گفت

_دستت درد نکنه

_نوش جان

_یه قهوه برام بیار

_چشم آقا

میز رو جمع کردم و رفتم تو آشپزخونه و یه قهوه درست کردم

و بردم تو سالن

بفرمایید آقا

_ممنون

_آقا

چیه

میشه.... امروز.. برم به پدر و مادرم سر بزنم

چی؟؟؟

آقا تو رو خدا حتما تا الان خیلی نگرانم شدن

باشه ولی با راننده برو

مرسی آقا

رفتم تو اتاقم تا آماده شم

یه ماتتوی مشکلی با شلوار کرم و شال کرم پوشیدم و گو شیمم گذاشتم تو

جیبم و رفتم بیرون و سوار ماشین شدم آدرس رو به راننده دادم و سرمو به

پنجره تکیه دادم و چشمامو بستم....

دلارام خانم

با صدای راننده چشمامو باز کردم

بله

رسیدیم

از ماشین پیاده شدم و گفتم

شما برین من خودم میام

ولی آقا گفتن منتظرتون بمونم

باشه ولی ممکنه کارم طول بکشه

مشکلی نیست من منتظرتون میمونم خدا حافظ

خدا حافظ

رفتم طرف در و زنگ زدم

_کيه

صدای مامانم بود

_ما..مان منم

_دلارام..تویی

_آره مامانی

دیگه صدایی نیومد ولی بعد چند دقیقه در باز شد و مامانم اومد بیرون

تا مامانمو دیدم رفتم جلو وب*غ*لش کردم

_مامان دلم برات تنگ شده بود

_من و بابات هم دلمون برات تنگ شده بود بیا تو عزیزم بابات هم دیگه

الاناست که بیاد

از ب*غ*له مامانم اومدم بیرون و رفتیم تو خونه ...



از ب*غ*له مامان اومدم بیرون و رفتیم تو خونه

_دلم برات خیلی تنگ شده بود عزیزم چرا بی خبر رفتی بابات خیلی

عصبانی شد حالش هم بد شد بردیمش بیمارستان می گفت به خاطر من

که دلارام رفته

دخترم بابات گفت که اون پول رو میده به اون مرده تا تو دیگه پیشش کار

نکنی

شریکه بابات رو پیدا کردیم

و پول ها رو ازش پس گرفتیم

_مامان من نمیتونم از اون خونه بیام بیرون

_چرا

_چون من باید دوسال اونجا کار کنم اگه پول هم بهش بدیم نمیزاره من

بیام

_چرا

اومدم جوابشو بده

که در باز شد و بابام اومد تا بابامو دیدم پریدم ب**غ*لش بابام اول هیچ

عکس العملی نشون نداد ولی بعد دستاشو دورم حلقه کرد

_چرا رفتی نگفتی من ومامانت بدونه تو چیکار کنیم

_بابا من مجبور بودم اگه نمیرفتم تو میرفتی زندان....



بابا من مجبور بودم اگه نمیرفتم تو میوفتادی زندان

_دیگه تو اون خونه نمیری

_نمیشه بابا من باید دوسال اونجا کار کنم

_من بهش اون پول رو میدم تو هم دیگه نمیری

_نمیشه بابا حتی اگه پول رو بهش بدی نمی زاره برم

_مگه دسته خودشه من پول رو میدم بهش تو هم دیگه نمیری

_اما راننده بیرون منتظره

_همین الان میریم بهش میگی که بره

_اما...

_اما و اگر نیار میگی بره تو هم دیگه تو اون خونه نمیری فهمیدی

سرمو تکون دادم وبا بابا رفتیم بیرون

وقتی به راننده گفتم

گفت

_اما خانم آقا آرسام گفتن که باید زود بیاین

بابام گفت

_برو به آقا آرسام بگو دلارام همینجا میمونه

_اما نمیشه

_میگم برو بهش بگو

_من میرم ولی ممکنه آقا خیلی عصبانی بشه

بابام دیگه چیزی نگفت ودستمو گرفت وباهم رفتیم تو.....



ودستمو گرفت وباهم رفتیم تو....

_خانم

_بله

_غذا کی آماده میشه

_یه ساعت دیگه

_دلارام برو تو اتاقت استراحت کن تا غذا آماده بشه

_چشم

رفتم تو اتاقم

دلم برای اتاقم خیلی تنگ شده بود رفتم نشستم رو تختم و خرسمو ب*غ*ل
کردم

دلم برای رها خیلی تنگ شده بود اصلا انقدر کار داشتم که رها رو یادم رفت
گوشیمو از جیبم در آوردم و با شماره ی جدیدم به رها زنگ زدم

_ الو سلام بفرمایید

_ خخخ چرا انقدر مودب حرف میزنی

_ دلارام تویی

_ پ ن پ روحه عممه

_ وای دلارام کجا بودی دلم برات خیلی تنگ شده

_ فردا بیا خونمون

_ باشه

_ من الان خستم میرم بخوابم خداحافظ تا فردا

_ خداحافظ

دراز کشیدم رو تخت

ووای خدایا یعنی الان راننده بهش گفته من نیستم

یعنی میاد دنبالم

شاید هم نیاد

ااه نمیدونم چرا آرسام برام مهم شده

کاراش برام مهمه

رفتارش برام مهمه

وقتی الناز میره طرفش دوست دارم الناز رو خفه کنم

یه هفته نیست که خونه ی آرسامم دیوونه شدم
چشمامو بستم سعی کردم بخوابم
مگه خوابم میومد همش چهره ی آرسام میومد تو ذهنم خدایا من چم
شده.....



همش چهره ی آرسام میومد تو ذهنم
خدایا من چم شده
هرجا رو که نگاه میکردم آرسام رو میدیدم
دلم براش خیلی تنگ شده بود
واای خدایا من چم شده
واقعا دیوونه شدم
پاشدم ورفتم تو دستشویی آب سرد رو باز کردم
وچند تا مشت آب زدم به صورتم از دستشویی اومدم بیرون ومانتو وشلوارمو
بایه پیرهن وشلوار گرمی عوض کردم ورفتم بیرون از پله ها پایین رفتم ورفتم
تو آشپزخونه
مامان تا منو دید گفت
_الان میخواستم پیام صدات کنم بیا غذا بخور
رفتم ونشستم روی صندلی
دا شتیم غذا میخوردیم که آیفون به صدا در اومد خواستم پا شم که مامانم
بلند شد وگفت

_خودم میرم تو بشین غذا تو بخور

_باشه

مامانم رفت و منم مشغول خوردن غذا بودم که یا صدایی که شنیدم غذا

پرید تو گلوم



با صدایی که شنیدم غذا پرید تو گلوم

یا خدا آرسام بود

_تو به من گفتی میری زود میای نگفتی که برای همیشه میخوای بمونی

با این کارت دیگه نمیزارم بیای اینجا

بابام گفت

_دلارام دیگه تو خونه ی تو نمیداد من پولتو بهت پس میدم

_طبق قرارمون باید تا دو سال تو خونه ی من کار کنه

_اما همیشه دلارام با تو جایی نمیره

_اگه نیاد من فردا میرم ازتون شکایت میکنم

بابام خواست حرف بزنه که گفتم

_مگه تو به ما پول ندادی ماهم میخوایم پولتو پس بدیم

_نمیشه همین که گفتم تو باید دو سال برام کار کنی یا الان میای یا فردا با

مامور میام میبرمت

_اما..

_اما واگر نداره زود لباستو بپوش و بیا

بابام گفت

_من که میخوام پولتو بدم چرا قبول نمیکنی
_ما قرارمون دوسال بود ولی هفته ای یکبار هم اجازه میدم دلارام بیاد اینجا
ولی امیدوارم اتفاق امروز دیگه تکرار نشه چون در اون صورت دیگه تا
دوسال نمیزارم دلارام رو ببینین
دلارام برو لباس هاتو بپوش بیا
همونجا وایساده بودم که آرسام گفت نشنیدی گفتم برو لباساتو بپوش بیا
سرمو تکون دادم ورفتم بالا تو اتاقم وهمون مانتو شلوارمو که صبح پوشیده
بودمو پوشیدم.....



وهمون مانتو وشلواری که پوشیده بودمو پوشیدم واز اتاقم اومدم پایین
اول رفتم توب*غ*له مامانم
بعد رفتم توب*غ*له بابام
خداحافظ هفته ی دیگه بازم میام
مامان وبابام هم خداحافظی کردن و با آرسام رفتیم بیرون
با ماشینه خودش اومده بود رفتیم کناره ماشین خواستم عقب بشینم که
آرسام گفت

راننده ات که نیستم بیا جلو بشین

_چشم آقا (خدایا هی میخوام با این خوب رفتار کنم نمیزاره)

رفتم جلو نشستم و آرسام ماشین رو روشن کرد وراه افتاد

_من بهت گفتم بری خونتون ولی زود بیای
ولی تو چیکار کردی میخواستی برای همیشه بمونی اگه زیره سنگ هم بری
من پیدات میکنم پس فکره فرار کردن رو نکن
_اما...من..نمی..

_نمیخواه بپونه بیاری
الان هم اصلا حرف نزن که حوصلتو ندارم
_چشم آقا
سرمو به پنجره تکیه دادم و چشمامو بستم و آرسام هم در سکوت رانندگی
میکرد

کم کم چشمام گرم شد و خوابم برد(دقت کردین من چقدر میخوابم....(☺)?)
با تکون های دستی چشمامو باز کردم
_دلارام بیدار شو

تا چشمامو باز کردم آرسام رو دیدم که تو یک میلیمتری صورتم بود
تا دید چشمامو باز کرد سریع رفت کنار و گفت

_ااه بیدار شو دیگه یک ساعته دارم صدات میکنم
چقدر دروغ میگه یه بار صدام کرده میگه خیلی صدات کردم
از ماشین پیاده شدیم و رفتیم تو
_فردا خیلی کار داریم

_چرا

_فرا پنج شنبست

_خوب پنج شنبه باشه

وواای یادم افتاد فردا مهمونیه آرسامه

_وواای یادم رفته بود

من میرم بخوابم تا فردا خواب نمونم

وای من چقدر خنک شدم اصلا کلا یادم رفته بود خوبه که آرسام گفت

وگرنه من که اصلا یادم نمیومد بدونه عوض کردن لباسام رفتم رو تخت

ودراز کشیدم

وواای خدا یا چرا این چند روز انقدر میخوابم پتو رو رو سرم کشیدم

وچشمامو بستم.....



پتو رو رو سرم کشیدم و چشمامو بستم.....

چشمامو باز کردم

موبایلمو از کنارم برداشتم وساعتو نگاه کردم

اوووه ساعت ۸:۳۲ دقیقه بود

خوبه شب زود خوابیدم که صبح زود بیدار شم

سریع از تخت اومدم پایین ورفتم تو دستشویی

بعد از اینکه از دستشویی اومدم بیرون

رفتم سمت کمدم ویه تونیک مشکی با شلوار سفید پوشیدم شاله مشکیمم

سرم کردم ورفتم بیرون از پله ها رفتم پایین چند تا زن بودن که دا شتن خونه

رو تمیز میکردن

دو تا مرد جوون هم بودن که داشتن میز ها رو جا به جا میکردن

یکی از مرد ها خیلی هیز بود

زشت بود

خدایا چرا هر چی مرده زشته به من نگاه میکنه نمیشد به جای اینا یه پسر

خوشگل بهم نگاه کنه

هی خدا شانس نداریم رفتیم پایین و بهشون کمک کردم.....

وقتی کله خونه رو تمیز کردیم رفتیم تو آشپزخونه تا قهوه بیارم.....

شش تا قهوه آوردم و بردم گذاشتم رو میز و صداشون زدم تا بیان...

ساعت ۴:۴۵ دقیقه بود

ساعت ۶ مهمونیه آرسام شروع میشد

رفتم بالا تا لباسامو عوض کنم

اول رفتم حمام.....

وقتی اومدم بیرون موهامو خشک کردم

یه تونیک قرمز وشلوار مشکی پوشیدم

رفتم جلوی آینه و....



یه تونیک قرمز وشلوار مشکی پوشیدم رفتم جلوی آینه ویکم کرم زدم رژ

قرمز مو که به لباسم میومد رو هم زدم خط چشم هم کشیدم وشاله مشکیمم

سرم کردم و کله موهامو دادم تو

وازا تا رفتم بیرون

ساعت ۵:۰۶ دقیقه بود ولی هنوز کسی نیومده بود

بعد نیم ساعت کم کم همه ی مهمون ها اومدن آزاد هم اومده بود

آراد تا منو دید او مد سمتم وگفت

_سلام آبجی کوچولو

_سلام داداشی

خوبی

_آره خوبم

این الناز ما رو کشت تا بیایم اینجا همش میگفت این لباس بده

این لباس بلنده

تا بیایم اینجا پنج بار لباس عوض کرد

_الان کجاست

_اونجا

رد نگاهشو گرفتم و الناز رو دیدم

یه لباس پوشیده بود

که اگه نمیپوشید بهتر بود

خیلی کوتاه بود

_وای آراد این لباس رو نمیپوشید که بهتر بود

آراد خندید وگفت

_آره بهش هم میگم میگه این لباس رو دوست دارم

_ولی من اصلا روم نمیشه همچین لباسی بپوشم

_این النازه هر کاری میکنه

خندیدم

آراد گفت

این النازه هر کاری میکنه

خندیدم

آراد گفت

چرا میخندی ؟

تو که داداششی چرا ازش بد میگی

واای نمیدونی اصلا واسه آدم اعصاب نمیزاره

آره موافقم

حالا من داداششم ازش بد میگم تو چرا ازش خوشت نمیاد

ناراحت نمیشی بگم

نه بگو

خیلی سریشه همش به آرسام میچسبه

وقتی میاد

همش میگه آرسام جونم آرسام عزیزم

حسودیت شده

نه چرا حسودیم بشه (از حسودی داشتم میمردما)

هیچی گفتم شاید حسودیت بشه

نه من حسود نیستم

الان هم برم الان آرسام میاد باز عصبانی میشه

باشه آبجی کوچولو برو بعدا میبینمت

_خداحافظ

_خداحافظ

رفتم تا به بقیه ی خدمتکار ها کمک کنم
داشتم لیوان ها رو میبردم که یکی بهم خورد و یکی از لیوان ها برگشت

وریخت روم

برگشتم بینم کیه که یه دختر رو دیدم

_من واقعا متاسفم ببخشید لباستون کثیف شد

_نه عیب نداره

الان میرم تمیزش میکنم

_بازم ببخشید

رفتم بالا تو اتاقم تا لباسمو عوض کنم

از کمدم لباس در آوردم و خواستم لباسمو عوض کنم که در به شدت باز
شد.....



و خواستم لباسمو عوض کنم که در به شدت باز شد

برگشتم بینم کیه که آرسام رو دیدم

اومد جلو

لباس از دستم افتاد

_آقا... شما اینجا چیکار میکنین

_تو آدم نمیشی نه

_منظورتون چیه

_مگه نگفتم دیگه با آزاد حرف نزن

_آقا آزاد کارم داشت به خاطر همین رفتم پیشش

_فکر کردی من خرم همش که نیشتون باز بود انوقت میگی کارم داشت

دستش رفت به سمت کمر بندش

_آقا...میخوا...ین چی..کار کنین

_کاری که باید از اول میکردم

_آقا غلط کردم

_اونموقع که با آزاد لاس میزدی فکر اینجاشم میکردی

همونطور که کمر بندشو باز میکرد جلو می اومد

منم فقط همونجا وایساده بودم

کمر بندشو باز کرد و اومد جلو

کمر بند رو برد بالا واولین ضربه رو زد

اه از نهادم بلند شد

دومین ضربه سومین ضربه

وهمینطور ضربه هایی بود که به طرفم میومد.....

بلاخره بعد ۱۰دقیقه دست از زدن برداشت

ساکت بودم که غرورم جلوش نشکته

ولی از درون خورد بودم

_حالا فهمیدی که من هر حرفی رو که میزنم بهش عمل میکنم

دیگه دور و ور آزاد نینمتم

فهمیدی

چیزی نداشتم که بهش بگم

فقط سرمو تکون دادم

از اتاق رفت بیرون.....



فقط سرمو تکون دادم

از اتاق رفت بیرون

تمام تنم درد میکرد لباسامو در آوردم ورفتم تو حموم

زیر آب انقدر گریه کردم که دیگه اشکی برام نمونه بود

خودمو شستم واومدم بیرون

لباسامو پوشیدم و بدو نه اینکه موهامو خشک کنم رفتم ورو تخت

خوابیدم.....

با صدای آلازم گوشیم چشمامو باز کردم

دلم نمیخواست یه بار دیگه آرسام رو ببینم

ولی مجبور بودم

شاله مشکیمو سرم کردم

حتی لباسامو هم عوض نکردم از اتاقم رفتم بیرون ورفتم تو اتاق آرسام

_آقا... آقا بیدار شین

تکون خورد ولی چشماشو باز نکرد

_آقا... آقا

چشماشو باز کرد وگفت

– برو پایین خودم میام

– چشم آقا

رفتم پایین تو آشپزخونه تا براش قهوه درست کنم

تمام تنم درد میکرد حتی نمیتونستم قهوه درست کنم

ولی با زور قهوه درست کردم و بردم تو سالن

خیلی درد داشتم

ل*ب*مو به دندون گرفتم که صدای جیغم بلند نشه

قهوه رو رو میز گذاشتم و خواستم برم تو آشپزخونه که آرسام از پله ها پایین

اومد

– چیزی شده

– نه آقا... چطور

– هیچی ول کن

هه با خودشم مشکل داره ...



هه با خودشم مشکل داره

بعد از اینکه آرسام رفت شرکت

داشتم خونه رو تمیز میکردم که زنگ به صدا در اومد

رفتم و در رو باز کردم

خاتون و مش رحیم بودن

– سلام خوش اومدین

_سلام

_سلام دخترم

خاتون او مد جلو وب*غ*لم کرد

بدنم درد گرفت ولی ل*ب*مو به دندان گرفتم که خاتون نفهمه درد دارم

از ب*غ*له خاتون او مدم بیرون وگفتم

_خاتون

_بله

_وقتی نبودین آقا سعید او مده بود برای کار

_چی شد آقا آرسام موافقت کرد که بیاد

_آره قبول کرد

_الان کجاست

_رفته بیرون تا چند ساعت دیگه میاد بیاین تو

با خاتون و مش رحیم رفتیم تو.....



با خاتون و مش رحیم رفتیم تو

بشینید تا قهوه بیارم

رفتم تو آشپزخونه وسه تا قهوه درست کردم و بردم تو سالن

داشتیم قهوه میخوردیم که زنگ به صدا در اومد

_من برم ببینم کیه

_باشه برو دخترم

رفتم و در رو باز کردم

سعید بود

_سلام دلارام خانم

_سلام آقا سعید خاتون و مش رحیم اومدن

_واقعا اومدن

_آره

در رو بستم و با سعید رفتیم تو

سعید و خاتون همدیگه رو ب*غ*ل کردن بعد از خاتون سعید مش رحیم رو

هم ب*غ*ل کرد

دوباره رفتم تو آشپزخونه و یه قهوه ی دیگه درست کردم و برای سعید بردم

.....

ساعت ۱۰:۳۰ بود و من واقعا حوصلم سر رفته بود تو

فکر بودم که تلفن به صدا در اومد رفتم و تلفن رو برداشتم

_الو

_الو سلام دلارام

آرسام بود

_سلام آقا چیزی شده

_نه چیزی نشده من برای ناهار نمیام تو خودت یه چیزی بخور

_آقا خاتون و مش رحیم اومدن

_واقعا

_آره

_گفتن که یک هفته میمونن

ولی چرا الان او مدن

_نمیدونم

_به خاتون هم بگو من نمیام خداحافظ

_باشه میگم خداحافظ

تلفن رو قطع کردم وبه خاتون گفتم که آرسام برای ناهار نمیاد

رفتم تو آشپزخونه تاغذا درست کنم



رفتم تو آشپزخونه تا غذا درست کنم

داشتم غذا درست میکردم که خاتون اومد تو آشپزخونه

_دخترم کمک نمیخوای

_نه مرسی خاتون کارم الان تموم میشه

_یه دقیقه بیا بشین

_چشم

رفتم ونشستم رو صندلی

_چیزی شده خاتون

_راستش...دخترم

_نمیخواین بگین چی شده

_سعید بهم گفت که پیام بهت بگم اجازه بدی بیاد خواستگاری

_چی؟؟؟؟؟؟

_دخترم اول قشنگ فکر کن بعد آگه جوابت منفی بود بهم بگو شب هم به
آقا میگم که فردا رو بهت مرخصی بده که با سعید بیایم خونتون خواستگاری
باشه عزیزم

_باشه خاتون

_قربونت برم دخترم

پس برم به سعید بگم

از آشپزخونه رفت بیرون

ومن موندم وهزار تا فکر وخیال.....



ومن موندم وهزار تا فکر وخیال

کاشکی به جای سعید آرسام بود

ااه من چقدر چرت وپرت میگم

از روی صندلی پاشدم ورفتم تا غذا رو درست کنم.....

وقتی غذا رو درست کردم ساعت ۱۲ بود لوییا پلو درست کرده بودم

دوباره رفتم و روی صندلی نشستم

ورفتم تو فکر من مطمئنم که آرسام قبول نمیکنه

این سعید هم چه آدمیه ها تو دوروز عاشق من شده

پاشدم ورفتم تو سالن تا میز رو بچینم با سعید چشم تو چشم شدم

نمیدونم چرا ازش خجالت میکشیدم

میز رو چیدم و صداشون کردم تا بیان

وقتی همه او مدن نشستیم سره میز و شروع کردیم به خوردن تو تموم مدت سنگینه نگاهه یک نفر رو حس می کردم اون اون کسی نبود جز سعید.....



تو تمام مدت سنگینه نگاهه یک نفر رو حس می کردم و اون کسی نبود جز سعید ...

وای انقدر نگاه کرد که غذا رو کوفتم کرد

من که کلا با غدام بازی می کردم

وقتی همه غذاشونو خوردن پاشدم و میز رو جمع کردم

داشتم ظرف ها رو جمع می کردم که خاتون او مد

دخترم

_بله خاتون

من به آقا گفتم که فردا رو به دلارام مرخصی بدین

_آقا اجازه داد

_گفت وقتی او مدنی حرف میزنیم بهش نگفتم که قراره برات خواستگار بیاد

توهم یه زنگ به خانوادت بزن و بگو

_چشم

ظرف ها رو شستم و رفتم تو اتاقم و گوشیمو از تو جیبم برداشتم و به مامانم

زنگ زدم

بعد دو تا بوق برداشت

_ الو سلام مامان

_ سلام عزیزم خوبی

_ آره مامان خوبم راستش فردا... قراره که.. خواستگار برام بیاد

_ چی؟؟؟؟ کیه این پسره

_ مامان فردا میخوان بیان

_ باشه دخترم فردا مبینمت

_ خداحافظ

_ خداحافظ

چند ساعت دیگه آرسام میاد

واای خدایا این چند روزهمش مشکل داشتم حالا این خواستگاری رو هم

باید تحمل کنم.....



حالا این خواستگاری رو هم باید تحمل کنم

رفتم پایین ونشستم رو صندلی

واای من دوسال چطوری بمونم اینجا

این دو هفته ای که اینجا دیوونه شدم

ولی وقتی از آرسام دور میشم دلم براش تنگ میشه

هی خدا دیوونه شدم رفت اگه دیوونه نبودم که دلم برای آرسام تنگ نمیشد

حالا برای شام چی درست کنم

مرغ درست میکنم خوبه به نظرم

پاشدم واز تو یخچال مرغ در آوردم وشروع کردم به درست کردن

وقتی غذا رو درست کردم

از تو یخچال خیار و گوجه و کاهو رو در آوردم و مشغول درست کردن سالاد شدم....



و مشغول درست کردن سالاد شدم.....

وقتی سالاد رو درست کردم ساعتو نگاه کردم

ساعت ۷:۵۵ دقیقه بود از آشپزخونه رفتم بیرون و رفتم

تو حیاط حیاط خیلی قشنگ بود بوی گلها بینیمو نوازش

میداد رفتم و روی تاب توی حیاط نشستم و با پام

خودمو تکون دادم.... یکم دیگه تو حیاط موندم و رفتم تو

ساعت ۸:۳۰ بود میز رو آماده کردم ساعت ۸:۴۵ بود

غذا رو هر وقت آرسام اومد میارم رفتم تو آشپزخونه و برای

خودمون هم میز رو آماده کردم صدای در اومد از آشپزخونه

رفتم بیرون آرسام بود

_سلام آقا خوش اومدین

_سلام

خاتون تا آرسام رو دید گفت

_سلام پسرم یه دقیقه بیا بالا کارت دارم

_چشم خاتون

با خاتون رفت بالا داشتم غذا هارو

رو میز میچیدم که صدای داد زدن او آمد....



داشتم غذاها رو رو میز میچیدم که صدای داد زدن
او مدرفتم بالا ببینم چه خبره تا رفتم بالا خاتون از اتاق
آرسام او آمد بیرون و گفت
_پسرم یه روزه دیگه
_باشه خاتون ولی...
_ولی چی پسرم
آرسام تا منو دید گفت
_دلارام بیا تو
_چشم
رفتم تو اتاقش و گفتم
_با من کاری دارین آقا
_من بهت مرخصی میدم برای فردا ولی تو نباید جواب
مثبت بدی
خواستم اذیتش کنم به خاطر
همین گفتم
_ولی من میخوام جواب مثبت
بدم به سعید
وای به حالت اگه جواب مثبت
بدی یه بلایی به سرت بیارم که تا عمر داری یادت نره

_هه چیکار میکنی مثلا دوباره با کمر بند میوفتی
به جونم شانسی آوردی که ازت شکایت نکردم
_به هر حال جواب مثبت نمیدی منم نمیتونستم به خاتون
بگم که برای خواستگاری نیان تو تا خدمتکار منی حق
ازدواج نداری

_من میتونم با سعید ازدواج کنم
بعد ازدواج هم تا دوسال اینجا میمونم
_من همچین اجازه ای بهت نمیدم
_ازدواج من به تو ربطی نداره
اینو گفتم واز اتاق سریع رفتم بیرون



🌹 آرسام

وای خدایا این دختر منو دیوونه میکنه اگه با سعید
ازدواج کنه چی.. خودمم نمیدونم این چند روزه
چم شده همش دلارام رو میبینم اون روز هم وقتی دیدم
با آراد حرف میزنه آتیش گرفتم وزدمش ولی خدا
میدونه که پشیمون شدم منه احمق روش دست بلند کردم
وای خدایا دوست دارم سعید رو بگیرم و بزمنش
لباسامو عوض کردم ورفتم پایین سعید و دلارام خاتون
ومش رحیم داشتن میرفتن تو آشپزخونه

_دلارام

برگشت وگفت

_بله آقا

_بیا اینجا

او مد جلو وگفت

_بله آقا کاری داشتین

_بشین همینجا غذا بخور

_اما آقا

_اما واگر نداره بشین وبخور

_چشم آقا

نشست و شروع کرد به خوردن....



نشست و شروع کرد به خوردن تو تموم مدت داشتم

زیر چشمی نگاهش میکردم نمیدونم این دختر چی داشت

که ازش خوشم میومد همینطور داشتم نگاهش میکردم

که سرشو بلند کرد و نگاهمون تو هم گره خورد

ولی اون زود تر نگاهشو گرفت ودوباره شروع کرد

به خوردن منم دیگه نگاهش نکردم وغذامو

خوردم.....

بعد از اینکه شام خوردنمون تموم شد

دلارام میز رو جمع کرد ویه قهوه برام آورد ورفت تو

حیاط بعد چند دقیقه سعید هم دنبالش رفت

🌹 دلارام

تو حیاط بودم ورو تاب نشسته بودم که احساس کردم

یکی اومد کنارم برگشتم و دیدم سعیده

_میشه بشینم

_البته

سعید نشست وگفت....



سعید نشست وگفت

چند سال پیش عاشق یه

دختر شدم..شده بود تمام زندگیم فکر میکردم اونم منو

دوست داره ولی اشتباه فکر میکردم یه روز رفتم جلو

خونشون تا بهش بگم دوستش دارم ولی اون

رو بایه مردی دیدم که ب*غ*ش کرده...از اون موقع

تا حالا تصمیم گرفتم تا دیگه عاشق نشم ولی برای

بار اولی که دیدمتون یه چیزی تو وجودم تکون خورد

دلارام خانم من عاشقتون شدم

وحتی نمیتونم یه لحظه بدون

شما طاقت بیارم حالا میفهمم که حسی که به

نازگل داشتم عشق نبوده یه حس زود گذر بوده ولی

حسه من نسبت به شما فقط عشقه حتی شده تا
سال صبر میکنم تا جواب مثبت ازتون بگیرم بگیرم
وبه این زودی پا پس نمیکشم
این رو گفت ورفت
وای خدا این هم شده قوز بالا قوز
اداشو در آوردم وگفتم
دلارام خانم من عاشق شما
و پا پس نمیکشم
پسره ی دیوونه.....از رو تا ب بلند شدم ورفتم تو خونه....
✿ آرسام

اااه دوست داشتم بگیرم سعید رو بزنم. وبکشمش
وقتی گفت دلارام خانم من عاشقتم خون خونمو میخورد
ولی وقتی دلارام اداشو در آورد خندم گرفت حالا
فهمیدم که دلارام سعید رو دوست نداره
از تو حیاط رفتم تو خونه. واز پله ها رفتم بالا ورفتم تو اتاقم
خودمو انداختم رو تخت وچشمامو بستم چهره ی
دلارام اومد جلوی چشمم این چند روز. همه جا میبینمش
کم کم چشمام گرم شد وچشمامو بستم.....

دلارام

خواب بودم که با دل درد شدیدی از خواب بیدار شدم

واای دلم خیلی درد میکنه

بلند شدم وشالمو سرم کردم

ورفتم تو آشپزخونه یه نبات داغ درست کردم

خوردم ولی هنوز دلم درد میکرد از رو صندلی پاشدم

واز تو آشپزخونه رفتم بیرون

یه دستمو رو شکمم گذاشته بودم ویه دستمو هم به دیوار گرفته

بودم نزدیک اتاقم بودم که در اتاق آرسام باز شد تا

منو دید گفت

— چیزی شده چرا بیداری

— چیزی نیست رفته بودم تو آشپزخونه

— چرا دستت رو شکمته

انقدر دلم درد میکرد که

نزدیک بود گریه کنم

— دلم درد میکنه

— لباساتو عوض کن تا بریم بیمارستان

— نه نمیخواد. یکم استراحت

کنم خوب میشه

_ برو تو اتاقت تا من پیام

_ گفتم که حالم خوبه شما برید بخوابید

_ رو حرف من حرف نزن

برو تو اتاقت

_ چشم

اینو گفتم و رفتم تو اتاقم

دل درد. امونمو بریده بود

رو تخت دراز کشیدم

در باز شد و آرسام اومد تو اتاقم جوشونده دستش بود

بیا اینو بخور

از دستش گرفتم و خوردم

_ الان بهتری

_ آره الان خوبم (داشتم از دل درد میمردما 😊)?

چشماتو ببند و بخواب

چشماتو بستم ولی دلم بد جور

درد میکرد

خمش ل*ب*مو به دندون میگرفتم که صدای جیغم بلند نشه

آرسام اومد جلو....

آرسام اومد جلو

ونشست رو تخت دستشو آورد جلو

خودمو کشیدم عقب

— چیکار میکنین

— میخوام شکمتو ماساژ بدم

— نه... نمیخواد... الان دیگه دلم درد نمیکنه

ااه کاری نمیکنم که دستشو آورد جلو خواستم برم

عقب که اخم کرد وگفت

— تو به من اعتماد نداری

— چرا.. اعتماد دارم

— پس تکون نخور

دستشو آورد رو شکمم واز رو لباس شکمم ماساژ داد

پلک هام روی هم افتاد ودیگه هیچی نفهمیدم....



پلک هام روی هم افتاد ودیگه هیچی نفهمیدم....

صبح با احساس سنگینیه یه چیزی رو شکمم چشمامو باز

کردم آرسام درحالی که پایین تخت خواب بود

دستشو گذاشته بود رو شکمم یکم رفتم عقب که

آرسام بیدار شد

_سلام آقا

_سلام حالت خوب شد

_آره الان حالم خوبه

_من میرم

اینو گفتم و رفت

بعد از اینکه رفت منم پاشدم و ولباسامو عوض

کردم و رفتم بیرون داشتم از پله ها پایین میرفتم که سعید رو دیدم

تا منو دید اخم کرد و ایا این چشه بی توجه بهش رفتم

آشپزخونه و نشستم پشت میز و شروع کردم به خوردن

اما سنگینیه نگاهه یه نفر رو حس کردم

سرمو بلند کردم دیدم سعیده. خاتون و مش رحیم

هم نبودن به خاطر همین گفتم

_چیزی شده آقا سعید

_هه اینو من باید از شما بپرسم

_منظورتون چیه!!!!



منظورتون چیه

_هه منظورم چیه! منظورم کاره صبحته

اول صبح آرسام از اتاقت میاد بیرون اونوقت

پیش ما یه رفتاری میکنی که انگار از آرسام متنفری
نگو که. با آقا آرسام

دستمو بردم بالا و یه سیلی بهش زدم
_ اینو بهت زدم که دیگه در مورد من این فکر ها رو نکنی
فهمیدی

_ اول صبح آرسام از اتاقت میاد
بیرون میشه بگی باید چه فکری بکنم
_ بسه دیگه خفه شو نمیخواه دیگه حرف بزنی
_ هه من فکر کردم تو با بقیه ی دخترا فرق داری
ولی.... هیچ فرقی باهاشون نداری
_ لازم نمیبینم دلیشو بهت بگم
اینو گفتم واومدم از آشپزخونه بیرون.....



لازم نمیبینم دلیشو بهت بگم
اینو گفتم واز آشپزخونه رفتم

بیرون

ااااا پسره ی احمق این از الان اینطوری رفتار میکنه
پس آگه باهش ازدواج کنم چیکار میکنه
رفتم تو اتاقم و یه مانتو کرم با شلوار قهوه ای وشال قهوه ایمو

با کفش کرم پوشیدم و از اتاقم رفتم بیرون
با همه خداحافظی کردم و رفتم تو حیاط راننده تا
منو دید گفت

_دلارام خانم آقا گفتن من بیرمتون
سرمو تکون دادم و سوار ماشین شدم
گوشیمو از جیبم در آوردم و زدم یه آهنگ



من از تموم روزها
ابری رو
از تو تموم قصه ها
لیلی رو
من از تموم رنگ ها
خاوی رو
خاکی رو با تو دوست دارم
لیلی رو با تو
دوست دارم
مجنون رو با تو دوست دارم
بارونو با تو دوست دارم
آهای دو چشمون سیاه
دوتا چشمون سیاه
چترتو ببند و با من زیر بارون بیا زیر بارون بیا...

(آهنگ زیر بارون مهرشاد)

گوشیمو خاموش کردم و سرمو به پنجره تکیه دادم

تو فکر بودم که با صدای راننده از فکر اوادم بیرون

دلارام خانم رسیدیم

از ماشین پیاده شدم و گفتم

_دستتون درد نکنه خدا حافظ

;خواهش میکنم خدا حافظ

رفتم طرف در وزنگ روزم

در باز شد و مامانم او مد بیرون

سلام عزیزم خوش اومدی

مرسی مامان. بابا خونست

بیا تو عزیزم بابات امروز سر کار نرفته آخه هر چی

نباشه امروز روز خواستگاریته

این خواستگارتم میخوای مثل بقیه فراریش بدی

حداقل به این خواستگاره فکر کن

خاتون که ازش تعریف میکرد

به این زودی بهش جواب. منفی نده....



به این زودی بهش جواب منفی نده

باشه مامان

حالا هم برو تو اتاقت استراحت کن

بابات رفته نون بخره الاناست که بیاد

رفتم تو اتاقم

آآه وای رها بهش گفتم که بیاد

اینحا ولی همون روز آرسام اومد. ومنو برد

گوشیمو برداشتم وبه رها زنگ زدم

بعد دو تا بوق برداشت

_الو سلام رها

_دلارام دستم بهت برسه کشتمت

_بیخشید

_اون روز اومدم خونتون مامانت گفت که نیستی

یعنی میخواستم خفت کنم

_خوب الان پاشو بیا

_پیام که دوباره بری

_نه تا فردا اینجام قراره...برام خواستگار بیاد

_این پسره بدبخت کیه که میخواد بیاد خواستگاری

_تو پاشو بیا اینجا با هم حرف میزنیم

_باشه الان میام خداحافظ

_خداحافظ

گوشیمو خاموش کردم و نشستم رو تخت حالا برای

شب چی بپوشم

رفتم طرفه کمدم یه کت و دامن

نباتی داشتم برای شب اینو میپوشم

خوب لباسم که انتخاب کردم

گوشیمو از کنارم برداشتم و یکم تو اینترنت چرخ زدم

ساعت بود خواستگاری ساعت بود وای حوصلم سر رفته

داشتم با خودم حرف میزدم که. در اتاق باز شد

و بابام اومد تو

_سلام بابا

_سلام دخترم خوبی

_آره من خوبم شما خوبین

_منم خوبم

تو این پسره سعید رو دوست داری

_راستش... نه

_تو تا الان همه ی خواستگارات رو رد کردی

به پیشنهاد این پسر فکر کن

خاتون و مش رحیم گفتن پسره خوبیه

پس یکم بیشتر در موردش فکر کن

_چشم بابا

_بیا بریم پایین ناهار بخوریم

سرمو تکون دادم و با بابا رفتیم پایین.....



سرمو تکون دادم و با بابا رفتیم پایین

مامانم قورمه سبزی درست کرده بود

یاد آراد افتادم اون عاشق قورمه سبزی بود

بعد از مهمونی دیگه آراد رو ندیدم تو سکوت غذا رو خوردیم

وبعد از غذا خواستم ظرف ها رو بشورم که مامانم گفت

_توبرو تو اتاقت من خودم میشورم ظرف ها رو

_ولی

_ولی واما نداره

_باشه

رفتم تو اتاقم

بعد چند دقیقه در اتاقم باز شد

_سلام دلارام جونم

رها بود

_سلام

اومد جلو وب*غ*لم کرد

_دلم برات تنگ شده بود

_منم دلم برات تنگ شده بود

از ب*غ*لم اومد بیرون وگفت

بگو این پسره بدبخت کیه که میخواد

بیاد خواستگاری

همه ی ماجرا رو از موقعی که به

خونه ی آرسام رفتم تا الان رو براش خلاصه کردم وگفتم

_دلم میخواد آرسام رو ببینم

_ااه یه آدمیه که نگو خیلی پروونه

_واقعا آرسام تورو زد

_دروغ که نمیگم آره منو زد

_دیوونست حتما. مگه با یه پسر حرف بزنی باید بزنت

_شاید دیونست

اینارو ول کن چه خبرا

_از اون موقع که خبری ازت نیست شایان (داداش رها) خیلی اخلاقش

عوض شده

دیگه شیطنت نمیکنه

الان هم اومدنی گفت کجا میری

گفتم خونه ی دلارام

گفت مگه اومده گفتم آره

بهش نگفتم که قراره امشب برات خواستگار بیاد

نمیدونی چقدر خوشحال شد

دلارام چرا نمیخوای داداشم بیاد

خواستگاریت

رها من شایان رو مثل داداشم دوست دارم

دلارام ولی شایان داغونه

همش حرفش دلارامه

حتی چند بار هم با مامان و بابا دعواش شد

شایان میگفت

یا دلارام زنه من میشه یا هیچکس

من بهش گفتم دلارام به خاطر اینکه عمش حالش بده

رفته پیشه عمش

ولی اگه میگفتم کار میکنی

اونم پیشه آرسام

که یه مرد جوونه هم خودشو

میکشت هم آرسام رو
واای خدایا آرسام چیزیش نشه
_دلارام تو از سعید خوشت میاد
_نه اون مثله برادرمه
من فعلا قصد ازدواج ندارم
این خواستگاری رو هم به خاطره خاتون قبول کردم

وگرنه من اصلا سعید رو دوست ندارم
من دیگه برم خداحافظ
بمون دیگه

نه باید برم
باشه خداحافظ

خداحافظ
وقتی رها رفت
ساعت ۵:۴۵ دقیقه بود

گوشیمو برداشتم شروع کردم به رمان خوندن

آخه این رمان رو یکم خونده بودم

هینطور داشتم رمان میخوندم

که در باز شد مامانم اومد تو تا منو دید گفت

اوااا دلارام تو هنوز آماده نیستی

اه مامان الان زوده

ساعتو نگاه کردی دخترم

ساعتو نگاه کردم

اوووووو ساعت ۳۵:۷ دقیقه بود

باشه مامان الان آماده میشم

زود آماده شو و بیا پایین

سرمو تکون دادم

ورفتم طرف کمدم

کت و دامنه نباتی رو که انتخاب کرده بودم رو برداشتم و پوشیدم

رفتم جلوی آینه و یکم کرم زدم

یه رژ صورتی هم زدم

خط چشم هم کشیدم

وشاله کرمم رو روسرم انداختم و رفتم پایین

داشتم از پله ها پایین میومدم که زنگ در رو زدن

مامانم به من گفت

برو تو آشپزخونه تا صدات هم نکردم نیا

باشه

خخخخخ مامانم به جای من استرس داره رفتم تو آشپزخونه

و منتظر موندم تا مامانم صدام کنه

بعد نیم ساعت مامانم گفت

دلارام جان عزیزم نمیخواهی چایی بیاری

چایی ریختم و بردم تو سالن

خاتون و مش رحیم و یه زن و یه مرد بودن

تا رسیدم بهشون گفتم

سلام

زنه گفت

سلام عروس گلم خوبی

ممنون خوبم

سینی رو جلوشون گرفتم

همه برداشتن فقط یه چایی موند

رفتم کنار سعید و سینی رو گرفتم طرفش

چایی رو بر نمی داشت

و فقط منو نگاه میکرد

آقا سعید

آقا سعید

بله

با چشمام به چایی اشاره کردم

تازه به خودش اومد

و چایی رو برداشت

منم رفتم و رویه مبل نشستم

بابای سعید گفت

آقا علی آگه اجازه بدین این دوتا برن حرفاشون رو بزنین

اجازه ی ماهم دست شماست

دلارام جان آقا سعید رو ببر تو اتاقت

چشم

پاشدم و سعید هم دنبالم اومد

در اتاقم رو باز کردم و اول گذاشتم سعید بره بعد خودم رفتم

سعید نشست رو تخت و منم رویه صندلی نشستم

سعید گفت

اول شما شرایط تون رو میگین یا من بگم

اووه چه پرووو شرایط هم داره

اول شما بگید

شروع کرد به حرف زدن

زنم همیشه باید پیشم باشه

رو حرف من حرف نزنه حجابشو هم رعایت کنه

اینا شرایط منه

ولی من نمیتونم با شما ازدواج کنم

چرا

چون... من آمادگیه ازدواج رو ندارم

من تا هر وقت که آمادگیشو داشته باشین منتظرتون میمونم

ولی... من نمیتونم با شما ازدواج کنم

چون من شما رو دوست ندارم

بعد چند ماه که هم دیگه رو بهتر بشناسیم شاید بهم علاقه مند بشین

حالا هم بیاین بریم پایین

سرمو تکون دادم و با سعید رفتیم بیرون.....



سرمو تکون دادم و با سعید رفتیم بیرون

مامانش تا دید ما اومدیم خندید گفت

چی شد دهنمون رو شیرین کنیم

گفتم

_ببخشید ولی ما به تفاهم نرسیدیم

مامانش خندش جمع شد و دیگه حرفی نزد

یکم دیگه موندن و رفتن

مامانم گفت

_دلارام مگه نگفتم به همین زودی جواب منفی نده

_مامان به زور که همیشه باهاش ازدواج کنم

من سعید رو دوست ندارم

مگه من گفتم با زور ازدواج کنی

گفتم چند ماه با هم آشنا بشین شاید بهش

علاقه پیدا کردی

من نمیخوام با سعید ازدواج کنم

رفتم بالا تو اتاقم

فردا که برم خونه ی آرسام

چطوری با مامانش و باباش چشم تو چشم بشم

خودمو پرت کردم رو تخت و به سقف زل زدم

همش آرسام رو میدیدم

حتی اخماش رو هم دوست داشتم

من چم شده خدا

آرسام هر کاری هم بکنه من اصلا ازش ناراحت نمیشم

نمیدونم چرا

چند ساعته که آرسام رو ندیدم

ولی دلم براش خیلی تنگ شده

دلم برای آراد هم تنگ شده

چند روزی میشه که ندیدمش

داشتم هنوز به آرسام فکر میکردم

که در باز شد
مامانم اومد تو و در رو بست

دلارام
بله مامان

از من ناراحتی
نه چرا باید ناراحت باشم
عزیزم به خاطر خودت میگم سعید پسره خوبیه

ولی مامان من اصلا بهش علاقه ندارم
باشه مجبورتم نمیکنم الان عم بیا پایین شام بخوریم
از رو تخت پاشد و رفت بیرون

ساعت ۱۱ بود
از اتاق رفتم بیرون
ورفتم تو آشپزخونه
و در سکوت غذا مون رو خوردیم

وقتی غذا خوردنمون تموم شد
خواستم ظرف ها رو بشورم که آیفون به صدا در اومد

رفتم ببینم کیه...



رفتم ببینم کیه

راننده بود

در رو باز کردم

سلام دلارام خانم

سلام

اگه آماده هستین بریم

ولی من میخوام شب رو اینجا بمونم
دلارام خانم آقا آرسام گفتن همین امشب بیاین

چون آقا فردا میخوان برن مسافرت

خوب بره من چیکار کنم

شماهم باید باهاش برین

چرا من
آقا که خودش نمیتونه غذا درست کنه

باشه الان میام
رفتم تو
دلارام کی بود

راننده بود من الان باید برم
امشب رو بمون

نمیشه
رفتم تو اتاقم و مانتو مو پوشیدم
مامان بابا من رفتم
رفتم تو ب*غ*ل مامان و بابام
و باهاشون خدا حافظی کردم
ورفتم پایین
ببخشید که منتظر موندین کارم طول کشید

اشکال نداره
رفتم و سوار ماشین شدیم
وراننده حرکت کرد

حوصلم خیلی سر رفته بود
خدا کنه زود تر برسیم

بلاخره بعد یک ساعت رانندگی
رسیدیم از ماشین پیاده شدم و خواستم برم تو که راننده گفت

دلارام خانم آقا گفتن برین تو اتاقشون
باشه

رفتم تو خونه کسی تو سالن نبود
از پله ها رفتم بالا
و پشت اتاق آرسام و ایسادم

ودر زدم
بیا تو
رفتم تو
سلام آقا با من کار داشتین

سلام وسایلتو جمع کن فردا میخوایم بریم مسافرت

باشه

از اتاق اوادم بیرون.....



از اتاق اوادم بیرون

ورفتم تو اتاق خودم مانتومو در آوردم

وچند دست لباس گذاشتم تو کوله ام و دو تاهم مانتو گذاشتم

هر چی نیاز بود گذاشتم تو کوله ام وگوشیمو رو ساعت ۶ تنظیم کردم

ورفتم ورو تخت خوابیدم.....

با صدای آلازم گوشیم بیدار شدم ومانتو وشلوارمو پوشیدم

وکوله ام رو برداشتم ورفتم پایین

همزمان با من آرسام هم از

اتاقش اوادم بیرون

آگه آماده ای بریم

آره آقا من آمادم

پس بریم

رفتیم پایین خاتون و مش رحیم و سعید تو سالن بودن

خاتون گفت

میخواین بدون صبحانه برین

آرسام گفت

آره خاتون تو راه یه رستوران میریم

باشه پس برین به سلامت

با مش رحیم و سعید هم خدا حافظی کردیم و رفتیم

سعید هم که کلا اخماش تو هم بود

سوار ماشین شدیم و راه افتادیم.....

بعد چند ساعت رانندگی آرسام ماشین رو یه جا پارک کرد و گفت

بیا اینجا یه رستوران هست

بریم یه چیزی بخوریم

از ماشین پیاده شدیم و رفتیم تو رستوران

گارسون اوامد

خوش اومدین چی میل دارین

آرسام گفت

من جوجه مینخوام

دلارام تو چی مینخوای

برای منم جوجه بیارین.....

گار سون بعد یک ربع غذا مون رو آورد دا شتم مینخوردم که سنگینیه نگاهه

یک نفر رو حس کردم

سرم رو بلند کردم

دیدم یه پسره که زل زده به من

تا دید بهش نگاه میکنم یه چشمک برام زد

همون موقع آرسام سرشو بلند کرد و دید من دارم به پشت سرش نگاه میکنم

پسره خندید که از نگاهه آرسام دور نموند

دلارام پاشو بیا اینجا

چرا

گفتم بیا اینجا

جاها مون رو عوض کردیم

خواستم به پشتم نگاه کنم که آرسام گفت
اگه برگردی وای به حالت
سرمو انداختم پایین ومشغول خوردن غذا شدم.....



سرمو انداختم پایین ومشغول خوردن غذا شدم.....

بعد از اینکه غذا خوردنمون تموم شد آرسام رفت تا
پول غذا ها رو حساب کنه

منم باهاش رفتم وقتی پول غذا رو حساب کرد رفتیم بیرون وسوار ماشین
شدیم

میخواستیم بریم شمال

آخه سفر کاری بود

_ آقا کی میرسیم

_ نیم ساعت دیگه میرسیم

بلاخره رسیدیم

از ماشین پیاده شدیم

ورفتیم تو ویلا

والای چقدر خوشگل بود اینجا

همونجا وایساده بودم که آرسام گفت

بیا دیگه نکنه میخوای تا صبح اینجا بمونی

اومدم آقا

از اون حیاط قشنگ دل کندم ورفتم تو خونه

بالا چهار تا اتاق هست یکیشو بردار

سرمو تکون دادم و رفتم طبقه ی بالا

در یه اتاق رو باز کردم خیلی خوشگل بود کوله ام رو گذاشتم رو تخت

وخودمو پرت کردم رو تخت

چشمامو بستم که در اتاق باز شد

آرسام بود....



چشمامو بستم که در اتاق باز شد

دلارام چرا اینجایی

پس کجا باشم شما گفتین برو یکی از اتاق های بالا منم از اینجا خوشم
اومده

نه اینجا اتاقه منه

اما مناز اینجا خوشم میاد

نمیشه پاشو اینجا اتاقه منه

چشمامو مثله گربه ی شرک کردم که گفت

چشمامو اونجوری نکن

پاشو برو به اتاق دیگه

ااااه اتاق اتاقه دیگه

اااه خوب بمون من میرم

اینو گفت واز اتاق رفت بیرون

آرسام 

نمیدونم چرا پیش این دختر کم میارم

اون محمودی عوضی رو آگه گیر بیارم

چند سال پیش فهمیدم که بابام تویه کار خلافه

بابام میخواست از اون کار بیاد بیرون که محمودی تهدیدش کرد که اگه دوباره با ما کار نکنی میمیری

ولی بابام فکر میکنه که این تهدیدها الکیه و به حرفش گوش نمیکنه

واون محمودی بی شرف پدر و مادرمو به بدترین شکل میکشه

حیف که نمبخوام دستم به خونه کثیفش آلوده بشه
وگرنه تا الان هزار بار کشته بودمش

این کار رو به پلیس واگذار کردم
چند روز دیگه هم یه مهمونی ترتیب داده تو خونش

هه معلومه چه مهمونی هایی میگیره
اون یه آشغاله

یه عالمه دوست دخترهای رنگ و وارنگ داره

من مرگ اون رو با چشمایه خودم میبخوام ببینم
سعی کردم دیگه به اون آشغال فکر نکنم

در یہ اتاقہ دیگرہ رو باز کردم ورفتم تو اتاق ورو تخت خوابیدم و سعی کردم
دیگرہ

بہ گذشتہ فکر نکنم....



و سعی کردم دیگرہ بہ گذشتہ فکر نکنم.....

با نوری کہ بہ چشمام میخورد چشمامو باز کردم

از رو تخت بلند شدم و رفتم حموم.....

بعد ازاینکہ یہ دوش گرفتم اوادم بیرون

یہ بلوز مشکی پوشیدم و آستیناشو تا آرنج دادم بالا یہ شلوار کتون مشکی ہم
پوشیدم

عطرم رو روم خالی کردم واز اتاق رفتم بیرون

در اتاق دلارام رو زدم بعد چند دقیقه در رو باز کرد

بلہ آقا کاری دارین

آمادہ شو میخوایم بریم بیرون

کجا؟

تو آماده شو بیا

باشه الان آماده میشم

رفتک تو سالن ونشستم بعد نیم ساعت دلارام اومد

بریم

با دلارام اومدیم بیرون

وسوار ماشینم شدیم و حرکت کردم.....

بعد ۴۵ دقیقه به مرکز خرید رسیدیم

دلارام گفت

آقا چرا اومدیم اینجا

اومدیم خرید با ید برم مهمونی

خوب پس چرا من رو آوردین

تو هم قراره بیای

چرا من باید پیام

ااه باید بیای دیگه

سرشو تکیون داد و چیزی نگفت

داشتیم راه مبرفتیم که یه لباس مشکی دیدم که تا زانو بود قشنگ بود ولی

زیادی باز بود

به دلارام نگاه کردم انگار زیاد از لباسه خوشش نیومده

داشتم راه میرفتم که دلارام گفت

آقا

چی

اون لباسه قشنگه

رد نگاهشو گرفتم وبه یه کت و شلوار مشکی رسیدم یه لباس مشکی وکت

وشلوار مشکی

با کروات قرمز

آقا این خوبه

خیلی خوب بود

ولی گفتم

ای بدک نیست

رفتیم تو مغازه ومن لباس رو پرو کردم خیلی بهم میومد

لباس رو در آوردم وگفتم خوبه همین رو میبریم

دلارام حالا نوبت توئه

اما...

اما نداره بریم یه لباس بردار

باشه

بعد از اینکه پول لباس رو دادم اومدیم بیرون ورفتیم تا برای دلارام لباس

بخریم.....



رفتیم تا برای دلارام لباس بخریم

یه مغازه بود که پره لباس های خوشگل بود با دلارام رفتیم تو

دلارام یه لباس قرمز برداشت ورفت تا پرو کنه

لباسه خیلی کوتاه بود ولی نمیتونستم ایراد بگیرم

بعد از اینکه لباس رو خریدیم اومدیم بیرون

ورفتیم خونه

فردا مهمونی بود

ساعت ۴:۵۵ دقیقه بود

دلارام رفت تو اتاقش و من هم رفتم تو اتاقم....

دلارام

یه لباس خوشگل خریدم خیلی خوشگل بود ولی یکم کوتاه بود ولی
زیرش ساپورت میپوشم اشکال نداره.....

امشب میخوایم بریم مهمونی لباسمو پوشیدم یکم کرم و خط چشم و یه رژ
قرمز جیغ که به لباسم

خیلی میاد شالمو شل انداختم رو سرم و رفتم بیرون

همزمان بامن آرسام هم از اتاقش اومد بیرون.....



همزمان با من آرسام هم از اتاقش اومد بیرون

بریم

بریم

شونه به شونه ی هم دیگه رفتیم بیرون

وسوار ماشین شدیم.....

بعد نیم ساعت رسیدیم وبا هم از ماشین پیاده شدیم و رفتیم تو خونه

خونه نبود که قصر بود

تا در سالن باز شد دهنم باز شد یه عالمه دختر و پسر تو سالن بودن

بعضی ها مست بودن بعضی ها داشتن میر*ق*صیدن

لباسشون که اصلا یک متر هم نبود خیلی کوتاه بود

با آرسام رفتیم تو و روی یه صندلی نشستیم

بعد چند دقیقه یه مرد اومد طرفمون آرسام پاشد من هم پاشدم

_به به آرسام خان چه عجب اومدی این خوشگله کیه

دوست دختر جدیدته

آرسام دستشو گذاشت پشت کمرم و منو به سمت خودش کشید

_آره جدیده

_این از همشون خوشگل تره خانمی اسمت چیه

خواستم جواب بدم که آرسام گفت

_دلارام...اسمش دلارامه

_خوب دلارام خانم افتخاریه ر*ق*ص رو به ما میدین

_نه قولشو به من داده

_اااا بابا هر روز که اینجا نیست بزار یکم خوش باشه

_همین که گفتم

همون مرده دستشو آورد بالا وگفت

_باشه بابا ما رو نزن

من رفتم

مانتومو و شالمو در آوردم و گذاشتم رو میز

آرسام هم دستشو از رو کمرم برداشت و

اومد و پیشم رویه میز نشست

بعدچند دقیقه گفت

من الان میام

باشه

از رو میز پاشد ورفت

همونطوری نشسته بودم که احساس کردم یکی کنارم نشسته

سرمو برگردوندم به پسر بود که چشمای آبی وموهای بور داشت یه کت
وشوار مشکی هم پوشیده بود

سلام من امین هستم وشما؟؟
فکر نمیکنم بهت ربطی داشته باشه
اووووه چه عصبانی میشی خوشگله

پاشو برو وگرنه بد میبینی
مثلا میخوای چیکار کنی

ترجیح میدم باهات دهن به دهن نشم ایکییری

اووووهو چه دختری هستی تو منم از دخترایی مثله تو خوشم میاد

دیدم آرسام داره میاد طرفمون
تا آرسام رو دید بلند شد وگفت
سلام آرسام خان
سلام امین چه عجب تورو دیدم.....



بعد از اینکه امین رفت آرسام گفت

چیکار داشت

چی؟؟؟

گفتم چیکار داشت که او مد اینجا

هیچ کاری نداشت

اینجا نگو تو خونه که باید بگی

یه آهنگ ملایم در حال پخش بود

آرسام دستمو گرفت و باهم رفتیم وسط

یه دستشو گذاشته بود پشت کمرم و یه دستشو گذاشته بود رو شونم

منم دوتا دستامو گذاشته بودم رو سینهش و باهم میر*قی* صیدیم

تمام مدت به چشمای هم خیره بودیم

چند دقیقه که گذشت آهنگ عوض شد

از آرسام جدا شدم و سریع از اونجا رفتم و نشستم

رو میز

خجالت میکشیدم که دوباره به آرسام نگاه کنم

یه لیوان جلوم بود برداشتمش

یه بوی بد میداد تا خواستم بخورم یهو لیوان از دستم کشیده شد

سرمو بلند کردم و دیدم آرسامه

_چیکار کردی میخواستم بخورم تشنه

_خوب آب بخور

_نه من شربت میخوام

با کف دستش زد تو پیشونیش وگفت

اااه دلارام این مشروب

_چی (؟) (؟) مشروب خوب شد نخوردم

حالا بیا بریم اینجا یه جوریه

من نمیام

پس من خودم میرم

هههه مگه راه رو بلدی

آره بلدم

خوب برو

ماتومو وشالمو برداشتم وپوشیدم واز تو سالن اومدم بیرون
حس میکردم یکی تعقیبم میکنه
از تو خونه اومدم بیرون
اااااه این آرسام هم خله ها اصلا دنبالم نیومد

داشتم از کوچه رد میشدم که یه ماشین بوق زد وگفت

خوشگل خانم بیا بالا
بی توجه بهش داشتم میرفتم که از ماشین اومد بیرون وگفت

ااه بیا دیگه ناز نکن

ااه مست بود

ولم کن آشغال

اگه ولت نکنم

یه صدایی اومد

اگه ولش نکنی با من طرفی

شما کی باشی

الان بهت میگم اوند جلو وزد تو دهنش همینطور تند تند میزدش

پسره پاشد وبه زور پاشد ورفت

آرسام گفت

الان فهمیدی من کی هستم

دلارام برو تو ماشین

باشه

رفتم و تو ماشین نشستمت

پس انقدر هم بی بخار نیست

دنبالم اومده

با این فکر تو دلم کیلو کیلو قند آب میگردن.....

با این فکر تو دلم کیلو کیلو قند آب میگردن

سوار ماشین شدیم گوشه ی ل*ب*ش خونی بود

همش تقصیره منه اگه باهاش لج نمیگردم اینطوری نمیشد

شروع کرد به رانندگی کردن

ولی صورتش از درد جمع شده بود

آقا اینجا نگه دارین

چی؟؟؟؟

من میخوام رانندگی کنم

اما...نمیشه

لطفا رانندگی بلدمااااا

نزنی بکشیمون

نه من رانندگیم عالیہ لالا لالا لالا؟

اوهو هو بیج وشلغم اعتماد به سقف تو حلقم

خوب رانندگی کنم

باشه

جاهامون رو عوض کردیم ومن پشت فرمون نشستم

بعد نیم ساعت رانندگی رسیدیم

به آرسام کمک کردم که بره تو اتاقش

و خودمم رفتم تو اتاقم

وااای عجب مهمونی ای بوداااااااااا

لباس که نمیپوشیدن بهتر بود کلا نیم متر پارچه بود

مهمونیه مختلط زیاد رفته بودم ولی حداقل لباساشون بهتر بود

یعنی لباسه من از همشون پوشیده تر بود

بیخیال اصلا

لباسمو عوض کردم و آرایشمو هم پاک کردم و رفتم و روتخت

خواستم بنخوابم که یه صدایی اومد

رفتم و در اتاقمو باز کردم

آرسام بود که داشت از پله ها میرفت پایین

دنبالش رفتم

بتادین و چند تا چسب زخم برداشت

و خواست از پله ها بیاد بالا که منو دید گفت

تو اینجا چیکار میکنی

چیزه.... اومدم آب بخورم

آهان

واز پله ها رفت بالا

منم رفتم بالا و خواستم برم تو اتاقم که.....

خواستم برم تو اتاقم که

نمیدونم چی شد که به جای اتاق خودم رفتم تو اتاق آرسام

جلوی آینه بود و داشت به صورتش بتادین میزد

تا دید در باز شو هول شد و برگشت و گفت

اینجا چی میخوای

رفتم جلو و چسب زخم و بتادین رو ازش گرفتم و خودم به صورتش بتادین

زدم

همش داشت منو نگاه میکرد منم اعصابم خورد شد و گفتم

ها چیه چرا همش منو نگاه میکنی

به خودش او مد و گفت

هیچی...هیچی..

بتادین رو گذاشتم رو میز و خواستم از اتاق برم بیرون که آرسام گفت

امروز خیلی خوشگل شده بودی

برگشتم و با تعجب بهش نگاه کردم

چی؟؟؟

گفتم امروز خیلی خوشگل شده بودی

آقا حالتون خوبه

چطور

آخه دارین ازم تعریف میکنین
مگه آدم نباید از عشقش تعریف کنه
یا خدا فکر کنم دیوونه شده به من گفت امشب خوشگل شدم الان هم
میگه عشقم

فکر کنم یه چیزی مصرف کرده
در رو باز کردم و خواستم برم بیرون که دستم کشیده شد

آقا چیکار میکنین
بهت میگم عاشقت شدم چرا باور نمیکنی

هه عاشق من شدی اینم حتما یکی از شوخیاته که میخوای غرورم رو باهات
خورد کنی

یعنی انقدر آدم بدی هستم که لیاقت ندارم عاشقت بشم..ها
فقط بگو من رو دوست داری یا نه
یه حس بهش داشتم ولی نمیدونم میشه اسمشو گذاشت عشق یا نه

نمیدونم چی شد که سرمو تکون دادم

آرسام خندید گفت
واقعا عاشقم شدی
فکر کردم این یه شوخی بود والان مسخرم میکنه
ولی کمرمو گرفت و بلندم کرد و چرخوندم وگفت

عاشقتم دلارام عاشقتم

ااا آقا چیکار میکنین منو بزارین زمین
گذاشتم زمین وگفت

دیگه نمیگی آقا بهم میگی آرسام
ولی آقا

گفتم نگو آقا
باشه آرسام
قربونه اون آرسام گفتنت بشم عزیزم
یعنی این همون آرسام بود که از من خوشش نمیومد.....

این همون آرسام بود که از من خوشش نمیومد

خوب عزیزم شبت بخیر

شب شما هم بخیر

اخم کرد وگفت

باید بگی شب توهم بخیر عزیزم

اووووو عزیزم حالا کی گفته من تو رو دوست دارم

همین الان...خودت گفتی

دروغ گفتم بابا

قیافش غمگین شد وگفت

واقعا

قیافش شبیه این پسر بچه ها شده بود

زدم زیر خنده وگفتم

دروغ گفتم آرسامی

یعنی...یعنی...تو

آره دوست دارم آرسام من عاشقتم

وااای خدا الان سخته میکنم جدی میگی دیگه

دوباره ب*غ*لم کرد
ااااا ول کن همش ب*غ*لم میکنی پرووو نشو دیگه

باشه خانمم
الان هم برو بخواب فردا باید بریم بیرون

کجا
میخوام عشقمو ببرم بیرون مشکلیه
نه چه مشکلی

حالا برو بخواب
باشه
داشتم میرفتم که صدام کرد

دلارام
برگشتم وگفتم
بله

یه چیزی رو یادت نرفته
نه؟؟ چیزی یادم نرفته
گونه شو آورد جلو و با دست زد روش
ب*و*س یادت رفته

واای این چقدر شیطون شده
بدو من منتظرتم

رفتم جلو وب*و*شش کردم
خوبه امره دیگه ای نیست
نه عزیزم برو بخواب
شب بخیر
شب بخیر
رفتم تو اتاقم و خوابیدم.....

آرسام 🌸🌸?

نمیدونم چی شد که از دهنم پرید که بهش گفتم عاشقتم

ولی الان خوشحالم چون دلارام هم از عشقش به من گفت

الان فهمیدم که بدونه دلارام نمیتونم
انقدر خوشحال بودم که سریع خوابم برد.....

صبح با صدای آلامر گوشیم چشمامو باز کردم پریدم و رفتم تو حموم
و بعد ۱۰ دقیقه اومدم

یه لباس سفید و شلوار کرم پوشیدم و موهامو خشک کردم و رفتم تا دلارام رو
بیدار کنم

رفتم جلوی در اتاقش و در زدم

بعد ۵ دقیقه دلارام در رو باز کرد

آماده بود

بریم خانمم

بریم

رفتیم و سوار ماشین شدیم

دلارام

بله

تو هم دو تا کلمه ی عاشقانه بهم بگو دیگه

مثلا چی بگم

مثلا وقتی صدات میکنم به جای بله بگو جانم

باشه

دیگه حرفی نزدیم و آرسام هم در سکوت رانندگی میکرد

بعد ۱۵ دقیقه رسیدیم به یه رستوران

دلارام

چیه

همین الان بهت گفتم بگو جانم

ای وای یادم رفت جانم

پیاده شو

باشه

پیاده شدیم و رفتیم تو رستوران

یه میز بود که چند تا دختر نشسته بودن.....

یه میز بود که چند تا دختر نشسته بودن

تا منو دیدن یه لبخند زدن

دلارام تا دید فوری دستشو دوره بازوم حلقه کرد وزیر لب گفت

دخترای پروووو به همه لبخند میزنن

من رو به این بزرگی نمیبینن

نمیگن شاید زنشه همش میخندن

دستشو گرفتم و باهم رفتیم رویه صندلی نشستیم
از شائسه بده من چند تا دختر روبه روم بودن

وهمش منو نگا میکردن
اووه خدا حالا هر روز منو نگاه نمیکننا

دلارام گفت
بیا اینجا بشین جای من

چی؟؟؟؟؟؟

گفتم بیا اینجا
باشه
جاهامون رو عوض کردیم
دلارام به اون دخترا یه لبخند حرص درار زد
خنخخنح حسودی کرده پس

گارسون اومد ودو تامون سفارش سفارش کیک وقهوه دادیم بعد خوردن
کیک وقهوه

پول رو حساب کردم ورفتنیم بیرون

خوب عزیزم کجا بریم

اووووممم.....بریم پارک

پارک؟؟

آره عزیزم پارک

باشه بریم

دلارام؟ 🌸🌿

بعد نیم ساعت رسیدیم پارک

تا آرسام پارک کرد پریدم پایین که آرسام گفت

دلارام وایسا منم بیام
وایسادم تا آرسام هم بیاد

با آرسام رفتیم تو پارک

رفتم ورو تاب نشستم

آرسام بیا هولم بده

آرسام اوامد ویکم هولم داد

خوب بیا یکم راه بریم

با آرسام داشتیم راه میرفتم که پشمک دیدم

گفتم

آرسام جون

چی میخوای

پشمک 🍭؟

هی خدا از دست این

رفت ویدونه پشمک خرید.....

رفت ویدونه پشمک خرید

پس خودت چی

من دوست ندارم

شونه ام روانداختم بالا

داشتم میخوردم که دیدم یکی یکم از پشمکمو برداشت

آرسام بود

|||||اه مگه تو نگفتی دوست نداری

چرا ولی الان دوست دارم

خوب برو واسه خودت بخر دیگه

نه میخوام اینو با تو بخورم

خوب

با هم شروع کردیم به خوردن پشمک

بعد خوردنش رفتم تا دستمو بشورم ولی حالا کجا بشورم

آرسام

جونم

برو یه بطری آب بخر

چرا

خوب صورتمو بشورم دیگه

خوب بیا با هم بریم

نه خودت برو من اینجا میشینم

باشه ولی تکون نخوریا

باشه

رفت وبعد چند دقیقه با دوتا آب معدنی اومد

یکیشو داد بهم وگفت

بیا صوررتو بشور

صورتمو شستم ویکم با آرسام راه رفتیم وبعد رفتیم خونه

صورتمو شستم ویکم با آرسام راه رفتیم ورفتیم تو خونه

تا رسیدیم خونه خواستم برم تو آشپزخونه که آرسام دستمو گرفت وگفت

کجا

میخوام برم آشپزخونه دیگه غذا درست کنم

دستمو کشید و بردم و کنار خودش نشوندم رو مبل

خانمم دیگه آشپزی نمیکنی

اما...

دستشو گذاشت جلو دهنم وگفت

عزیزم دیگه نمیخواه کار کنی

اما اگه از اینجا بریم تهران بازم کار میکنم

نه اونجا هم کار نمیکنی

ولی... همیشه که

چرا نشه هر وقت از اینجا رفتیم من میام خواستگاریت

واقعا

آره گلم الان هم زنگ میزنم که برامون غذا بیارن

ااااه آرسام خودم درست میکنم دیگه

نمیخواه تو دیگه دست به سیاه و سفید نمیزنی
هر وقت رفتیم سر خونه زندگیمون اونوقت میتونی اگه دلت خواست آشپزی
کنی

اووووهو حالا مگه من میخوام جواب مثبت بدم
آره گلم جواب مثبت هم میدی

نه کی گفته
من گفتم
حالا ول کن بیا برو به چیز دیگه درست کن من گشمنه تو که نمیزاری من
چیزی درست کنم

باشه
باشدیم و داشتیم میرفتیم که گوشیم زنگ خورد

گوشیمو برداشتم امیر بود
تماس رو وصل کردم
سلام دلارام خوبی

سلام امیر خوبم
تا گفتم امیر آرسام نگاهم کرد

دلارام بگو چیشده
چی شده
بلاخره به بهار گفتم که دوسش دارم
جیغ زدم وگفتم آخ جون

یه هفته ی دیگه هم مراسمه خواستگاریه

خواستگاری عقد کیه؟؟

شاید دو هفته دیگه
باشه من تا اون میام
خدا حافظ

خدا حافظ

تا گوشی رو خاموش کردم آرسام با اخم گفت

امیر کیه ..میخواد بیاد خواستگاری کی

امیر پسر عمومه میخواد بره خواستگاری دختر خالم

آها حالا بیا بریم تا برات یه غذای خوشمزه درست کنم

حالا بیا بریم تا برات یه غذای خوشمزه درست کنم ..

با آرسام رفتیم تو آشپزخونه

خوب آقای آشپز میخوای چی درست کنی

امممم.....کوکو سیب زمینی

بلدی دیگه

پ ن پ

خوب درست کن دیگه

باشه

شروع کرد به درست کردن تو تموم مدت داشتیم بهش نگاه میکردم

گوشیش زنگ خورد برداشتم

یه دختر بود

الو

الو سلام شما

شما زنگ زدین

آرسام اونجاست

آرسام....بله

گوشیو دادم به آرسام

واون شروع کرد به حرف زدن

الو سلام

.....

خودتی عزیزم

.....

جدی

.....

باشه عزیزم میبینمت خدا حافظ

.....

گوشیشو خاموش کرد

دستامو زدم به کمرم گفتم

کی بود

آرام بود

آها فکر کردم یه نفر دیگست

😊😊 چقدر تو حسودی

نه خیر من اصلا هم حسود نیستم

حسودی... حسودی

اااه آرسام بس کن دیگه

خوب بیا غذا هم آماده شد

نشستیم و شروع کردیم به خوردن داشتم میخوردم که

گوشیم زنگ خورد

اااااااااا خدا دیووونه شدم هر روز حالا کسی بهم زنگ نمیزد

دلارام حرص نخور برو گوشیتو جواب بده

از پشت میز بلند شدم و رفتم و گوشیمو برداشتم

مامانم بود

دوباره رو صندلی نشستم و تماس رو وصل کردم

الو سلام مامان

سلام دخترم خوبی

آره مامان خوبم چیزی شده

دلارام میتونی برای سه شنبه مرخصی بگیری

چرا

خواستگار داری

چی خواستگار

تا گفتم خواستگار آرسام منو نگاه کرد

حالا بینم اجازه میده یا نه

باشه گلم خداحافظ

خداحافظ

تماس رو قطع کردم و گفتم
آرسام میتونم سه شنبه برم خونمون

چرا

میخواه....برام خواستگار بیاد
چی؟؟؟؟خواستگار نه بهت مرخصی نمیدم
ولی آرسام
اجازه نمیدم وقتی برگشتیم هم میام خواستگاری

آرسام تو رو خدا

حالا پسره کیه

نمیدونم

پس خودمم باید پیام

اما....

پس اجازه نمیدم

باشه....دیگه ناراحت نباش دیگه

باشه...حالا غذا تو بخور

غذا مون رو خوردیم و من ظرف ها رو شستم و رفتیم با آرسام روی مبل

نشستیم

دلارام بیا

رفتم جلو و گفتم چیه

دستاشو باز کرد و گفت بیا

رفتم توب*غ*لش

سرم رو سینش بود واون موهامو نوازش میکرد.....

رفتم توب*غ*لش سرم رو سینش بود واون موهامو نوازش میکرد

دلارام

جانم

تواز کی عاشقم شدی

نمیدونم... تواز کی

شاید از روز مهمونی

دلارام من واقعا معذرت میخوام که زدمت ولی پشیمون شدم

وقتی دیدم با آراد حرف میزنی دیوونه شدم

ولی الان خیلی پشیمونم.... منو میبخشی گلم

دستمو گذاشتم رول*ب*ش*وگفتم
آره میبخشم من از همون اول بخشیده بودمت

دستموب*و*سید وگفت

عاشقتم

منم

از فیلم ترسناک که نمیترسی

نه چرا باید بترسم (مثل سگ میترسیدم)

خوب پس بریم بیرون چند تا فیلم هم بگیریم

باشه منم میرم حاضر شم

رفتم بالا ویه مانتو زرشکی با شلوار مشکی وکفشای مشکی وشال زرشکی

پوشیدم یه رژ زرشکی هم زدم ورفتم پایین

بریم من حاضرم آرسام هم یه بلوز چهارخونه ی قرمز ومشکی پوشیده بود

دستمو گرفت و باهم رفتیم بیرون.....

دستم گرفت و با هم رفتیم بیرون
اول رفتیم یکم خوراکی خریدیم بعد چند تا هم فیلم ترسناک گرفتیم و با
آرسام

رفتیم خونه ساعت ۷ بود
پفک و چیپس ها رو گذاشتیم رو میز و شروع کردیم به دیدن فیلم
وااای خدایا خیلی ترسناک بود چند تا آدم خوار بودن بودن که رفته بودن

یه شهر وهمه رو میکشتن
هنوز داشتم میدیدم که
آدم خواره سره دختره رو کند
جیغ زدم و پریدم تو ب*غ*ل آرسام

اونم دستاشو دوره کمرم حلقه کرد
ههههه من که گفتم میترسی

سرمو از رو سینش برداشتم

نه من نمیترسم

آره کاملاً معلومه خواستم از ب*غ*لش پیام بیرون

که سفت تر ب*غ*لم کرد

||||| ولم کن

نه خانمی تو جات اینجاست

خوب خفه شدم

دستاشو شل کرد

و بقیه ی فیلم رو دیدیم

این آرسام خر که اصلاً نمیترسید

منم که از ترس نمیتونستم تکون بخورم

شام رو خوردیم و هر کدوممون رفتیم اتاق خودمون

برق رو خاموش کردم ورو تخت خوابیدم
همش احساس میکردم یکی تو اتاقمه

ومیخواد من رو بخوره
رفتم زیر پتو خوابم نمیومد
ای آرسام خودم خفت میکنم آخه منو چه به فیلم ترسناک

احساس کردم یه چیزی رو پاهامه چراغ خواب رو روشن کردم

وای سوسک

بلند جیغ میزدم

که یه دفعه آرسام اومد تو اومد جلو وگفت

چی شده دلارام خوبی

به سوسکه اشاره کردم وگفتم

سوسک

ااااا منو بگو فکر کردم چی شده

نگو خانم سوسک دیده

آرسام بکشش

رفت وسوسکه رو کشت

خوب شد حالا هم بگیر بخواب

من...میترسم

چرا

آخه فیلم ترسناک دیدم

یه دفعه زد زیر خنده

وگفت

پس چرا گفתי نمیترسم

ول کن دیگه من الان میترسم

خوب میمونم اینجا تا خوابت ببره

باشه

دوباره خوابیدم رو تخت و آرسام هم نشست رو مبل

یکم حرف زدیم و من کم کم چشمام گرم شد و خوابم برد.....

چشمامو باز کردم گوشیمو از کنارم برداشتم ساعت ۱۰ بود

آرسام هم رو مبل خوابش برده بود و تو خودش جمع شده بود

آخی

یه پتو برداشتم و روش کشیدم

آروم از اتاق او مدم بیرون و رفتم تو آشپزخونه تا صبحونه درست کنم

میز رو چیدم و خواستم آرسام رو صدا کنم که خودش او مد

به به خانوم چیکار کرده

سلام صبح بخیر

صبح بخیر

آرسام کی برمیگردیم تهران

دوشنبه

یعنی دوز دیگه

آره

من نمیخوام پیام

چرا

چون دوباره میشی همون آرسام بد اخلاق

حداقل جلو روم نگو بد اخلاق

خوب اون موقع ها بد اخلاق بودی دیگه

بعد از اینکه رفتیم تهران میام خواستگاری و خانومه خودم میشی

حالا تا اون موقع

بشین بخور آرسام چایی میخوای یا قهوه

قهوه

دوتا قهوه هم درست کردم و نشستیم و با هم صبحونه خوردیم.....

دوتا قهوه هم درست کردم و نشستیم و با هم صبحونه خوردیم

بعد از اینکه خوردیم آرسام گفت

فردا میخوایم بریم پس امروز بریم حسابی بگردیم

باشه من میرم آماده شم از رو میز بلند شدم و خواستم برم بیرون که

آرسام دستمو گرفت وگفت

یه چیزی یادت نرفته

یکم فکر کردم وگفتم

نه.....

صورتشو آورد جلو وگفت

ب*و*س من یادت رفت

رفتم جلو وگفتم چشماتو ببند

چشماتو بست وگفت من منتظر ماااا

منم آروم از آشپزخونه او مدم بیرون ورفتم تو اتاق خودم و یه مانتو قرمز

وشلوار مشکی با کفش وکیف مشکی وشال قرمز

یکم کرم زدم یه کمی هم رژ قرمز ۲۴ساعته زدم کم رنگ بوداا

ورفتم پایین ورفتم تو آشپزخونه آر سام نبود او مدم تو سالن که دیدم آر سام

داره از پله ها میاد پایین تا منو دید اخم کرد

چیزی شده

جوابمو نداد

آرسام چیزی شده

گفت

منو سرکار میزاری میگی چشمتو ببند وبعد فرار میکنی من باهات قهرم

اااه آرسام حالمو بهم زدی مثله دخترا میگی من باهات قهرم

حالا بیا بریم

نوچ تا منوب* و*س نکنی از بیرون خبری نیست

هی بابا عجب آدمیه یه محرمی نا محرمی گفتنا

ب* و*س کردن عشقت که گ*ن*ا*ه نداره

اااا نه بابا کی گفته

من گفتم

حالا بریم بیرون

نه_

_هر وقت رفتیم بیرون واومدیم اون موقع

_جدی

آره حالا بیا بریم

رفتیم بیرون و سوار ماشین آرسام شدیم

دلارام_خوب کجا بریم

آرسام_نمیدونم

دلارام_بریم مرکز خرید بعد بریم رستوران.....

آرسام_باشه بریم

دلارام_آرسام چند وقته که آرسام نمیداد چیزی شده

آرسام_نه منم ازش خبر ندارم دیگه هم بامردی جز من حرف نزن

دلارام_ااااا چقدر حسودی

آرسام_من حسود نیستم فقط دلم نمیخواه مردی نگاهه بد بهت بکنه.....

آرسام_من حسود نیستم فقط دلم نمیخواه مردی بهت بد نگاه کنه

دلارام_اما آراد بهم گفت میتونیم مثل خواهر برادر باشیم

آرسام_من به آراد اعتماد دارم ولی به بقیه ی مرد ها اعتماد ندارم

آرام هم که هفته ی دیگه میاد

دلارام_دلم میخواد آرام رو بینم

آرسام_بهش درمورد تو گفتم

دلارام_چی گفتی بهش

آرسام_گفتم که عاشق شدم و میخوام پیام خواستگاریت

آرام هم اول یکم تعجب کرد آخه من تا حالا از دختری خوشم نیومده بود

دلارام_خوب کی میرسیم

آرسام_الان میرسیم وایسا

بعد ۵ دقیقه رسیدیم

از ماشین پیاده شدیم و رفتیم تو

یه بلوز کرمی بود به آرسام گفتم بره پوشش

به فروشنده گفتم واونم لباس رو آورد

وقتی پوشید اومد بیرون

انقدر تنگ بود که امکان داشت لباس پاره بشه

آرسام_این خوبه

دلارام_یکم تنگه ولی قشنگه

آرسام_پس همین رو میخریم

دلارام_باشه

پول لباس رو داد و اومدیم بیرون

داشتیم میرفتیم که یه کت ودامن شیری وقهوه ای دیدم

دلارام_آرسام

آرسام_بله

دلارام_اون کت ودامن برای فردا خوبه پوشمش

نه خیر اینو وقتی میپوشی که من پیام خواستگاریت

خوب برینم بیوشمش
رفتیم تو وفروشنده لباس رو آورد
رفتم تا لباس رو پرو کنم
خیلی خوشگل بود
در زده شد و صدای آرسام اومد

آرسام_دلارام باز کن ببینم

دلارام_نه
آرسام_اااا میگم باز کن
باز کردم و آرسام گفت
آرسام_خیلی بهت میاد گلم
دلارام_واقعا
آرسام_آره واقعا.....

دلارام_خوب برو بیرون تا لباسمو عوض کنم

آرسام_خوب عوض کن

دلارام_آرسام جوری میزنمت که تا یه هفته به دیوار سلام بدیاااااااا برو بیرون

آرسام_باشه میرم انقدر خشونت نیاز نیست که

آرسام رفت و منم لباسمو عوض کردم و رفتم بیرون به فروشنده گفتم

دلارام_چقدر میشه

فروشنده_۲۰۰ تومن

از تو کیفم پول در آوردم و خواستم بدم که آرسام گفت

آرسام_دلارام خودم میدم

دلارام_اما....

آرسام_اما واگر نداره

پول رو داد و او مدیم بیرون

دلارام_خوب خودم میدادم دیگه

آرسام_تا وقتی که با منی دست به پولات نمیزنی باشه

دلارام_باشه

آرسام_خوب دیگه چی بخریم

دلارام_هیچی نمیخوام من گشنمه

آرسام_خوب بیا بریم به چیزی بخریم

رفتیم تورستورانی که تو مرکز خرید بود

من پیتزا سفارش دادم آرسام رو هم مجبور کردم که پیتزا سفارش بده

غذا رو تو سکوت خوردیم و رفتیم بیرون خرید هارو تو ماشین گذاشتیم
و رفتیم تا یکم دور بزنیم.....

رفتیم تا یکم دور بزنیم
چند تا هم عکس گرفتیم و برگشتیم و رفتیم خونه
تا رسیدیم آرسام گفت
آرسام_خوب الان به نظرت چیزی یادت نرفته
واای خاک تو سرم رفتم جلو ول*ب*ا*مو گذاشتم رو گوش

وب*و*سش کردم و بدو بدو از پله ها رفتم بالا و کولیمو آوردم و لباسمو توش
گذاشتم

رفتم تو اتاق آرسام و لباس های اونم جمع کردم

از اتاقش اومدم بیرون و رفتم تو سالن آرسام داشت

با تلفن حرف میزد

رفتم تو آشپزخونه و دو تا قهوه درست کردم و بردم گذاشتم رو میز

وقتی تلفنش رو خاموش کرد اومد و نشست

وقهوه شو خورد بعد خوردن قهوه رفت بالا تا بره حمام

منم رفتم تو آشپزخونه و خواستم کیک شکلاتی درست کنم

همه ی مواد رو آوردم و شروع کردم به درست کردن بعد از تموم کردن گذاشتم تو فر.....

اوووووه انگار تو آشپزخونه بمب ترکیده بود همه جا شکلاتی و آردی لباسام هم شکلاتی بود

شروع کردم به تمیز کردن که صدای آرسام رو شنیدم که داشت صدام میکرد

آرسام_دلارام..دلارام
اومد تو آشپزخونه وگفت

آرسام_دلا.....اینجا بمب ترکیده مگه چیکار کردی
دلارام_کیک درست کردم
الان تمیز میکنم
آرسام_با هم تمیز میکنیم
دلارام_نه نمیخواه الان حموم بودی هااا کثیف میشی

آرسام_فدای سرت بیا با هم تمیز میکنیم
شروع کردیم به تمیز کردن.....
وقتی تموم شد من که داشتم میمردم
خدایی بهم ریخته آشپزخونه آسون بوداااااااا ولی تمیز کردنش اووووف
مردم تا تمیز کنم آرسام هم که اصلا خسته نبود
رفتم بالا تو اتاقم تا برم حموم.....

بعد از اینکه از حموم اومدم بیرون موهامو سشوار کشیدم یه سارافون سبز
کمرنگ

ویه زیر سارافونیه سفید هم پوشیدم یه شلوار سفید با شال سبز هم پوشیدم
ورفتم پایین

نشستم جلوی تی وی داشت شهر قشنگ رو میداد

خیلی فیلم باحالیه (توصیه میکنم ببینین) این کاوه خیلی باحال هر وقت این
فیلم رو میبینم از خنده میمیرم

نشستم دیدم.....

بعد نیم ساعت تموم شد اااااا حالا چی بینم
چند تا شبکه بالا پایین کردم که دیدم داره سریال زبان عشق رو میده من
عاشق این فیلمم
کلا من

عاشق همه ی فیلم هام بعد تموم کردن فیلم رفتم تو آشپزخونه کیک

رو میز بود ولی آرسام نبود

یه بشقاب آوردم و یه تیکه کیک گذاشتم تو بشقاب و شروع کردم به خوردن.....

یه بشقاب آوردم و یه تیکه کیک گذاشتم تو بشقاب و شروع کردم به خوردن..

بعد از اینکه خوردم ظرفشو شستم و رفتم تو سالن
پس آرسام کجاست
نشستم رو مبل و داشتم TV میدیدم که صدای در اومد

و بعد آرسام اومد تو قیافش یه جوروی بود

دلارام_آرسام چیزی شده
آرسام_نه چیزی نشده من میرم بالا
دلارام_ولی یه اتفاقی افتاده که تو اینجوری هستی

یه دفعه صدای دادش رفت هوا
آرسام_ااااا بس کن دیگه هی میگم چیزی نیست ول کن دیگه

ورفت بالا
بغضم گرفت
آخه مگه من چی گفتم
هه اعصابش خورده سره من خالی میکنه

فکر کرده دو تا کلمه ی عاشقانه گفته بعدش میتونه بهم توهین کنه

تی وی رو خاموش کردم و از پله ها رفتم بالا و رفتم تو اتاق خودم تا در رو
باز کردم

آرسام رو دیدم
دلارام_چیزی میخوای
آرسام_نه چطور

دلارام_پس اینجا چیکار میکنین
آرسام_دلارام ببخشید من خیلی حالم بد بود

دلارام_هه حالت بده باید دق ودلش رو سر من دربیاری

آرسام_متاسفم

دلارام_خوب پاشو برو بیرون

آرسام_نمیخوام میخوام اینجا بمونم

دلارام_حالا چی شده که حالت بده

آرسام_قول میدی به کسی نگی

دلارام_مگه من فوضولم(☹)?

🌸 آرسام 🌸?

درمورد محمودی همه چیز رو بهش گفتم که چطور پدرم رو تهدید کرده

وچطور پدر و مادرم رو کشته

دلارام_خوب چرا امروز ناراحت بودی این موضوع که برای چند سال پیشه

آرسام_آخه امروز یه محموله داشت و ما هم قرار بود گیرش بندازیم ولی فرار

کرد

وفهمید من جایه محموله هارو لو دادم.....

وفهمید من جایه محموله ها رو لو دادم
وگفت که منتظر مرگ یکی دیگه از عزیزانت باش

دلارام_این که نگرانی نداره

هیچ کاری نمیتونه بکنه

آرسام_اگه خدایی نکرده بلایی سرت بیاره چی

دلارام_نه برای من هیچ اتفاقی نمیوفته نگران نباش

آرسام_نمیشه که نگران نباشم اون بی شرف پدر و مادرمو کشته خیلی کارها

ازش بر میاد

دلارام_به این چیزا فکر نکن وقرار نیست که بلایی سره من بیاره حالا بیا

بریم پایین کیک درست کردم بخور

آرسام_کیک رو گذاشته بودی تو فرورفته بودی اگه من از فر درش نمیاوردم

که الان سوخته بود

دلارام_همیشه وقتی کیک درست میکنم یادم میره از فر درش بیارم دفعه ی
قبل هم که کیک درست کردم

سعید از فر درش آورده بود
آرسام_از بس که حواس پرتی

دلارام_بیا بریم که فردا باید راه بیوفتیم
آرسام_من دلم نمیخواد پیام
دلارام_منم

آرسام_پس چند روزدیگه بمونیم
دلارام_نمیشه فردا میخوان بیان خواستگاری
آرسام_هه نکنه این خواستگاری برات خیلی مهمه

دلارام_|||| آرسام بس کن نزار این روز آخر رو با هم دعوا کنیم

آرسام_پس پاشو بریم

*** دلارام ***?

با آرسام رفتیم پایین و براش به تیکه کیک تو بشقاب گذاشتم و دوتا قهوه هم
درست کردم

آرسام_چرا تو کیک نمیخوری
دلارام_من خوردم الان نمیخورم

یه تیکه از کیکشو گرفت طرفم وگفت باید بخوری
دلارام_نمیخورم
آرسام_باید بخوری
دلارام_نمیخوام مگه زوره
آرسام_آره زوره زود باش دهننتو باز کن
دلارام_اما..
آرسام_اما واگر نداره رو حرف آقات هم حرف نزن
دلارام_باشه آقای

کیک رو خواستم ازش بگیرم که نذاشت و خودش گذاشت تو دهنم.....

کیک رو خواستم ازش بگیرم که نذاشت و خودش گذاشت تو دهنم

و بعد تموم کردن کیک یکم باهم فیلم دیدیم ساعت ۹:۳۰ بود رفتم تو آشپزخونه

تا به چیزی درست کنم از تو یخچال تخم مرغ برداشتم از رو کابینت هم

چند تا سیب زمینی برداشتم میخواستم کوکو درست کنم.....

وقتی درست کردم میز رو چیدم و آرسام رو صدا کردم تا بیاد

آرسام به به چه کردی خانومی

دلارام_ اوووو یه کوکو درست کردما همچین میگه (اداشو در آوردمو گفتم) به

به چه کرده خانومی

آرسام_ دارم ازت تعریف میکنم بازم پاچه میگیری

دلارام_ مگه من سگم که پاچه بگیرم (☹️☹️)?

آرسام_نه....اه ول کن بیا بخوریم بینم طعمش هم مثله رنگشه

دلارام_بخور و دیگه هم حرف نزن

شروع کردیم به خوردن.....

وقتی کامل خوردیم پا شدم و ظرف ها رو شستم و با آرسام رفتیم بالا آرسام رفت اتاق خودش و من هم رفتم اتاق خودم

لباس هام رو عوض کردم و خودمو انداختم رو تخت ساعتی رو ۷ تنظیم کردم چون میخواستیم

صبح بریم چشمامو بستم و یکم این پهلوی اون پهلوی شدم تا خوابم برد...? :-)

با صدای آلام گوشیم چشمامو باز کردم اااااا من خوابم میاد

دوباره خوابیدم که صدای در اومد

دلارام_کیه

آرسام_منم دیگه آخه به غیر از من و تو کسه دیگه ای هم مگه اینجا هست

اوووه سوتی دادم
دلارام_خوب چیکار داری
آرسام_آماده ای دیگه
دلارام_نه.....من خوابم میاد
آرسام_دلارام جان بیا بریم تو ماشین میخوابی دیگه

دلارام_باشه برو الان میام
آرسام_دوباره نخوابیاااااا.....

آرسام_دوباره نخوابیاااااا

دلارام_اااااااااا برو دیگه
آرسام_باشه زود بیا

بعد از اینکه رفت پاشدم ورفتم دستشویی چند تا مشت آب زدم به صورتم
ویه مانتوی لیمویی وشلوار مشکی وشال لیمویی با کفش وکیف لیمویی
پوشیدم وکولیمو هم برداشتم ورفتم از اتاقم بیرون

آرسام_بریم

دلارام_بریم

رفتیم وسوار ماشین شدیم آرسام با یه دستش رانندگی میکرد وبا

یه دستش دستمو گرفته بود ورو پاهاش گذاشته بود

سرمو به پنجره تکیه دادم وخوابیدم.....

آرسام_دلارام...دلارام

با صدای آرسام بیدار شدم

دلارام_بله

آرسام_پاشو رسیدیم

سرمو تکون دادم

وبا هم از ماشین پیاده شدیم

بازم این ویلا خاطره ی زیادی ازش نداشتم حتی یکماه هم نیست که اومدم

تو این ویلا

ولی به نظرم اتفاق های خوبی قراره اینجا بیوفته

آرسام دستمو گرفت

دلارام_||| آرسام ول کن

آرسام_چرا ☹ ☹ □ □

دلارام_خوب بقیه میبینن دیگه

آرسام_آها یادم نبود

دستمو ول کرد در زدم وبعد چند دقیقه در باز شد

سعید پشت در بود تا منو دید لبخند زد وگفت

سعید_سلام دلارام خانم سلام آقا

آرسام فقط سرشو تکون داد ولی من به سعید سلام دادم وهمه با هم رفتیم

تو

خاتون ومش رحیم هم تو سالن بودن خاتون منوب*غ*ل کرد ومش رحیم

هم آرسام رو

خاتون_دلارام...آقا شما برین استراحت کنین خسته این

رفتیم بالا وخواستم برم تو اتاقم که آرسام گفت شب وقتی همه خواب بودن
بیا تو اتاقم

دلارام_چرا

آرسام-نمیشه بگم سوپرایزه شب بخیر عشقم

دلارام_شب بخیر

هر کدوممون رفتیم اتاق هامون

منم که خیلی خوابم میومد بدو نه اینکه لباس هام رو عوض کنم
خوابیدم.....

منم که خیلی خوابم میومد بدون اینکه لباس هام رو عوض کنم خوابیدم
با احساس اینکه یکی داره تکونم میده چشمامو باز کرد

خاتون بود

دلارام_سلام خاتون

خاتون _ سلام دخترم پاشو

دلارام_چرا

خاتون _ دخترم یادت که نرفته شب میان خواستگاریت

دلارام_ای وایای یادم رفت

خاتون_ خوب پاشو آماده شو

دلارام_باشه

بعد از اینکه خاتون رفت صورتمو شستم شستم ویه مانتو و شلوار قهوه ای

بردلشتم شال و کفش مشکیم پوشیدم و رفتم پایین

تو خونه ی خودمون لباس داشتم

آرسام هم پایین آماده بود

ای ای وای یادم رفته بود اینم باید بیاد

اول من رفتم بیرون و پشت سرم هم آرسام اومد

با آرسام سوار ماشین شدیم و رفتیم.....

جلوی در خونمون بودیم و آرسام هم دستمو گرفته بود

اااا حالا به مامان و بابام چی بگم بگم آرسام رو چرا آوردم

زنگ روزم بعد چند دقیقه در باز شد

امیر بود تا منو دید اومد جلو وب*غ*لم کرد

امیر_سلام عزیزم دلم برات خیلی تنگ شده بود

دلارام_خوبه همین دو روز پیش باهم حرف زدیم

امیر_میخواستم بینمت

دلارام_چر.....

آرسام_سلام..آرسام هستم

امیر_سلام خو شبختم امیر هستم پسر عموی دلارام جان خوش اومدین

بفرمایید داخل

رفتیم تو عمو وزن عمو هم خونمون بودن

رفتیم و رویه مبل نشستیم

آرسام داشت با بابام حرف میزد

یه جووری صداش کردم که فقط خودش بشنوه

دلارام_امیر

امیر_بله

دلارام_موضوع بهار چی شد

امیر_دوروز دیگه باهاس قرار دارم قراره بهش بگم

دلارام_خداکنه قبول کنه

امیر_مطمئنم قبول میکنه

دلارام_اووهو اعتماد به سقفت تو حلقم

امیر_من به این خوشگلی خوشتیپی مطمئنم قبول میکنه

دلارام_خداکنه قبول کنه

امیر_خوب چه خبرا

امیر_خبری نیست والاااا

میدونی خواستگارت کیه؟؟

دلارام_نه!!کیه

امیر_داداش رها

دلارام_چیسییی؟؟؟

با این حرفم همه برگشتن ومنو نگاه کردن

دوباره گفتم

دلارام_ااااه من که به رها .گفته بودم اون مثله داداشمه

امیر_دلارام اون عاشقته چرا نمیفهمی

دلارام_مگه زوره که من عاشقش نیستم

امیر_حالا که چیزی نشده بزار بیان بعد جواب منفی بده الان هم برو آماده

شو

که یک ساعت دیگه میان رفتم بالا تو اتاقم

حالا چی بپوشم

حوصله ندارم کت ودامن بپوشم (من کلا بی حوصلم?)

یه تونیک قرمز ومشکی با شال قرمز موهامو شونه کردم ویه کمشویه طرف

صورتتم ریختم شلوار مشکیمو هم پوشیدم ورفتم

جلوی آینه یکم کرم وریمل ویه کم رژ قرمز کم رنگ بود زدم

ورفتم بیرون داشتم از پله ها میومدم پایین که زنگ به صدا در اومد همه رفتن تا از مهمون ها استقبال کنن

فقط آرسام بود که روی مبل نشسته بود
تا منو دید اخم کرد و پاشد اومد سمتم

بقیه هواسشون به ما نبود گفت
دلارام این چه رژیه
دلارام_مگه چیه.....

++*+*+*+*+*+*

دلارام_مگه چیه کم رنگه دیگه
آرسام_رنگه دیگه ای نداشته
دلارام_ااه آرسام ول کن برو بشین الان میان

رفتم تو آشپزخونه بعد چند دقیقه مامانم گفت

مامان_ دلارام جان عزیزم چایی بیار

چایی ها رو بردم وبه همشون تعارف کردم

بردم وجلوی داداش رها گرفتم اول یکم نگاه کرد وبعد چایی رو برداشت

پیش آرسام هم رفتم وبهش چایی دادم که جوری که خودم بشنوم

گفت

آرسام_میگیرم لهش میکنما مردتیکه ی بیشعور همش داره نگاهت میکنه

بدون اینکه جوابشو بدم سینی رو گذاشتم رو میز ورفتم نشستم پیش رها

بابای شایان (داداش رها) گفت

بابای شایان_علی آقا اگه اجازه بدین این دوتا برن باهم صحبت کنن

بابا_اجازه ی ماهم دست شماست

دلارام جان آقا شایان رو به اتاقت راهنمایی کن

با شایان رفتیم بالا و رفتیم تو اتاقم

شایان_دوست دارین شوهرتون چه جور آدمی باشه

دلارام_مهربون باشه..دوسم داشته باشه.ویه عالمه چیزی های دیگه ...

شایان_من همه ی این ویژگی ها رو دارم

دلارام_آقا شایان متاسفم ولی من تنها احساسم به شما حس برادریه من

شما رو به عنوان برادرم دوست دارم و اصلا عاشقتون نیستم

من تمام مدت شما رو مثله برادره نداشتم دوست داشتم یادته همیشه بهت

میگفتم

داداشی اون موقع ها نمیدونستم دوست داری ولی الان.....من متاسفم
ولی بهت علاقه ندارم

شایان_هیچ میدونی وقتی بهم میگفتی داداشی داغون میشدم که تنها عشق
زندگیم بهم بگه داداشی

خیلی عصبانی میشدم یاده چند بار هم که با پسرا حرف میزدی سرت داد
میزدم

وتو میگفتی تو چیکاره ی منی

++*+*+*+*+*+*+*+*

@

وتو میگفتی تو چیکاره ی منی

اول فکر میکردم این حس یه حس زود گذره ولی....

کم کم که بزرگتر شدی احساسم بهت بیشتر میشد

میدونم منو رو دوست نداری ولی میتونی بهم یه فرصت بدی تا عاشقت
کنم

دلارام_من تو رو دوست ندارم و فکر هم نمیکنم هیچوقت هم دوست داشته
باشم داداشی

شایان_د لعنتی میدونی وقتی میگی داداش حالم چطور میشه دیگه نگو
و بیشتر از این عذابم نده بیشتر خوردم نکن

اگه جوابت هم منفی باشه تا ابد جای تو (به قل*ب*ش اشاره کرد
وگفت) اینجاست و کسه دیگه ای جاتو پر نمیکنه
اگه دلت میخواد من رو مثل داداشت بدونی از این به بعد من برادره تو ام
فقط بهم نگو داداشی بهم بگو شایان

دلارام_باشه شایان حالا بریم پایین

شایان_بریم

میدونستم حالم چه طوریه در گیره یه عشقه یک طرفه شده بود

امیدوارم یکی رو پیدا کنه که لیاقتشو داشته باشه

با شایان رفتیم پایین

باباش تا دید گفت

بابای شایان_چی شد دهنمون رو شیرین کنیم یا نه

شایان_نه... مابه تفاهم نرسیدیم.....

بعد حدود نیم ساعت رفتن آرسام پاشد ومنم پاشدم ورفتم لباس هامو

عوض کردم وخواستیم بریم که بابام گفت

بابا_ااا پسرم یکم دیگه بمونین

آرسام_نه عمو جان دیگه باید بریم

بابا_باشه به سلامت بازم حتما بیاین

رفتم ب*غ*ل با بام وبعده ب*غ*ل ما مانم با عمو وزن عمو وامیر هم


خداحافظی کردیم ورفتم بیرون وسوار ماشین آرسام شدیم

بعد ۱ ساعت رسیدیم ساعت ۱۲ بود الان همه خواب بودن فکر کنم

از پله ها رفتیم بالا

خواستم برم تو اتاق خودم که آرسام دستمو کشید و بردم تو اتاقش

دلارام_چی شده چرا منو آوردی اینجا

آرسام_سوپرایزه ؟

چشماتو ببند

چشمامو بستم که آرسام گفت

آرسام_الان میتونی چشماتو باز کنی

چشمامو باز کردم

وواای یه گردنبند بود که طلای سفید بود که به لاتین اسم آرسام رونوشته

بود

یه گردنبند هم بود که اسم دلارام هم روش نوشته بود

آرسام_برات ببندمش

دلارام_آره

واای خیلی خوشگله مرسی آرسام

آرسام_قابل خانممو نداره

اون گردنبندی که اسم آرسام روش نوشته بود رو برام انداخت و من هم اون یکی

گردنبند رو که نوشته بود دلارام رو هم براش انداختم.....

گردنبند رو که نوشته بود دلارام رو هم براش انداختم

دلارام_مرسی

آرسام_قابل نداره

صدای در اومد

دلارام_واای کیه

آرسام_منم اینجا ما نمیدونم کیه

رفت و در رو باز کرد

سعید بود

سعید_سلام آقا

آرسام_سلام کاری داری

سعید_میتونم پیام تو

آرسام_بیا تو

سعید اومد تو و تا منو دید گفت

سعید_دلارام اینجا چیکار میکنی

دلارام_من....چیزه..آقا کارم داشت او مدم اینجا الان هم میخوام برم

خداحافظ

از اتاق او مدم بیرون

ااه الان حتما باید سعید میومد شانس ندارم دیگه

رفتم تو اتاق خودم و لباسامو عوض کردم نشستم رو تخت و دستمو گذاشتم

رو گردنبندم

یعنی خدا هم با من کاری میکنه که من با شایان کردم

نه آرسام من رو دوست داره

اما من احساسی به شایان نداشتم نمیتونستم هم با شایان ازدواج کنم

چون من معتقدم که ازدواج با عشق بهتره نمیتونم زندگیمو خراب کنم

به خاطر شایان شاید الان ازم متنفر بشه ولی اگه باهش ازدواج میکردم

وفکر پیش آرسام

بود اون موقع زندگیمو خراب میشد

ساعت ۱ بود و من خوابم نمیومد

رو تخت درازکشیدم و به سقف زل زدم همه جا آرسام رو میدیدم

با به یاد آوردن چهرش یه لبخند گوشه ی ل*ب*م اومد
هه این دزدی هم یه چیزش خوب بود

عاشق شدم

منی که اصلا فکر نمیکردم یه روزی عاشق بشم عاشق شدم

گوشیمو در آوردم و شروع کردم به خواندن رمانه مورد
علاقم (گ*ن*ا*هکار) (البته من عاشق همه ی رمانا هستمااا)

کم کم چشمام گرم شد و خوابم برد.....

با نوری که به چشمم خورد چشمامو باز کردم
پاشدم و لباسامو عوض کردم و رفتم پایین

خاتون و مش رحیم تو سالن بودن سعید هم نبود حتما باز رفته بیرون

به خاتون و مش رحیم سلام دادم و رفتم تو آشپزخونه یه لقمه ی نون و پنیر
گرفتم

چون زیاد گشتم نبود رفتم تو سالن که آیفون به صدا در اومد
خاتون_دخترم در رو باز کن
دلارام_باشه
رفتم و در رو باز کردم کسی

نبود

اوادم بیرون که یهو یه چیزی رو دهنم قرار گرفت
تقلا میکردم ولی یهو بیهوش شدم و دیگه هیچی

نفهمیدم.....

با سردرد چشمامو باز کردم
سعی کردم بلند بشم ولی نمیتونستم دست و پاهام بسته بود

تو یه اتاق قدیمی بودم و به صندلی بسته شده بودم
دهنم بسته بود

من اینجا چیکار میکنم....
در باز شد و یه مرد اومد تو اینک.....اینکه همون مردست که تو مهمونی
بود
اسمش هم فکر کنم محمودی بود

محمودی_دهنش رو باز کنید
دوتا مرد اومدن طرفم یکیشون دهنم رو باز کرد
دلارام_من رو چرا آوردین اینجا

محمودی_هه چرا آوردمت اینجا حتما آرسام در مورد من

بهدت گفته که خانواد شو کیشتم ولی اون آر سام عوضی جای محموله رو لو داد

دلارام_تویه قاتلی عوضی
محمودی_خفه شو تا همین الان نکشتمت

دلارام_چرا من رو دزدیدی
محمودی_به آرسام اخطار دادم که اگه کاری به من خ*ا*ن*ت کنه

یکی از عزیزاشو میکشم
دلارام_خیلی عوضی هستی چطور میتونی کسی رو بکشی

محمودی_خیلی داری حرف میزنیااا
گوشیشو از جیبش در آورد ویه شماره ای رو گرفت

محمودی_سلام آرسام خان خوبی.

آرسام_.....

محمودی_من بهت اخطار داده بودم حالا خودت مرگ دلاران جونت رو به

چشم میبینی

آرسام_.....

محمودی_هه من هر کاری ازم بر میاد الان هم دلارام جونت پیشه منه

نمیدونم اول بکشمش یا ازش.....

آرسام_.....

محمودی_ههه آرسام خان عصبانی نشو من هر کاری دلم بخواد باهاتش

میکنم

گوشی رو گرفت طرفم

دلارام_آر.سام

آرسام_دلارام.. عزیزم خودتی اون بی شرف که بلایی سرت نیاورده

محمودی گوشی رو گرفت وگفت

محمودی_باور کردی که عشقت پیشه منه

کشتنش که کاری نداره

همینطوری که پدر و مادرتو کشتم عشقت رو هم میکشم

گوشی رو خاموش کرد و با اون دو تا مرد رفتن بیرون.....

***آرسام**?

ووای اون بی شرف دلاراممو دزدیده اگه خدایی نکرده بلایی سرش بیاره

چی

کتمو برداشتم واز شرکت اوادم بیرون ورفتم اداره ی پلیس

بهشون گفتم دلارام رو دزدیدن
گفتن باید ۲۴ ساعت بگذره
آرسام_اما خودشون بهم زنگ زدن وگفتن
مرده_ما شمارش رو ردیابی میکنیم البته اگه هنوز اون شماره رو داشته باشن

شما هم برید اگه خبری شد باهاتون تماس میگیریم

از اداره ی پلیس اومدم بیرون
چند تا دوست داشتم که پلیس بودن به اون ها هم خبر دادم

سوار ماشینم شدم ورفتم خونه
خاتون تا منو دید گفت
خاتون_آر سام پسرم دلارام رفت تا در رو باز کنه ولی دیگه بر نگشت نکنه
واسش اتفاقی افتاده

نمیخواستم خاتون رو کنم به خاطر همین گفتم
آرسام_نه خاتون اتفاقی نیوفتاده شاید کار داشته رفته بیرون

خاتون_بدون خبر هم که نمیتونه بره بیرون
آرسام_نگران نباش خاتون
از پله ها رفتم بالا سخت بود که تظاهر کنم نگران نیستم

رفتم تو اتاق دلارام
و در رو هم بستم
روی میز آرایشش یه عکس بود از خودش عکس رو برداشتم و نشستم رو
تخمش

نمیذارم برات اتفاقی بیوفته من اون بی شرف رو زنده نمیزارم آگه بلاپی سرت
بیاره خودم میکشمش

هنوز بوی عطرش رو بالشش بود
تازه الان فهمیدم که نفسم به نفسش بستست

فکر نمیکردم تو زندگیم هیچوقت عاشق بشم
ولی عاشق شدم هنوز چند روز نیست که به عشقم اعتراف

کردم این اتفاق افتاد
سرمو گذاشتم رو بالشش و چشمامو بستم و سعی کردم فکر کنم که برای
دلارام اتفاقی نمیوفته

××دلارام××

دستم درد میکنه خیلی دستمو سفت کردن
صدامو بلند کردم وگفتم
دلارام_یکی بیاد دستمو باز کنه وجیغ میزد
یهو در باز شد ویه غول اومد وای این مرده چقدر شبیه غوله قد بلند وهیکلی
ولی زشت بودااااا

مرده گفت

مرده_چیه چرا جیغ میزنی

دلارام_دستمو باز کن

مرده_هه دستتو باز کنم که فرار کنی

دلارام_فرار نمیکنم قول میدم

مرده_نمیشه

دلارام_ااااا میگم فرار نمیکنم دیگه
مرده_دهنتو ببند تو داری به من میگی چیکار کنم دستاتو باز میکنم فقط
واای به حالت آگه فرار کنی فهمیدی
دلارام_آره فهمیدم.....

دلارام_آره فهمیدم
دستمو باز کرد ورفت بیرون
آخی دستم داشت میشکست
با یکی از دستام مچ اون یکی دستمو گرفتم و ماساژ دادم

🌹 🌹 آرسام 🌹?

چشمامو باز کردم
پاشدم و عکس دلارام رو بردم تو افاق خودم
و گذاشتم رو تخت

یعنی الان حالش خوبه
محمودی شانس آورده که پیشم نیست وگرنه
جوری میزدمش که مرغ های آسمون به حالش گریه کنن.....

موبایلم زنگ خورد دوستم بود که پلیس بود

کاوه_سلام آرسام

آرسام_سلام کاوه چی شد

کاوه_تونستیم ردش رو بزنینم

آرسام_خب کجان

کاوه_شمال الان آدرسشو برات میفرستم

آرسام_باشه خداحافظ

کاوه_خداحافظ

گوشیمو خاموش کردم وبعد چند دقیقه کاوه برام یه پیام فرستاد

کتمو برداشتم ورفتم

وسوار ماشین شدم

موبایلمو برداشتم وبه کاوه زنگ زدم

آرسام_الوسلام کاوه من میرم شما هم بیاین

کاوه_آرسام تو نیا خیلی خطرناکه ممکنه جونت به خطر بیوفته

آرسام_من رفتم خداحافظ

بدون اینکه بزارم جواب بده گوشی رو خاموش کردم

و با آخرین سرعتم رانندگی کردم.....
حدود ۵ ساعت تو راه بودم بلاخره رسیدم
این محمودی چقدر دیوونست چرا اینجا نگهبان نداره

خیلی هم خوب شد که نگهبان نداره
از دیوار آروم رفتم بالا آروم در رو باز کردم و رفتم تو

چند تا مرد تو سالن بودن هه قدیمی و متروکه بود
اونا به من دید نداشتن
حالا دلارام کجاست
چند تا پله بود از اونا داشتم میرفتم بالا که گوشیم زنگ خورد

واای بدبخت شدم یه دفعه همه او مدن پیشم

یکی از اون مرد ها داد زد

مرده_قربان .قربان

بعد چند دقیقه محمودی او مد

تا منو دید گفت

محمودی_فکر میکردم بیای اما نه به این زودی هه ببین عشق با آدم چیکارا

که نمیکنه

به همون مرد ها گفت

بگیرینش

ااه حتما الان باید گوشیم زنگ بخوره

چند نفر شون او مدن جلو

وسعی کردن بگیریم که باهاشون درگیر شدم انقدر همدیگه روزدیم که نفس
نفس میزدیم

کله لباسام خونی بود پهلوهام هم درد میکرد دیگه جونی برام نمونه بود

پاهام هم سست شد وافتادم
دوتاشون زیر ب*غ*لم رو گرفتن و بردنم
مخالفتی نکردم چون خیلی درد داشتم

در یه اتاقی رو باز کردن و منو بردن تو
دلارام هم اونجا بود تا منو دید چشمش گرد شد.....

در یه اتاقی رو باز کردن و منو بردن تو
دلارام هم اونجا بود
تا منو دید چشمش گرد شد
مرده در رو بست و رفت

دلارام_آرسام...چی..شده
آرسام_آر..وم..باش..عز...یزم من حاله...خو..به

دلارام_دلم برات تنگ شده بود
آرسام_منم دلم برات تنگ شده بود
به زور رفتم جلو و طناب دور پاهای دلارام رو باز کردم
دلارام باشد او مدنشست پیشم

دلارام_آرسام خیلی درد داری
دستامو باز کردم و گفتم تا بیاد تو ب*غ*لم

او مد تو ب*غ*لم و گریه کرد
آرسام_هییش آروم باش من چیزیم نیست
دلارام_تو به خاطر من اینطوری شدی
آرسام_دلارام عزیزم دیگه گریه نکن باشه

دلارام_باشه

سرشو گذاشته بود رو سینم ومن سرم رو سرش بود چشمامو بستم

دلارام بدنش یکم سرد بود

آرسام_دلارام عزیزم سردته

دلارام_آره..یکم سردمه

بیشتر به خودم فشار دادمش

آرسام_دلارام پاشو باهام بیا

دلارام_کجا

آرسام_تو بیا

دستشو گرفتم و بردمش ونشستیم کنار دیوار

خودم رو زمین خوابیدم ودلارام رو هم گفتم تا پیشم بخوابه ب*غ*اش کردم

وبه خودم نزدیک کردم

آرسام_الان سردت نیست

دلارام_نه الان دیگه سردم نیست

آرسام_چشماتو ببند وبخواب

دلارام_باشه

دوتامون چشمامونو بستیم وخواهیدیم.....

دوتامون چشمامونو بستیم وخواهیدیم.....

با صدای در بلند شدم دلارام هنوز خواب بود اونم تا صدای در رو شنید

بلند شد ونشست

محمودی_به به لیلی ومجنون چطورین خوش میگذره

یه مرد هم پشتش بود محمودی گفت

محمودی_غذا رو بزار زمین

مرده غذا رو گذاشت رو زمین ورفت

محمودی_پاشید غذاتون رو بخورید

اومد جلو ودستشو گذاشت زیر چونه ی دلارام وسرشو بلند کرد

میخواستم لهش کنم اون به دلارام من دست زد
آرسام_عوضی بهش دست نزن
محمودی_آرسام خان جوش نزن.....خوشگله تو هم غذا تو بخور حالا
حالا ها باید کار دارم
ویه قهقهه زد

آرسام_عوضی آشغال به خدا میکشمت
محمودی_آروم باش.....زود غذاتون رو بخورین حوصله ی جنازه ندارم
میخوام خودم بکشمتون

دلارام_کشتن آدما برای تو آسونه کثافت
محمودی_دهنتو ببند.....بینم اون موقع که یه بلایی سرت بیارم که دیگه بی
ابرو بشی انقدر زبون داری

دلارام_تو هیچ غلطی نمیکنی

محمودی_الان حوصله ندارم بعدا بهت میگم میتونم چه غلط هایی بکنم

رفت بیرون ودر رو پشت سرش بست

دلارام_آرسام

آرسام_بله

دلارام_اون عوضی که بلایی سرم نمیاره

آرسام_نه عزیزم بلایی سرت نمیاره

دلارام_اما...خودش گفت که.....

آرسام_هیچ غلطی نمیتونه بکنه دستش بهت بخوره میکشمش به خدا

میکشمش

حالا هم بیا غذا بخور

دلارام_باشه

✘دلارام✘؟

رفتیم تا غذا بخوریم

آرسام همش ل*ب*ش رو به دندون میگرفت

حتما خیلی دردش اومده

قاشق رو ازش گرفتم
آرسام_چیکار میکنی
دلارام_خودم بهت میدم
یه قاشق میدادم آرسام میخورد و خودمم یه قاشق

وقتی غذا تموم شد آرسام گفت
آرسام_خوشمزه ترین غذایی که خوردم بود
دلارام_چرا

آرسام_چون از دست عشقم غذا خوردم
گونه هام سرخ شد و سرمو انداختم پایین

آرسام_😊? چرا خجالت میکشی
دلارام_والا خجالت هم خوب چیزیه هااااا
آرسام_چرا خجالت خوب از دست تو غذا خوردن خیلی مزه میده

از این به بعد فقط خودت باید غذا بزاری تو دهنم

دلارام_نه بابا مگه من نوکر تو ام

آرسام_نه زنمی

دلارام_||||| دروغ هم حدی داره من کی با تو ازدواج کردم

آرسام_از اینجا که بریم زن خوده خودم میشی

حالا هم بیا بشین پیشم

دلارام_نه

آرسام_گفتم بیا

دلارام_نه نه نه

آرسام او مد جلو دستامو گرفت

آرسام_وقتی بهت میگم بیا یعنی بیا

دلارام_خوب بگو چیکارم داری

آرسام_کاریت ندارم بیا دوباره تو ب*غ*لم

دلارام_||||| هیچی بهت نمیگم پروو شدیا بابا یه محرمی نا محرمی گفتن

آرسام_همین یه بار خواهش

دلارام_نه

آرسام_دلارام عزیزم عشقم

دلارام_منو خر نکننا|||||

آرسام_همین یکبار خواهش میکنم فقط یه بار

دلارام_ااه حالا ب*غ*لم کنی مگه چی میشه
آرسام_وقتی ب*غ*لت میکنم آرامش دارم
رفتم جلو و رفتم تو ب*غ*لش
دلارام_خوبه
آرسام_آره الان خیلی آرامش دارم

دلارام_یعنی پیدامون میکنن
آرسام_آره پیدامون میکنن دوستم رد تون رو زده بود آدرس رو هم داد
نمیدونم چرا تا الان نیومدن پلیسا.....

آرسام_آره پیدامون میکنن دوستم رد تون رو زده بود آدرس رو هم داد
نمیدونم چرا تا الان نیومدن پلیسا
دلارام_امیدوارم پیدامون کنن وگرنه نمیدونم چه بلایی سرمون میاد
آرسام_نگرانی نداره به دلت بد راه نده امیدوار باش
تا چند ساعت دیگه هم امیدوارم پلیس هابیان

حالا چطوری دزدیدنت

دلارام_زنگ در رو زدن منم رفتم در رو باز کردم کسی نبود اومدم بیرون که
یه د ستمال گذا شتن جلوی دهنم وبعد هم بیهوش شدم و دیگه چیزی یادم
نمیاد

آرسام_وقتی اون محمودی عوضی گفت که میخواد بکشتم میخواستم
خفش کنم شانس آورد که اون موقع جلو چشمم نبود

وگر نه میکشتمش

من که نبودم کاری باهات نداشت که

قدلارام_نه

✘ ✘ آرسام ✘?

پاشدم ورفتم کنار در

دلارام_چیکار میکنی

آرسام_میخوام بینم در بستست

دستگیره ی در رو بالا وپایین کردم

اااه لعنتی بستست

آرسام_دلارام من یه نقشه دارم

دلارام_چه نقشه ای

رفتم پیشش وگفتم

آرسام_ببین من میرم پشت در وایمیسم تو صداشون میزنی و.....

دلارام_باشه

رفتم پشت در و وایسادم

دلارام_در رو باز کنید لطفا آرسام داره میمیره

بعد چند دقیقه یه مرد در رو باز کرد او مد تو وخواست چیزی بگه که

با آرنجم زدم به سرش افتاد زمین

آرسام_دلارام پاشو بیا

دلارام پاشد و او مد پیشم سرمو از لای در بردم بیرون تا ببینم کسی نیست یه

مرد بود که داشت راه میرفت

دوباره رفتم تو اتاق و بعد چند دقیقه دوباره او مدم بیرون خدارو شکر نبود

دست دلارام رو گرفتم و آروم آروم داشتیم راه میرفتیم

تو سالن هم کسی نبود پس اینا کجان

خواستم در سالن رو باز کنم که.....

خواستم در سالن رو باز کنم که صدای یه نفر رو شنیدم
مرده_کجااا

برگشتم چند تا مرد بودن دلارام دستمو سفت گرفته بود
اومدن جلو دو تاشون دلارام رو گرفتن دو تاشون هم منو

آرسام_بهش دست نزنین

مرده_هه مثلا چیکار میکنی

(دستشو رو بازوی دلارام به حرکت در آورد)

آرسام_از اینجا برم بیرون میکشمت به خدا یه بلایی سرت میارم که خودت
آرزوی مرگ کنی

در همون اتاق رو باز کردن و دلارام رو هل دادن تو به شدت افتاد زمین

منم هل دادن

در رو بستن و رفتن

آرسام_دلارام خوبی

دلارام_آر..سام پاهام درد میکنه

رفتم جلو و گفتم کدوم یکی از پاهات درد میکنه

دلارام_دو تاش

دستمو گذاشتم روی یکی از پاهاش و پاهاش رو ماساژ دادم بعد هم اون یکی
پاهاش رو ماساژ دادم

در باز شد و....

ااه باز این محمودی اومد

محمودی_خانم خوشگله امروز باهات کاکااا داشتی ولی امروز نمیشه

محمودی_محسن..میلاذ

بعد چند دقیقه دوتا مرد اومدن

محمودی_بیارینشون بیرون

بردنمون بیرون واز خونه خارج شدیم

سوار ماشینمون کردن وراه افتادن.....

بعد یک ساعت ماشین متوقف شد دوباره از ماشین بیرونمون آوردن وبردن

تو یه کارخونه ی متروکه

آدم یاد فیلم ترسناک میوفته وقتی میاد اینجا ?

رفتیم تو من ودلارام رو به یه صندلی بستن و دست وپاهامون رو بستن

و خودشون رفتن بیرون

دلارام_آرسام من میترسم ☹️☹️

آرسام_ترس هیچ بلایی سرت نمیداد

دلارام_مطمئنی

خودمم مطمئن نبودم ولی گفتم

آرسام_آره مطمئنم

دیگه حرفی نزدیم

ااه لعنتی الان دیگه اصلا نمیتونن پیدامون کن

آرسام_دلارام گوشتیوازت گرفتن

دلارام_من اصلا گوشتی نیاورده بودم

آرسام_چرا

دلارام_من که نمیدونستم میخوان منو بدزدن وگرنه گوشتیمو میاوردم

آرسام_آره راست میگیا اصلا به این فکر نکرده بودم

دلارام_مگه توهم فکر میکنی

آرسام_پ ن پ فقط تو فکر میکنی

دلارام_ااه آرسام الان ما رو دزدیدن داری مسخره بازی در میاری

آرسام_مسخره بازی در نمیارم که.....

آرسام_مسخره بازی در نمیارم که تو گفتی مگه توهم فکر میکنی منم گفتم

آره

دلارام_خوب ول کن دیگه الان میخوان ما رو بکشن بعد تو باز شوخیت گرفته

آرسام_از مردن حرف نزن ما هیچ بلایی سرمون نمیاد

آرسام_بعد از اینکه از اینجا رفتیم من میام خواستگاری وبعد ازدواج میکنیم و ما صاحب یه عالمه بچه ی خوشگل میشیم

دلارام_مثلا چند تا

آرسام_اامممم.....۵ تا نه نه ۵ تا کمه ۷ تا بچه ی ناز و خوشگل

دلارام_او هو ۷ تا کم نیست به نظرت

آرسام_چرا کمه

دلارام_آرسام اعصابمو خورد نکنناااااا ۷ تا بچه

آرسام_آره دیگه ۷ تا

دلارام_یرو بابا دو تا هم زیاده یکی خوبه

آرسام_فقط یکی

من هم دختر میخوام هم پسر ☹️ □

دلارام_نه فقط پسر

آرسام_نه دختر

دلارام_بیچه ی منه باید پسر باشه

آرسام_خوب بیچه ی منم هست دیگه

دلارام_حالا ول کن

اگه پسر بود اسمشو میزاریم آرش

آرسام_واگه دختر بود اسمشو میزاریم آوا

دلارام_آره خوبه آرش و آوا خیلی اسم های قشنگی هستن

آرسام_😊😊؟ فرض کن تو مامان بشی

دلارام_مگه چیه 😞 😞 □ □

آرسام_ تو خودت بچه ای و اااای به حال بچه هامون که مامان و باباشون ما
باشیم

دلارام_ خیلی هم بچه های خوبی میشن من که دختر خوبی هستم پسرم
هم خوب میشه

ولی تو بدی دخترمون هم بد میشه تو پرووویی احمویی لجبازی

آرسام_ لقب های دیگه ای پیدا نکردی خانوم
دلارام_ نه پیدا نکردم 😊😊? هر وقت پیدا کردم میگم.....

دلارام_ نه پیدا نکردم 😊😊? هر وقت پیدا کردم میگم
آرسام_ خیلی پرو.....

ادامه ی حرفم با باز شدن در قطع شد

بازم محمودی بود

محمودی_ اول باید کدومتون رو بکشم تو رو یا این خانم خوشگله رو

محمودی_ولی این خوشگله حیفه که بمیره ولی چاره ی دیگه ای ندارم
آرسام اگه دخالت نمیکردی شاید الان گیر من نمیوفتادین .

آرسام_چقدر ضرر کردی بگو تا پولشو بدم
محمودی_من جنس هامو میخوام میتونی بهم بدی اگه میتونی بدی زنده
میمونی وگرنه جلوی چشم هات این دلارام جونت رو میکشم

آرسام_من نقشه ی تو رو بهم زدم با دلارام چیکار داری آشغال
محمودی_نه عشقت رو هم میکشم هر چند اگه زنده هم بمونه باید با
من.....

آرسام_دهنتو ببند آشغال عوضی
محمودی_خب داشتم میگفتم که اگه زنده هم بمونه باید با من باشه
و خودشم فکر نمیکنم همچین چیزی بخواد چون فکر کنم انقدر عاشقت

هست که بعد مردن تو شاید خودشو هم بکشه
این آخرین روزیه که زنده هستین من میرم بهتره از آخرین روز زندگیتون

استفاده کنین من میرم
بعد از اینکه رفت دلارام گفت
دلارام_آر..سام مگه تو نگفتی اتفاقی برامون نمیوفته

آرسام_الان هم میگم اتفاقی برامون نمیوفته
دلارام سعی کن دست هاتو باز کنی
دلارام_نمیشه خیلی سفت بستن

آرسام_سعی کن من هم سعی خودم رو میکنم باید از اینجا بریم
همش سعی میکرد تا طناب دور دست هام رو باز کنم

یکم شل شد ولی باز نشد بعد یک ربع کلنجار رفتن با طناب شل شد و بعد
بازش کردم که صدای پای کسی رو شنیدم

از رو صندلی بلند شدم ورفتم پشت در
بعد یک دقیقه در باز شد یه مرد بود یه سینی گذاشت رو زمین خواست
برگرده که با آرنج زدم تو سرش (امروز همه رو با آرنج زدم) 😊?

مرده بیهوش شد
از تو چییش گوشیشو برداشتم وبه کاوه زنگ زدم

کاوه_سلام
آرسام_سلام کاوه آرسامم
کاوه_شناختم پس کجان ما اومدیم با پلیس ها ولی کسی نبود

آرسام_مارو آوردن یه جای قدیمی بین میتونی رد اینجا رو از این شماره
پیدا کنی

کاوه_تا نیم ساعت دیگه میایم شما هم اصلا نترسین زود میایم

آرسام_خداحافظ

دلارام_کی بود

آرسام_دوستم بود تا نیم ساعت دیگه میان

دلارام_خدا کنه زود تر بیان الان بیان ببینن این بیهوشه که بدبخت میشیم

آرسام_وایسا الان یه کاری میکنم

رفتم جلوش وپاهای مرده رو نگه داشتم وبردمش ویه گوشه گذاشتمش

آرسام_واای چقدر سنگین بوداااااااا مردم کمرم درد گرفت

آرسام_واااای چقدر سنگین بوداااااااا مردم کمرم درد گرفت

دلارام_ااه انقدر غر نزن

دوباره رفتم ونشستم رو صندلی اول با دستام پاهامو بستم وبعد دستمو بردم

عقب ولی نیستم

آرسام_از اینجا که خلاص شدیم با چند نفر میریم شمال تا حال وهوامون

عوض بشه

دلارام_با کی میریم

آرسام_آراد...کاوه.وچند تا از دوستانم تو هم چند نفر رو بیار

دلارام_اما...نمیشه که من پیام اون که رابطه ی ما رو نمیدونن پس نمیشه

پیام

آرسام_تو باید بیای

دلارام_نه نمیام

آرسام_میخوایم بریم حال و هوای دو تا مون عوض بشه بعد تو نمیخوای

بیای...آها راستی من به خاتون گفتم تو شاید رفتی خونه ی مادر پدرت یه

وقت سوتی ندی

دلارام_از اینجا آزاد بشیم من کلا دیگه سوتی نمیدم

آرسام_چند ساعت دیگه میان نگران نباش کاوه پلیسه خوبیه بدون اینکه

اتفاقی برامون بیوفته از اینجا خلاص میشیم....

□♥□♥□ چند ساعت بعد □♥□♥

دلارام_آرسام من دلم شور میزنه فکر کنم قراره یه اتفاقی بیوفته

آرسام_گفتم که اتفاقی نمیوفته

در باز شد و محمودی وچند تا مرد اومدن

دست محمودی یه تفنگ بود

دلارام_آرس...ام گفتم یه اتفاقی میوفته من میترسم

آرسام_هییش ساکت باش الان دیگه کاوه اینا میان

🌹❤️□ دلارام □❤️?

دلم خیلی شور میزنه

محمودی نشست رو صندلی توی اتاق و تفنگشو گرفت سمت ما

محمودی_خب اول کدومتون رو بکشم

تفنگ رو گرفت سمتم

قل*ب*م تند تند میزد جوری که حس میکردم الان قل*ب*م از سینم میزنه

بیرون

رنگم هم فکر کنم سفید شده بود چشمامو هم بستم ولی صدایی نیومد باز

چشمامو باز کردم که دیدم اسلحه رو گرفته طرف آرسام

محمودی_نمیدونم اول کدومتون رو بکشم ولی میخوام کاری کنم یه زجر
بکشین دو تا تون.....
وبعد یه قهقهه زد.....

★★★★★★★★★★★★★★★★

وبعد یه قهقهه زد
ااه حالم از این مرد بهم میخوره
دوباره تفنگشو گرفت سمت من چشمامو بستم وبعد چند دقیقه صدای
اسلحه اومد

اا دستمو گذاشتم رو قل*ب*م قل*ب*م قل*ب*م تند تند میزد چشمامو باز کردم
واای خدای من خون
محمودی در حالی که افتاده بود رو زمین داشت ازش خون میرفت
سر مو بلند کردم ویه مرد دیدم که دستش اسلحه بود

آرسام هم لبخند میزد
ولی من ترسیده بودم جلوی من یه نفر مرده بود

آرسام پاشد واومد جلو

آرسام دستشو جلوی چشم هام تکون میداد

آرسام_دلارام دلارام خوبی

انقدر تو شوک بودم که نمیتونستم جواب بدم

طناب دور دست وپاهام رو باز کرد وزیر ب*غ*لم رو گرفت ومنو برد بیرون

چند تا پلیس هم داشتن بقیه رو دستگیر میکردن

رفتیم وتو ماشین نشستیم

آرسام_کاوه برو بیمارستان

کاوه_باشه

✕ آرسام ✕

بعد بیست دقیقه رسیدیم به بیمارستانی که همین نزدیکی ها بود

زیر ب*غ*لم دلارام رو گرفتم وبردمش توفتیم تویه اتاق

دکتر_شوک بدی بهشون وارد شده اتفاقی افتاده

همه ی ماجرا رو بهش گفتم ودکتر گفت
دکتر_ باید از این مکان دورش کنین چند وقت باید ببرینش یه جایی که آرام
باشه اون موقع حالش خوب میشه با چند نفر از دوستانشون هم به مسافرت
برن تو حال وهواشون خیلی تاثیر داره

آرسام_ ممنون دکتر خداحافظ
دکتر_ خداحافظ جوون معلومه زنتو خیلی دوست داری
یه نگاه به دلارام کردم وگفتم
آرسام_ آره خیلی دوسش دارم عاشقشم

دکتر_ ایشالله همیشه همین طور باشین
دوباره خداحافظی کردم ورفتم
کاوه هنوز تو ماشین بود
سوار ماشین شدیم دلارام هنوز هم حرف نمیزد

آرسام_ کاوه برای فردا دو تا بلیط برای کیش بگیر
کاوه_ باشه الان بریم خونه ی شما یا بریم خونه ی ما به نظرم خونه ی ما
بهتره چون الان حال دلارام هم خوب نیست بهتره بریم خونه ی ما

آرسام_ نه مرسی مزاحم نمیشیم
کاوه_ آرسام مزاحم چیه اتفاقا مامان وبابام خوشحال میشن که شما بیاین

آرسام_باشه ازت ممنونم کاوه خیلی زحمت کشیدی

کاوه_ دوست به درد همین موقع ها میخوره دیگه
سر دلارام رو گذاشتم رو سینم و سر خودمو هم گذاشتم رو سرش
حتی یه کلمه هم حرف نزده خیلی نگرانم.....

★★★★★★★★★★★★★★★★

سر دلارام رو گذاشتم رو سینم و سر خودمو هم گذاشتم رو سرش
حتی یه کلمه هم حرف نزده خیلی نگرانم.....

بعد حدود یک ساعت به خونه ی کاوه رسیدیم
با کاوه رفتیم تو مامان و باباش تا ما رو دیدن احوال پرسسی گرمی باهامون
کردن

مادر کاوه_سلام پسر خوبی خیلی وقته نیومدی
آرسام_ببخشید خاله جون کار داشتم نتونستم پیام

مادر کاوه_ این خانم خوشگله کیه

آرسام_ عشقمه

مادر کاوه_ عشقته؟؟؟ آرسام تو هم

آرسام_ آره خاله جون منم عاشق شدم

مادر کاوه_ ایشالله خوشبخت بشین آرسام جان اسمه این خوشگل خانم

چیه

آرسام_ دلارام

مادر کاوه_ دلارام جان خوبی

دلارام اصلا انگار هیچ صدایی رو نمیشنید

چون دختر بود و یکم سخته که یه نفر جلوی چشمت کشته بشه

آرسام_ خاله جون دلارام حالش اصلا خوب نیست من میبرمش استراحت

کنه بعدا میام بهتون توضیح میدم

مادر کاوه_ باشه پسر

کاوه جان آرسام و دلارام جان رو ببر اتاق مهمون

کاوه_ باشه مامان

با کاوه رفتیم اتاق مهمون

كاوه_آرسام هر چی خواستی بهم بگو الان هم چند تا لباس تمیز میارم
برات

برای دلارام هم چند تا لباس از لباس های مامانم میارم اشکال نداره
آرسام_نه كاوه اشکال نداره
كاوه_باشه پس الان میارم
رفت و بعد ۱۰ دقیقه هم برای من لباس آورد هم برای دلارام

بعد از اینکه كاوه رفت لباسام رو عوض کردم و لباس های دلارام رو هم
گذاشتم رو تخت

آرسام_دلارام.....عزیزم چرا حرف نمیزنی
دلارام_آ...رسام..
آرسام_جون آرسام چی میخوای

دلارام_محمو....دی مرد
آرسام_آره اون عوضی مرد
دلارام_میت رسم که باز بخوان بدزدنمون خیلی میت رسم

آرسام_دیگه کسی بهت آسیبی نمیرسونه
فردا هم با میریم کیش اگه خواستی بگو چند تا از دوستات هم بیان



اگه خواستی بگو چند تا از دوستات هم بیان
ولی به نظرم دو تامون بریم بهتره

دلارام_باشه دو تامون بریم
رفتم پیشش وکنارش نشستم ولباس ها رو بهش دادم
آرسام_بیا بیوششون

دلارام_نه اینا که خیلی گشاده لباس بهتر نبود
آرسام_دلارام بیا بیوش لج هم نکن
دلارام_نمیخوام همین لباسم خوبه

آرسام_نه خوب نیست خاکی شده

دلارام_باشه میپوشم ولی وای به حالت اگه مسخرم کنی
آرسام_باشه

XXXX دلارام XXXX

لباس رو برداشتم ورفتم تو حمومی که تو اتاق بود
لباس هام رو عوض کردم واومدم بیرون

خیلی لباس ها گشاد بود تا اومد بیرون چشمای آرسام کرد شد وزد زیر
خنده

آرسام_☺☺☺☺☺؟

دلارام_☹☹؟ مرض مگه نگفتم مسخره نکن

آرسام اومد جلو وگفت

آرسام_آخه خیلی بهت میاد☺☺☺؟ شبیه مامان بزرگ ها شدی

دلارام_اصلا لباس خودم بهتره میرم لباس خودمو بپوشم

آرسام_نه نمیخواه دل کن
دلارام_خوب آخه با این لباس ها خجالت میکشم برم پیششون

آرسام از رو تخت پاشد
دلارام_کجا
آرسام_تو که اینا رو نمیپوشی برم لباس بخرم
دلارام_نه نمیخواه

آرسام_میرم زود میام
اینو گفت و رفت
||||| چقدر این آدم زبون نفهمه میگم نرو میگه الان میام

بعد حدود
یک ساعت اومد و دستش چند تا پلاستیک بود
دلارام_چرا اینهمه زیاد خریدی

آرسام_چند تا واسه تو گرفتم و چند تا واسه خودم فردا هم که میخوایم بریم
نمیشه که بریم از خونه بیاریم

خوب بیوش ببین بهت میاد یه سارافون یاسی و یه زیر سارافونی سفید از تو
پلاستیک برداشتم

با یه شال سفید و رفتم تو حموم تا عوض کنم.....
عوض کردم و اوادم بیرون آرسام هم لباسشو با یه بلوز آبی جذب و یه شلوار
کتون مشکی جذب عوض کرده بود

آرسام_ الان بریم پایین

دلارام_ بریم

رفتیم پایین

آرسام ♡ ♡ ؟

کاوه و مادرش و پدرش پایین بودن

مادر کاوه_ سلام.... دخترم الان حالت خوبه

دلارام_ بله الان حالم خوبه

مادر کاوه_ عزیزم بیا اینجا

دلارام رفت و پیش مادر کاوه نشست

★★★★★★★★★★★★★★★★★★★★

دلارام رفت و پیش مادر کاوه نشست
و منم رفتم و پیش پدر کاوه و خود کاوه نشستم
زیر چشمی حواسم به دلارام و مادر کاوه بود
دلارام صورتش قرمز شده بود

نمیدونم مادر کاوه چی گفته بود که دلارام خجالت کشیده بود 😊😊?
یکم که حرف زدیم رفتیم تا غذا بخوریم

غذا فسنجون بود سر میز کسی حرف نزد و در سکوت کامل غدامون
رو خوردیم.....

بعد از شام دلارام میخواست ظرف ها رو بشوره که مادر کاوه نداشت ...

بعد تر شستن ظرف ها هر کس به اتاق خودش رفت دلارام رفت به اتاق
مهمون و من هم رفتم اتاق کاوه....

دلارام ❀ ❀ ?

مادر کاوه میگفت که آرسام بهش گفته من رودوست داره وبه من هم گفت
دوست داشته باشم

منم که سرم پایین بود ومادر کاوه میگفت
مادر کاوه_میدونم تو هم دوست داری آرسام هم که دوست داره پس زودتر
ازدواج کنین دوست دارم هم بچه های آرسام وهم بچه های کاوه رو ببینم
ولی کاوه که حالا حالا ها ازدواج نمیکنه

بعد از شام هم هر کس رفت تو اتاق خودش آرسام رفت تو اتاق کاوه ومنم
رفتم تو همون اتاقی که صبح اونجا بودم

رفتم وبا همون لباس ها رو تخت دراز کشیدم
آخیش بلاخره از شر اون محمودی نجات پیدا کردیم بلاخره بعد چند روز
یه خواب راحت ...

سرمو گذاشتم رو بالش و سریع خوابم برد.....
با تکون های دستی چشمامو باز کردم آرسام بود

آرسام_سلام خانوم خابالو صبح بخیر
دلارام_سلام صبح تو هم بخیر کاری داری
آرسام_آره آماده شو باید بریم فرودگاه

دلارام_ساعت چنده

آرسام_۱۰

دلارام_ساعت ۱۰ وای چقدر خوابیدم تو برو منم الان آماده میشم میام

آرسام_باشه زود بیا سه ساعت دیگه پرواز داریم
وقتی آرسام رفت منم یه مانتو از همون پلاستیکه که آرسام برام لباس گرفته
بود

برداشتم و پوشیدم یه مانتو سفید با یه کمر بند قهوه ایه پهن بود با یه شلووار
قهوه پوشیدم و شال سفیدش و کفش قهوه ایش رو هم پوشیدم و از اتاق رفتم
بیرون

همه تو سالن بودن
دلارام_ ببخشید یکم دیر بیدار شدم
پدر کاوه_ اشکال نداره دخترم بیاین یه چیزی بخورین تو راه دلتون ضعیف نره

آرسام_ نه عموجون دیر مون شده باید بریم
پدر کاوه_ میرسونمتون
آرسام_ نه مزاحم نمیشیم
پدر کاوه_ ایا این حرف ها چیه میرسونمتون

با کاوه و مادرش خدا حافظی کردیم و سوار ماشین بابای کاوه شدیم و رفتیم به
سمت فرودگاه.....



با کاوه و مادرش خداحافظی کردیم و سوار ما شین بابای کاوه شدیم و رفتیم
به سمت فرودگاه

وقتی به فرودگاه رسیدیم از بابای کاوه خداحافظی کردیم و رفتیم تو فرودگاه
ورفتیم و سایلمون رو تحویل دادیم و سوار هواپیما شدیم....

صندلیمون کنار پنجره بود
دلارام نشست کنار پنجره و من هم کنارش نشستم
دلارام_آرسام من میخوابم هر وقت رسیدیم بیدارم کن

آرسام_باشه بخواب
سر مو به پنجره تکیه دادم و چشمامو بستم.....

آرسام_دلارام...دلارام

خیلی خوابم میومد لای چشمامو باز کردم و گفتم

دلارام_رسیدیم

آرسام_آره پاشو

شالمو درست کردم و از رو صندلی بلند شدیم و رفتیم بیرون و سایلمون رو

تحویل گرفتیم و آرسام یه تاکسی گرفت و رفتیم به سمت یه هتل.....

از تاکسی پیاده شدیم و رفتیم تو هتل شنا شنا می کردیم و آرسام رو دادیم

بهشون و دو تا اتاق جدا گرفتیم کلید ها رو گرفتیم و سوار آسانسور شدیم....

بعد از اینکه از آسانسور اومدیم بیرون اول رفتیم سمت اتاق من و من

و سایلم رو گذاشتم تو اتاق

دلارام_خدا حافظ تو هم برو

آرسام_خدا حافظ چند ساعت دیگه آماده باش میخوایم بریم بیرون

دلارام_باشه

آرسام هم رفت طرف اتاقش ومن هم در اتاق رو بستم و وسایلم رو بردم تو
اتاقم یه اتاق بود که ست سفید و صورتی بود خیلی خوشگل بود تخت سفید
روتختی صورتی میز آرایش صورتی و سفید کلا صورتی و سفید بود همه چی

....

وسایلم رو گذاشتم رو تخت و مانتو مو در آوردم خیلی گرمه شالمم در
آوردم و موهامو گوجه ای بستم و نشستم رو تخت خوابم هم نمیومد تو
هوایما خوابیده بودم....

از رو تخت پاشدم و رفتم کنار پنجره و پرده رو کنار زدم هتل کنار دریا بود
طوری که میشد کل ساحل رو دید.....

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

طوری بود که میشد کل ساحل رو دید
یه پسر بچه تو ساحل بود و داشت یه قلعه ی شنی درست میکرد

از کنار پنجره رفتم کنار و مانتو و شالمو پوشیدم و کلید و کیفمو هم برداشتم
واز اتاقم رفتم بیرون
رفتم کنار ساحل هنوز اون بچه کوچولوئه داشت شن بازی میکرد رفتم
پیشش و گفتم

دلارام_سلام کوچولو
بچه_سلام..من کوچولو نیستم
دلارام_کوچولویی دیگه
بچه_نه خیر

دلارام_منم دیشت بمونم
بچه_باشه من با داداشم اومدم مامان و بابام تو خونمون موندن زیاد از دریا
خوششون نمیاد

دلارام_داداشت پس کجاست
بچه_رفته برام خوراکی بخره....شن بازی کنیم
دلارام_باشه.. اسمت چیه
بچه_ایلیا

دلارام_چه اسمه قشنگی
ایلیا_اسم شما چیه خاله
دلارام_دلارام
ایلیا-اسم شما هم قشنگه
با ایلیا داشتیم شن بازی میکردیم که یه پسره اومد سمت ما

ایلیا بلند شد ورفت پیشش
ایلیا_سلام داداشی
داداش ایلیا_سلام
ایلیا دستشو گرفت وکشید وآورد سمت من

ایلیا_داداشی بین داشتیم با خاله دلارام بازی میکردم
داداش ایلیا_سلام دلارام خانم من ایمان هستم داداش ایلیا

دلارام_سلام خوشبختم
ایمان_ایلیا خاله رو که اذیت نکردی
ایلیا_نه داداش داشتیم بازی میکردیم

گوشیم زنگ خورد از تو کیفم برداشتمش آرسام بود
آرسام_دلارام من جلوی در اتاقم چرا هر چقدر در میزنم در رو باز نمیکنی

دلارام_من تو اتاقم نیستم...کنار ساحلم
آرسام_باشه الان میام از جات تکون نخوری
دلارام_باشه خداحافظ
آرسام_خداحافظ

گوشیمو قطع کردم و دوباره رفتم پیش ایلیا و ایمان.....

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

گوشیمو قطع کردم و دوباره رفتم پیش ایلیا و ایمان
ایلیا_بیا داداش تو هم با من و خاله دلارام بازی کن
ایمان_باشه

داشتیم با ایمان و دلارام شن بازی میکردیم
که آرسام رو دیدم اووه چرا این اخم کرده
اومد جلو و گفت

آرسام_دلارام اینجا چیکار میکنی
ایمان_دلارام خانوم فامیلتون هستن
آرسام_نه شوهرشم
ایمان_خوش بختم
آرسام_هم بهش دست داد و گفت
آرسام_منم همینطور....دلارام جان دیگه باید بریم خونه

دلارام_باشه...ايليا خداحافظ آقا ايمان خداحافظ

ايمان_خداحافظ

ايليا_خداحافظ خاله

ايمان_خوش حال ميشم بينمتون

دلارام_منم همينطور بعدا مي بينمتون

با آرسام رفتيم به طرف هتل

آرسام دستمو سفت گرفته بود

دلارام_آخ....آرسام دستم شکست

آرسام_دلارام ساکت شو تو بدون اجازه ی من رفتی بیرون.....

هه به اون پسره اسمش چی بود..آها ايمان به ايمان ميگی خوش حال

ميشم بينمت

دلارام_خوب مگه چيه

آرسام_بیا بریم تو هتل لباس هاتو عوض کن بریم بیرون
دلارام_آرسام الان با من قهری
آرسام_وقتی اومدم دیدم تو اناقت نیستی داشتم دیوونه میشدم حالا هم که
با یه پسر داشتی حرف میزدی

دلارام_ببین آرسام تو به من اعتماد نداری من انقدر دوست دارم که نمیتونم
به جز تو به کسی دیگه فکر کنم

آرسام_منم دوست دارم ولی....وقتی میبینم داری با یه مرد حرف میزنی
دیوونه میشم به من حق بده همش فکر میکنم یکی میخواد تو رواز من بگیره
دلارام_نگران نباش....تا آخر عمر پیشت میمونم

آرسام _منم همیشه پیشت میمونم ...حالا هم برو لباس هاتو عوض کن که
بریم بیرون
دلارام_باشه
سوار آسانسور شدیم و رفتیم طبقه ی بالا ...

هر کدوممون رفتیم تو اتاق خودمون
در اتاق رو بستم واز تو چمدونم یه مانتوی صورتی و شلوار سفید با شال
سفید در آوردم و پوشیدم کفش صورتی پام کردم موهامم که کاملاً توی
شال بود

یه رژ صورتی ویه کم خط چشم زدم واز اتاقم اومدم بیرون.....



یه رژ صورتی ویه کم خط چشم زدم واز اتاقم اومدم بیرون.....

جلوی در اتاق آرسام وایساده بودم خواستم در بزنم که در اتاقش باز شد

دلارام_سلام بریم

آرسام_سلام باشه بریم

آرسام دستمو گرفت و دست تو دست هم دیگه رفتیم تو آسانسور ...

از آسانسور اومدیم بیرون و به سمت پذیرش رفتیم وکلید هامون رو تحویل

دادیم واز هتل اومدیم بیرون

دلارام_اول یه کم بریم کنار دریا

آرسام_باشه

دست تو دست هم رفتیم وکنار دریا قدم میزدیم

یه لحظه دست آرسام رو ول کردم ورفتم تو دریا یه مشت آب برداشتم

وریکتم رو آرسام

آرسام_ااه چرا اینطوری میکنی دلارام

دوباره یه مشت آب دیگه برداشتم و ریختم روش
آرسام_ حالا منو خیس میکنی
اومد پیشم و یه مشت آب برداشت و ریخت روم

منم دوباره آب ریختم روش
اونم خواست دوباره روم آب بپاشه که دویدم
هی من میدویدم و اونم دنبالم میدوئید
داشتم همونطور میرفتم که به یه چیزی برخورد کردم دستاشو دورم حلقه
کرد سرمو بلند کردم یه پسر جوون بود

دلارام_ ببخشید حواسم نبود
پسره_ عزیزم عیب نداره که میتونیم با هم آشنا شیم اسم من سهیل واسم شما
دلارام_ آقا من که گفتم ببخشید حالا هم برید کنار
پسره_ فکر کردی نمیفهمم از قصد خودتو به من چسبوندی...
آرسام_ دلارام....

صدای آرسام بود

دستمو گذاشتم رو سینه ی مرده وهلش دادم
دلارام_آقا ولم کنین چیکار میکنین
آرسام به ما نزدیک شد وگفت
آرسام_دلارام اینجا چیکار میکنی
سهیل_آقا شما برین ما مشکلمون رو با خانمم حل میکنیم
آرسام_ولش کن
سهیل_آقا ایشون زنه منه وبه شما هم ربط نداره

آرسام اومد جلو ودست من رو گرفت وکشید
دست پسره هم از دور کمرم باز شد
آرسام یه تودهنی زد به پسره وگفت
آرسام_اینو زدم که با ناموس مردم کار نداشته باشی
ودستمو گرفت واز اونجا رفتیم.....

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

دستمو گرفت واز اونجا رفتیم
دلارام_آرسام من یهو خوردم بهش اون نداشت پیام....آرسام با من
قهیری...به خدا من کاری نکردم
آرسام سرشو بر گردوند وگفت

آرسام_میدونم تقصیر تونیست.....تقصیر اون پسره ی عوضیه ..دلارام من
رو تو غیرت دارم ولی غیرت چیزی نیست که تا دیدی عشقت داره با کسی
حرف میزنه با هاش دعوا کنی....من تو رو دوست دارم و هیچوقت هم
باهات قهر نمیکنم

دلارام_اهاه اون احمق روزمون رو خراب کرد

آرسام_ول کن بیا بریم رستوران یه چیزی بخوریم

دلارام_باشه

از کنار دریا رفتیم ویه تاکسی گرفتیم ورفتیم رستوران.....

از تاکسی پیاده شدیم ورفتیم تو رستوران سره یه میز دو نفره نشستیم

بعد از چند دقیقه گارسون اومد

گارسون_سلام خوش اومدین چی میل دارین

آرسام_سلام من ماهی میخورم دلارام تو چی میخوری

دلارام_منم ماهی میخوام

آرسام_دو تا ماهی لطفا

گارسون_چشم

ورفت

آرسام_همه چیز بهم ریختااا

دلارام_چرا

آرسام_مگه قرار نبود بعد ازاینکه از مسافرت اومدیم من پیام خواستگاریه تو

ولی.....خوب بعد اینهمه ماجرا خواستگاری عقب افتاد...

گوشیه آرسام زنگ خورد

گوشیشو از جیبش در آورد اخماش تو هم رفت وجواب داد

آرسام_سلام

آرسام_باشه

آرسام_چند شنبه

آرسام_باشه خداحافظ

گوشیشو قطع کرد

دلارام_کی بود

آرسام_الناز

دلارام_خوب چیکار داشت

آرسام_یه مهمونی دعوتم کرده

دلارام_تو که نمیخواهی بری

آرسام_چرا من میرم

دلارام_با الناز جوتتون میرین دیگه

آرسام_نه میخوام با تو برم تو هم باید بیای

دلارام_نمیگفتی هم میومدم وگرنه تو با اون الناز میری

گارسون غذاها رو آورد وگذاشت رو میز

گارسون_چیز دیگه ای میل ندارین

آرسام_نه مرسی

بعد از اینکه گارسون رفت

آرسام گفت

آرسام_حرص نخور غذا تو بخور

دلارام_من حرص نمیخورم

آرسام_منم باور کردم حالا بخور غذا تو

دیگه حرفی نزدیم وغذامون رو خوردیم.....

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

دیگه حرفی نزدیم وغذامون رو خوردیم....

بعد از غذا آرسام رفت تا پول غذا ها رو حساب کنه بعد از اینکه پول غذا

رو حساب کرد اومد پیشم ودستامو گرفت وباهم از رستوران رفتیم بیرون

آرسام_خوب حالا کجاییم....بریم خرید

دلارام_آره بریم یه کم پیاده رفتیم وبعد سوار تاکسی شدیم ورفتیم به سمت

مرکز خرید

از ماشین پیاده شدیم ورفتیم تو

خیلی لباس های خوشگلی اونجا بود دلم میخواست همه ی لباس ها رو

بخرم

یه کم راه رفتیم که یه مانتو دیدم خیلی قشنگ بود
صورتی کمرنگ بود و یه کم بالای زانو بود
دلارام_آرسام بریم تو اون مغازه
آرسام_باشه
با هم رفتیم تو
فروشنده یه پسر جوون بود
خیلی هم زشت بود(☹️)?
آخه خدا چرا اینو اینطوری آفریدی
دلارام_سلام ببخشید اون لباسی که بیرون تو ویتزینه رو سایز ۳۸ رو میارین
پسره_بله حتما
آرسام_اون مانتو آبیِه هم قشنگه ها
رد نگاهشو گرفتم و به یه مانتوی آبی نفتی رسیدم قشنگ بود
آرسام_اینم ببر پرو کن
دلارام_باشه
پسره مانتو رو آورد و آرسام هم گفت که اون مانتو آبیِه رو هم بیاره وفتی اون
مانتو رو هم آورد رفتم تا پرو کنم
اول مانتو آبیِه رو پوشیدم که در اتاق پرو زده شد
آرسام_دلارام در رو باز کن
در رو باز کردم و تا آرسام دید گفت
آرسام_خیلی قشنگه
دلارام_میدونم سلیقه ی توئه دیگه

آرسام_خوب اون یکی رو هم بپوش
در رو بستم ومانتو رو در آوردم ومانتو صورتیه رو پوشیدم در اتاق پرو رو باز
کردم و آرسام رو صدا کردم
دلارام_آرسام
آرسام او مد وگفت
آرسام_دوتاشون خیلی قشنگن
رفتم تو اتاق پرو و مانتو رو در آوردم و مانتوی خودمو پوشیدم و او مدم
بیرون.....



و مانتوی خودمو پوشیدم و او مدم بیرون
بعد از اینکه آرسام پول لباس ها رو حساب کرد او مدیم بیرون
دلارام_خوب حالا نوبت توئه

آرسام_باشه بریم
یه لباس طوسی هم برای آرسام گرفتیم
دلارام_واای برای خاتون اینا چیزی نخريدیم که

آرسام_راست میگیااا حواسم نبود

یه کم مغازه ها رو گشتیم داشتیم هنوز میگشتیم که یه کت ودامن سرمه ای دیدم خیلی قشنگ بود بنظرم واسه خاتون خوب بود و خوشش میومد دلارام-آرسام همین لباس قشنگه

رفتیم تو ولباس رو گرفتیم
برای مامانم هم از همون کت ودامن رنگ قهوه ای رو گرفتیم
برای سعید ومش رحیم وبابام هم پیرهن گرفتیم
آرسام_خوب بریم هتل یا بریم رستوران شام بخوریم وبعداا بریم هتل

دلارام_بهبتره بریم هتل من خسته شدم
آرسام_باشه

رفتیم ویه تاکسی گرفتیم ورفتیم سمت هتل.....
از تاکسی پیاده شدیم ورفتیم تو هتل کلید هامون رو گرفتیم ومن خرید ها رو بردم تو اتاقم خولستم در رو ببندم که آرسام گفت
آرسام_دلارام اونا رو بزار اونجا بیا تو اتاق من تا شام بخوریم

دلارام_باشه

رفتم تو اتاق خودم و وسایل ها رو گذاشتم رو تخت و لباس هامو با یه تونیک
سبز فیروزه ای و شلوار مشکی جذب عوض کردم و یه شال مشکی و آبی هم
سرم کردم و کلید هامو برداشتم و رفتم بیرون

در اتاق آرسام روزم بعد از چند دقیقه در رو باز کرد و من رفتم تو اتاق
قشنگی بود شبیه اتاق خودم بود ولی ست آبی کم رنگ و آبی پر رنگ بود

.....



آرسام_بشین تا یه چیزی بیارم بخوریم

نشستم و آرسام رفت تو آشپزخونه و بعد از چند دقیقه با دو تا آب پرتقال برگشت یکیشو داد به من و یکیشو هم برای خودش گذاشت

نشست روی مبل روبه روی من وگفت

آرسام_رستوران بهتر نبود میرفتیم الان چی بخوریم غذای هتل هم دوست ندارم

دلارام_خودم درست میکنم دیگه

آرسام_از اون لازانیا ها که همیشگی در ست میکردی درست میکنی خیلی دوست دارم

دلارام_باشه درست میکنم ولی همه ی مواد غذایی هست اینجا....

آرسام_هر چی میخوای بنویس تا برم بخرم

یه برگه و یه خودکار آرسام بهم داد همه ی موادی رو که نیاز بود رو نوشتم و برگه رو دادم بهش تا بره و بخره

آرسام_میرم زود میام خداحافظ

دلارام_خداحافظ

آرسام رفت بیرون منم آبیوه ام رو خوردم ولیوانم رو بردم تو آشپزخونه
و شستم

۱۰ دقیقه از رفتن آرسام گذشته بود حوصلم هم سر رفته بود نشستم جلوی
تی وی و تی وی رو روشن کردم

حوصلم میگیره به خدا یعنی اصلا یه فیلم به درد بخور نداره
هنوز داشتم غر میزدم که صدای چرخش کلید اومد و آرسام اومد تو

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

هنوز داشتم غر میزدم که صدای چرخش کلید اومد و آرسام اومد تو
آرسام_ بیا همه چی گرفتم
رفتم جلو و چند تا از پلاستیک ها رو ازش گرفتم

و چند تا هم خودم آوردم
آرسام_ منم کمک کنم
دلارام_ نه نمیخواد تو بشین
آرسام_ باشه ☹️ □

آرسام نشست رو صندلی ومنم شروع کردم به درست کردن لازانیا
داشتم قارچ سرخ میکردم که دستی دور کمرم حلقه شد
تکون خوردم ویه کم رفتم عقب
دلارام_آرسام چیکار میکنی

آرسام_میدونی اگه نباشی میمیرم
دلارام_آرسام ولم کن
آرسام_انقدر تکون نخور تا من نخوام تو هیچ جا نمیری
دلارام_اه آرسام ولم من غذا سوخت

یه کم دستاشو شل کرد ولی دستاشو از دور کمرم باز نکرد!!!
وقتی غذا رو درست کردم گفتم
دلارام_آرسام ولم کن اینو بزارم تو فر

دستاشو از دور کمرم باز کرد ومن لازانیا رو گذاشتم تو فر

دوباره دست آرسام دور کمرم حلقه شد

دلارام_آرسام تو امروز چته چرا همش میچسبی به من

آرسام_نمیدونم ☹️

دلارام_خوب ولم کن میخوام برم فیلم ببینم

د ستا شواز دور کمرم باز کرد ود ستمو گرفت وبا هم رفتیم و جلوی تی وی

نشستیم

نشسته بودم که آرسام شونه ها مو گرفت و سرمو گذاشت رو سینش

دلارام_اه آرسام اگه گذاشتی فیلم رو ببینم اول که نذاشتی غذا رو درست

درست کنم وحالا هم نمیزاری فیلم ببینم

آرسام_خوب مگه چیه دلم میخواد ب*غ*لت کنم

ودستاشو دور کمرم سفت تر حلقه کرد

داشتیم فیلم میدیدیم که گفتم
دلارام_آرسام ولم کن غذا سوخت
د ستا شواز دور کمرم باز کرد ومن دویدم سمت آ شپزخونه فر رو خاموش
کردم ودستکش پوشیدم ولازانیا رو ازفر درآوردم وگذاشتم رو میز

میز رو هم چیدم وآرسام رو صدا کردم تا بیاد
وقتی اومد گوشیم دستش بود واخماش هم تو هم بود
دلارام_چی شده

گوشیمو گذاشت رو میز وگفت خودت ببین
ااه اسم شایان رو گوشیم خودنمایی میکرد
گوشیمو برداشتم وتماس رو وصل کردم

دلارام_الو سلام
شایان_سلام دلارام خوبی
دلارام_ممنون من خوبم تو خوبی
شایان_منم خوبم...راستی با دوستانم ورها قراره بریم کوه تو هم میای

دلارام_نه..من کار دارم نمیتونم پیام
شایان_ااه حیف شد ولی آگه تونستی حتما بیا
دلارام_باشه
شایان_خداحافظ
دلارام_خداحافظ
اماس رو قطع کردم ونشستم رو صندلی آرسام هم نشست
دلارام_چیزی شده

آرسام_هه چیزی شده....این مرتیکه زنگ زده بهت برای چی
دلارام_بس کن اون اسم داره اسمش هم شایانه

آرسام_نمیخواه اسم اون مرتیکه رو بهم بگی خودم میدونم اسمش
چیه....میگم چرا بهت زنگ زده
دلارام_گفت که قراره با چند تا از دو ستاش ورها بریم کوه گفت تو هم میای
منم گفتم نه

آرسام_خوب رها نمیتونست بهت بگه
دلارام_نه نمیتونست چرا اعصاب خودتو خورد میکنی شایان مثل برادرمه

آرسام_هه برادرته ومیاد خواستگاریت
دلارام_آرسام بس کن اون موضوع برای گذشته بود الان مثل خواهر
وبرادریم

آرسام_امیدوارم همینطور باشه وگرنه تضمین نمیکنم که نزنم فک شایان رو
بیارم پایین
دلارام_ول کن بیا غذا بخوریم.....



دلارام_ول کن بیا بریم غذا بخوریم
رفتیم وپشت میز نشستیم

و شروع کردیم به خوردن غذا
آرسام هم که فقط با غذاش بازی میکرد

دلارام_آرسام چرا نمیخوری
آرسام...آرسام

آرسام سرشو بلند کرد وگفت
آرسام_بله

دلارام_میگم چرا نمیخوری
آرسام_دارم میخورم دیگه
دیگه چیزی نگفتم و غدامون رو در سکوت خوردیم.....

بعد از غذا ظرف ها رو شستم و کلیدمو برداشتم و خواستم برم که آرسام
گفت

آرسام_کجا
دلارام_میخوام برم اتاق خودم
آرسام_بشین یه قهوه بخور اول
دلارام_اما...

آرسام_اما واگر نداره بشین تا قهوه بیارم

رفتم ورو مبل نشستم

بعد پنج دقیقه آرسام با یه سینی برگشت که توش دو تا فنجان قهوه وکیک بود
گذاشت رو میز ویه فنجوم داد دستم ویه تیکه کیک هم

گذاشت تو بشقابم واسه خودش هم گذاشت و شروع کردیم به خوردن

بعد از خوردن قهوه گفتم

دلارام_من دیگه میرم خداحافظ

آرسام_نمیشه نری

دلارام_نه میخوام برم خداحافظ

آرسام پاشد و همراه من اومد تا دم در

وگفت

آرسام_خداحافظ...دلارام اگه یه بار دیگه شایان بهت زنگ زد بهم میگیاا به

خدا اگه نگی بدجور قاطی میکنم

دلارام_باشه ..آقای حسود

آرسام_من حسود نیستم

دلارام_ببین آرسام تو یه کم به من بی اعتمادی من یه بهت خ*ی*ا*ن*ت
نمیکنم به خدا قسم من فقط عاشق توام وعاشقت میمونم.....



من فقط عاشق توام وعاشقت میمونم

آرسام_قبلا هم بهت گفتم که من نسبت به تو بی اعتماد نیستم.....

ولی بهم حق بده من یه مردم ونمیتونم تحمل کنم که جلوی چشم هام یه
نفر از دختری که عاشقشم خواستگاری کنه.....

دلارام_ حالا که من قبول نکردم ..ببین شایان منو همونطور که خودش میگه
منو از همون اول دوست داشت ولی الان تنها حسی که بهم داره حسه
برادریه

آرسام_و تو هم باور میکنی که اون مثل خواهرش تو رو دوست داره
دلارام_خوب چرا باور نکنم

آر سام_ببین دلارام ما مرد ها عاشق نمیشیم..ولی اگه عاشق هم باشیم تا
آخر عمر عشقمون از یادمون نمیره..حالا به نظرت شایان میتونه تو رو
فراموش کنه

دلارام_میتونه تو دنیا یه عالمه دختر هستن که از من هم بهتر

هستن...ببین آرسام شایان به مرور زمان من رو فراموش میکنه چون
عشقتش یک طرفست

به نظرت حتی اگه با من هم ازدواج میکرد و به من محبت میکرد در حالی
که من اصلا دوستش ندارم و عاشقتش نیستم خودش از زندگی با من خسته
میشد

کسایی هم هستن که واقعا عاشق هستن ولی برای راحتیه عشقشون از عشقی
که بهش دارن میگذرن چون میدونن که با اون خوشبخت نمیشن و عاشق
اون نیستن

شایان هم مطمئنم منو فراموش میکنه

آر سام_خوب شایان فراموشت کنه ولی سعید چی اونم که عاشقت شده و
وقتی تو خانم خونم بشی همش باید جلوی اون باشی و تو اون خونه باید
باشی

منم اصلا تحمل دیدن سعید رو ندارم...تحمل ندارم که کسی که عاشق
عشقمه تو یه خونه باهام زندگی کنه.....



تحمّل ندارم که کسی که عاشقه عشقمه تو یه خونه باهام زندگی کنه

دلارام_ سعید هم میتونه منو فراموش کنه همونطور که عشق اولشو فراموش کرده

آرسام_ بین کسی نمیتونه عشق اولشو فراموش کنه

هیچ عشقی تو دنیا مثل عشق اولین نیست

شاید کم کم وبه مرور زمان یه ذره فراموش کنه ولی.. همیشه که از یادش بره

به نظرم سعید اصلا عاشق اون دختر نبود و یه *و*س زودگذر بوده

دلارام_ شاید عاشق من هم نبود و ه *و*س زودگذر باشه

آرسام_ امیدوارم که یه *و*س باشه وگرنه ...

دلارام_ ول کن من میرم خداحافظ

آرسام_ خداحافظ... شب خواب منو ببینی

دلارام_شب خوش تو هم خواب منم بینی

رفتم تو وخواستم در رو ببندم که آرسام دستشو تکون داد

منم دستمو براش تکون دادم ورفتم تو

لباسامو عوض کردم و خودمو انداختم رو تخت ..

ویه کم پهلو به پهلو شدم تا خوابم برد.....



ویه کم پهلو به پهلو شدم تا خوابم برد.....

با صدای در چشمامو باز کردم

ااااا نمیزارن که آدم بخوابه از رو تخت پاشدم ورفتم تا در رو باز کنم

اصلا حواسم به لباس هام نبود

در رو باز کردم آرسام بود اول یه کم با تعجب نگام کرد وبعد پقی زد زیر
خنده

دلارام_چیزی شده
آرسام_😊? دلارام خودتو تو آینه دیدی

دلارام_چرا
آرسام_برو خودتو تو آینه ببین
رفتم جلوی آینه

وااای خدایا! این منم
موهام که کلا به هم ریخته بود ورفته بود تو هم یه ذره از موهام هم از گل سر
اومده بود بیرون
یه پاچه از شلوارم رفته بود بالا ویکیش پایین بود

دلارام_خوب مگه چیه!!
آرسام_ماشالله رو که نیست سنگ پا قزوینه

دلارام_خوب ول کن...چیکارم داشتی که اول صبح بیدارم کردی
آرسام_دلارام ساعتو نگاه کردی ساعت ۱۱:۳۰ بعد تو میگی اول صبح
دلارام_خوب چرا منو بیدار کردی

آرسام_بیدارت کردم که با هم بریم بیرون

دلارام_آرسام همش که داریم میریم بیرون

من خستم خوابم میاد
آرسام_اومدیم مسافرت که بهمون خوش بگذره و بریم بگردیم اگه قرار بود
که همش تو خونه بمونیم

که اصلا مسافرت نباید میومدیم خوب تو خونه میمونددیم دیگه
دلارام_خوب کجا میریم
آرسام_حالا تو لباستو بپوش تا بهت بگم

دلارام_باشه برو من الان میام
در رو بستم ورفتم تو حموم
.....

بعد ۱۰ دقیقه از حموم اومدم بیرون
موهامو کامل خشک کردم ویه ماتتوی سیاه سفید تا بالای زانو

پوشیدم با شلوار سفید و شال سیاه سفید کفش مشکیم رو هم پوشیدم
وگوشیمم گذاشتم تو جیبم موهامو هم از بالا بستم ویه کمی هم کج ریختم
تو صورتم

یه رژ صورتی هم زدم واز اتاقم اومدم بیرون

جلوی اتاق آرسام وایسادم ودر زدم
بعد دو دقیقه در رو باز کرد

آرسام_خوب بریم

دلارام_بریم

با آرسام از هتل اومدیم بیرون و سوار تاکسی شدیم

از تاکسی پیاده شدیم جلوی یه کافی شاپ بودیم

رفتیم تو کافی شاپ

یه میز بود پر گل رز سرخ

رفتیم و پشت میز نشستیم

ویه قهوه و کیک سفارش دادیم

سفارشمون رو آوردن داشتیم قهوه ام رو میخوردم که آرسام گفت :

آرسام_دلارام چشماتو ببند

دلارام_چرا

آرسام_ببند چشاتو
چشمامو بستم.....



آرسام_ببند چشاتو
چشمامو بستم
بعد چند دقیقه گفتم
دلارام_آرسام چشمامو باز کنم
هیچ صدایی نیومد
چشمامو باز کردم که.....
از چیزی که میدیدم شکه شدم
آرسام یه حلقه دستش بود
ویه زانوشو گذاشته بود روزمین
آرسام_دلارام با من ازدواج میکنی
همه ی آدم های تو کافی شاپ داشتن نگاهمون میکردن
بعضیاا با حسرت بعضیاا با خوشحالی وچند تا دختر باا نفرت
آرسام_دلارام حاضری با من ازدواج کنی....خانم خونم بشی

دلارام_من...من..قبول میکنم
آرسام حلقه رو تو دستم انداخت وپاشد
همه ی مردم تو کافی شاپ دست میزدن وتبریک میگفتن
آرسام اومد پیشم ودستمو گرفت واز روی صندلی بلندم کرد وبا هم از کافی
شاپ خارج شدیم
دلارام_آرسام اگه قبول نمیکردم چی کار میکردی
آرسام_خوب میدونستم که قبول میکنی
دلارام_نه شاید من نمییخواستم قبول کنم
آرسام_حالا که قبول کردی
دلارام_من واقعا شکه شدم
آرسام_خوب پس الان دیگه زن خودمی
دلارام_نه بابا فقط یه حلقه بودااا
آرسام_از اینجا که رفتیم میام خواستگاریت و اون موقع واقعا زنم میشی
دلارام_خوب بریم یه کم بگردیم
آرسام_باشه
دیگه سوار ماشین نشدیم وبا آرسام پیاده میرفتیم
جلوی یه سوپر مارکت وایسادیم
دلارام_آرسام من بستنی میخوام
آرسام_همینجا وایسا تا بیام
دلارام_باشه

همونجا وایسادم و آرسام بعد پنج دقیقه با دوتا بستنی عروسکی اومد
یکیشو داد به من ویکیش رو هم خودش برداشت.....



یکیشو داد به من ویکیش رو هم خودش برداشت
بستنی خیلی یخ بود
دندونام یخ بست
بستنی مو تموم کردم آرسام هم بستیشو تموم کرده بود
نگام کرد وگفت
آرسام_دلارام
دلارام_بله
آرسام_صورتتو پاک کن بستنی رو صورته
از تو جیبش یه دستمال در آورد و داد دستم
آرسام_بیا تمیز کن
دستمالو ازش گرفت
و پشت ل*ب*م رو پاک کردم
آرسام دستمال رو ازم گرفت و خودش صورتمو پاک کرد
آرسام_همیشه وقتی بستنی میخوری صورتم کثیف میکنی
دلارام_آره خوب مگه چیه

آرسام_هیچی ول کن بیا بریم یه کم بگردیم

شونه به شونه ی هم قدم میزدیم

به انگشتر تو دستم نگاه کردم

یه نگین روش داشت خیلی نااز بود

دستمو روش به حالت نوازش گرانه حرکت میدادم

آرسام_قشنگه

دلارام_مگه میشه بد باشه خیلی قشنگه

آرسام-انگشتر عروسیمون از این قشنگ تره

دلارام_نه من همینو میخوام

آرسام_ولی من این رو فقط به عنوان یه نشون بهت دادم

دلارام_من عاشق این انگشتر شدم واین انگشتر رو هیچ وقت با هیچ

انگشتری عوض نمیکنم.....(☺)?



دلارام_من عاشق این انگشتر شدم واین انگشتر رو هیچ وقت با هیچ

انگشتری عوض نمیکنم

آرسام_باشه این انگشتر میمونه دیگه ولی یه انگشتر دیگه هم باید بگیریم

دلارام_آرسام بریم شهر بازی

آرسام_از دسته تو باشه بریم

یه تاکسی گرفتیم ورفتییم به سمت شهر بازی.....

از ماشین پیاده شدیم آرسام دستمو گرفت و با هم رفتیم توی شهر بازی

دلارام_بریم ترن
آرسام_نمیترسی که
دلارام_نه
با آرسام رفتیم و دو تا بلیط گرفتیم
رفتیم تو صف
همه ی کسانی که تو ترن بودن جیغ میزدن
بلاخره نوبت ما شد
رفتیم وسوار شدیم
ترن به راه افتاد
اول که یه کم آروم میرفت ولی بعدااا
خیلی تند میرفت
من جیغ میزدم و آرسام هم میخندید و میگفت
آرسام_😊😊؟ تو که گفتی نمیترسی
دلارام_خوب الااان هم نمیترسم ولی وقتی سوار ترن میشی باید جیغ بزنی
دیگه
آرسام_خوب بگو میترسی دیگه
دلارام_نههه نمیترسم
آرسام_خوب اصلا تو نمیترسی
دیگه حرفی نزدیم و من همونطور داشتم جیغ میکشیدم
ترن وایساد وخواستم پیام پایین که آرسام نداشت و خم شد روم.....
واای داره چیکار میکنه

شالمو از رو شونه هام برداشت و گذاشت رو سرم
من فکر کردم میخواد چیکار کنه ☺☺؟ (منحرف)
از ترن اومدیم پایین
وبعد رفتیم تا برای تونل وحشت بلیط بگیریم
بلیط رو گرفتیم ویه کم هم تو صف موندیم وبعد رفتیم
تونل وحشت
خیلی ترسناک بود من که سرمو گذاشته بودم رو بازوی آرساااام وجیغ میزدم
بلاخره از شر تونل وحشت راحت شدم
رفتیم بیرون
رنگم پریده بود آرسام گفت
آرسام_خوبی
دلارام_آره خوبم
آرسام_بشین همینجا تا برم برات شکلات بگیرم
داشت میرفت که صداش زد
دلارام_آرسام
برگشت وگفت
آرسام_بله
دلارام_لواشک هم بگیر
خندید وگفت
آرسام_باشه.....



خندید وگفت

آرسام_باشه

آرسام رفت و منم همونجا نشستم

بعد چند دقیقه با یه پلاستیک برگشت

اومد و نشست پیشم

پلاستیک رو ازش گرفتم واز تو پلاستیک لواشک رو برداشتم وخوردم

وای خیلی ترش بود

آرسام_آروم تر بخور همش ماله خودته

دلارام_تو هم بیا بخور

آرسام_نه من از این آشغال ها نمیخورم

دلارام_||||| واقعا لواشک نمیخوری

آرسام_نه نمیخورم

یه کم از لواشکم رو گرفتم طرفش وگفتم

دلارام_بیا بخور

آرسام_نه نمیخورم
دلارام_رو حرف من حرف نزن بگیر بخور

ولواشک رو گرفتم طرفش
ازدستم گرفت و خورد
بعد چند دقیقه گفت

آرسام_ااا خیلی ترش بود
من چیز های ترش دوست ندارم

دلارام_اتفاقا من عااااااا شق ترشی هستم

آرسام_خوب شکلاتت رو هم بخور تا فشارت نیوفته
دلارام_نه شکلات دوست ندارم

آرسام- خوب منم لواشک دوست نداشتم ولی خوردم حالا تو هم بخور

شکلات رو از دستش گرفتم ویه کمشو خوردم.....؟

شکلات رو از دستش گرفتم ویه کمشو خوردم

خوشمزه بود ولی خیلی شیرین بود

دلارام_ خوب پاشو بریم

آرسام_ کجا

دلارام_ بریم چرخ و فلک

آرسام_ نه تو آدم نمیشی بریم چرخ و فلک که میترسی بچه

دلارام_ نههههه نمیتراسم پاشو بریم

پاشدیم و رفتیم دو تا بلیط گرفتیم

صف چرخ و فلک زیاد شلوغ نبود به خاطر همین زود نوبتمون شد

رفتیم و سوار شدیم

دو تا پسر هم روبه رومون بودن

نشستیم

آرسام دستمو سفت گرفت

چرخ و فلک شروع کرد به کار کردن

این پسرا هم که همش به من نگاه میکردن و آرسام هم دستمو سفت فشار

میداد

جوری که دستم خیلی درد گرفت و قرمز شد

دلارام_آرسام دستم شکست

دستشو شل کرد و گفت

آرسام_شالتو بکش جلو

شالمو کشیدم جلو

انقدر جیغ کشیدم که گلوم سوخت

اومدیم پایین

سرم گیج میرفت

آرسام_آخه مگه مجبوری

دستمو گرفت ویه کم راه رفتیم تا به یه سوپر مارکت رسیدیم رفتیم تو ویه آب

معدنی گرفت آرسام

داد دستم وگفت

آرسام_بیا آب بزن به صورتت

دلارام_خوب آرایشتم پاک میشه

آرسام_دلارام آرایشتم ول کن بگیر بزن به صورتت

یه کم آب به صورتم زدم

ولی رژم کاملاً پاک شد

حالم بهتر شده بود و سرم گیج نمیرفت

دلارام_بریم یه جای دیگه

آرسام_کجا مثلاً

دلارام_من الان فالوده میخوام

آرسام_آخه الان فالوده از کجا گیر بیارم

دلارام_نمیدونم ولی من فالوده میخوام...میتونیم بریم کافی شاپ...خیلی
ه*و*س فالوده کردم

آرسام_باشه بریم

دستمو گرفت واز شهر بازی اومدیم بیرون

دوباره سوار تاکسی شدیم ورفتیم به سمت کافی شاپ.....

از تاکسی پیاده شدیم و.....

از تاکسی پیاده شدیم ورفتیم تو کافی شاپ سر یه میز نشستیم و سفارش
دوتا فالوده دادیم

بعد چند دقیقه سفار شمون رو آوردن من که تند تند میخوردم چون عاا شق

فالوده ام ولی آرسام

آروم آروم میخورد

فالوده ام رو تموم کردم

دلارام_آرسام زود بخور بریم من خسته شدم

آرسام_من دیگه نمیخورم بریم

پاشدیم وبا آرسام رفتیم

آرسام پول رو حساب کرد وبا هم از کافی شاپ اومدیم بیرون

دلارام_آرسام یه ماشین بگیر بریم نمیتونم رو پاهام وایسم

یه دفعه احساس کردم رو هوا معلقم

دلارام_ااا آرسام ولم کن مردم دارن میبینن زشته

آرسام_مگه اشکالی داره که زنبوب*غ*ل کنم

وبلند تر داد زد

آرسام_مگه اشکال داره زنبوب*غ*ل کنم وچرخوندم

چند تا زن ومرد اونجا بودن که به این حرکت آرسام خندیدن

که پیر زن وپیر مرد اومدن جلو وگفتن

ایشالله خوشبخت بشین

آرسام_مرسی

ازب*غ*ل آرسام اومدم پایین گونه هام قرمز شده بود

آرسام_چرا خجالت کشیدی

دلارام_وسط این همه آدم ب*غ*لم کردی بعد میگی چرا خجالت میکشی

آرسام_خوبه فقط ب*غ*لت کردم وبو...

به سینهش مشت میزدم

دلارام_خیلی بیشعور بی ادب

آرسام دستامو گرفت وگفت

آرسام_من که هیچیم همیشه این طوری که تو میزنی دست خودت درد
میگیره

دلارام_شبیهِ غول میمونی هیچیت همیشه انقدر میزنمت
آرسام_خوب خوبه دیگه یه شوهر گِیرت اومده هر چقدر هم بزنی
چیزیش همیشه

دلارام_حالا ول کن بیا یه ماشین بگیر خیلی خسته شدم
یه تاکسی گرفت و ما رفتیم به سمت هتل.....

یه تاکسی گرفت و ما رفتیم به سمت هتل
با آرسام خداحافظی کردم و رفتم تو اتاق خودم لباسامو عوض کردم و نشستم
رو تخت بالش رو گرفتم تو ب*غ*لم و دستمو گذاشتم رو انگشترم یه خنده
اومد روی ل*ب*م

وقتی که اومدم دزدی حتی باورم هم نمیشد که عاشق کسی بشم که
میخواستم ازش دزدی کنم

گوشیم زنگ خورد

اسم آرسام رو گوشیم خودنمایی میکرد

گوشیمو برداشتم و تماس رو وصل کردم

دلارام_سلام

آرسام_سلام خوبی خوابیده بودی

دلارام_خوبم....نه نخوايیده بودم چطور
آرسام_چند روز ديگه ميخوايم بريماااا فردا هم زود بيدار شو بريم بيرون
دلارام_ااه ديگه خسته شدم...همش که ميريم بيرون
آرسام_فردا هم ميريم
دلارام_باشه پس خودت برو من نميام...وگوشيو خاموش کردم
ااه دارم از خستگي ميميرم بعد ميگه بريم بيرون بالش رو گذاشتم رو تخت
و خودم هم رو تخت خوابيدم
انقدر خسته بودم که سريع خوابم برد.....
با صدای گوشيم چشمامو باز کردم از رو پاتختي گوشيمو برداشتم
آرسام بود
ااااا الان دوباره ميگه بريم بيرون
بدون اينکه جواب بدم خاموشش کردم و دوباره گذاشتم رو پاتختي ...
تو خواب عميق بودم که صدای در اومد
يه نفر تند تند در ميزد
ااه باز حتما آرسامه
توجهي نکردم ودوباره چشمامو بستم
مگه ول ميکرد
از رو تخت پاشدم ورفتم در رو باز کردم و برگشتم ودوباره نشستم رو تخت
آرسام_چرااا گوشيتو خاموش کردی.....
آرسام_چرااا گوشيتو خاموش کردی

دلارام_ خوب خوابم میومد حالا هم برو خوابم میاد

چشمامو دوباره بستم و خوابیدم

که احساس کردم تخت بالا و پایین شد

آرسام_ دلارام تا سه میشمرم باید پاشی ۱...۲...۳

دلارام پاشو دیگه

دلارام_ ااه خوابم میاد نمیخوام پاشم

آرسام_ باشهخودت خواستی

دلارام_ مثلا چیکار میکن... با کاری که کرد دیگه نتونستم حرف بزnm و فقط

جیغ میزدm.....

داشت قلقلکم میداد

دلارام_ آرس..ام بسه دیگه

آرسام_ به شرطی پاشی

دلارام_ باشه باشه

دیگه قلقلکم نداد واز رو تخت پاشد

آرسام_ نیم ساعت وقت داری تا آماده شی

دلارام_باشه برو

از اتاق رفت بیرون ومنم رفتم دستشویی بعد از شستن دست وصورتم اومدم

بیرون

یه مانتوی صورتی با شلوار وكفش مشکی پوشیدم ورفتم جلوی آینه یه کم

موهامو کج ریختم وبقیه رو بستم

یه رژ صورتی ویه کم کرم زدم و کیفمو برداشتم ورفتم بیرون..

یه رژ صورتی ویه کم کرم زدم وکیفمو برداشتم ورفتم بیرون

همزمان با من آرسام هم از اتاقش اومد بیرون

آرسام_خوب بریم

دلارام_من که هنوز صبحانه نخوردم گشتمه

آرسام_خوب میریم صبحونه میخوریم دیگه

دلارام_باشه بریم من که خیلی گشتمه

دستمو گرفت وبا هم از هتل بیرون اومدیم

دیگه ماشین نگرفتیم وپیاده رفتیم تا کافی شاپ....

تو کافی شاپ بودیم

دوتا آبمیوه وکیک سفارش دادیم....

بعد چند دقیقه گارسون سفارش هامون رو آورد وبعد رفت

داشتم آبمیوه مو میخورم که به کم ریخت رو مانتوم
از رو صندلی بلند شدم
آرسام_ کجا میری
لکه ی رو مانتو مو نشون دادم وگفتم
دلارام_ آبمیوه ریخت رو مانتوم من برم تمیزش کنم
آرسام_ باشه زود بیا
رفتم طرف دستشویی
یه کم به مانتوم آب زدم واز دستشویی اومدم بیرون یه پسر رو به روم بود
وداشت منو نگاه میکرد بی توجه بهش رفتم ورو صندلی نشستم
آرسام_ تمیز شد
دلارام_ آره تمیز شد
داشتم کیکم رو میخوردم که گارسون اوند ویه کاغذ بهم داد
آرسام_ این چیه
گارسون_ یه آقایی گفتن بدم به این خانوم
آرسام_ باد ست به گارسون اشاره کرد که بره بعد از اینکه رفت برگه رو ازم
گرفت وخواند.....
اخماش هر لحظه بیشتر تو میرفت یه دفعه کاغذ رو پاره کرد ورو به من گفت
آرسام_ پاشووو
دلارام_ چرا
آرسام_ میگم پاشو

پاشدم وبا هم رفتیم و آرسام پول رو حساب کرد
واز رستوران اومدیم بیرون
دلارام_ آرسام چی شده
آرسام_ چیشده پسره شمارشو داده و میگه من از شما خوشم اومده
دلارام_ خوب تقصیر من چیه
آرسام_ مانتو کوتاه تر نداشتی بیوشی موهات چی نمیتونی موهاتو کامل بدی
تو
دلارام_ ااه چقدر گیر میدی اصلا دلم میخواد ماهامو بزارم بیرون مانتوی
کوتاه بیوشم تو چیکاره ی منی شوهر می. نامزدمی. با..
آرسام_ صاحبتم من تو رو خریدم
دلارام_ هه یادم نبود که تو صاحبه منی... باید هر چی میگی رو گوش بدم
آقا..
آرسام_ دلارام ببخشید... من اعصابم خورد بود
دلارام_ اشکال نداره آقا... شما نباید از خدمتکارتون عذر خواهی کنین
آرسام_ دلارام من عصبانی بودم اصلا نمیدونم چی گفتم
دلارام_ هه آدم تو عصبانیت واقعیت رو میگه
ازش دور شدم وبه دلارام دلارام گفتن های آرسام هم گوش نکردم یه تاکسی
گرفتم وسوار شدم از شیشه ی ب*غ*ل ماشین دیدم که آرسام صدام میزد
ماشین به راه افتاد
راننده_ خانم کجا برم... خانم
دلارام_ بله

راننده_خانم کجا برم
آدرس هتل رو بهش دادم و سرمو به پنجره تکیه دادم
صدای گوشیم در اومد از تو کیفم برش داشتم آرسام بود
رد تماس دادم و گوشیمو خاموش کردم
بعد یک ربع رسیدیم
کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم
نمیخواستم برم تو اتاق خودم به خاطر همین رفتم کنار دریا
روشن ها نشسته بودم و به دریا خیره شده بودم.....

روشن ها نشسته بودم و به دریا خیره شده بودم
به دریا خیره بودم که حضور کسی رو کنارم حس کردم صورتمو برگردوندم
و آرسام رو دیدم
خواستم پاشم که دستامو گرفت
آرسام_بشین
نشستم و آرسام هم اومد. نزدیک تر و دستشو گذاشت پشت کمرم و سرمو
گذاشت رو شونه اش
آرسام_دلارام ببخش من اون لحظه خیلی عصبانی شدم اصلا دست خودم
نبود...دلارام منو میبخشی..به خدا از عمد نبود یهو از دهنم در رفت

دلارام_چیزه بدی هم نگفتی..آره من خدمتکارم...وبعد دوسال هم از خونت میرم.....تو خودت گفتی من دوسال خدمتکار توام از اینجا هم که رفتیم مثل قبل باهم رفتار میکنیم.....بعد شاید بعد دو سال که خدمتکارت نبودت اونموقع ازدواج میکنیم

آرسام_نه....یه چیزی از دهنم پرید واون حرف رو بهت زدم حالا هم وقتی از اینجا رفتیم مستقیم میام خواستگاریت دلارام_پس قول بده دیگه اون دزدی رو یادم نیاری آرسام_قوووووول میدم.

سردت نیست

دلارام_نه...یه کم دیگه بشینیم بعد بریم تو آرسام_باشه..

یه کم دیگه نشستیم وبعد رفتیم تو هتل وهر کس رفت سمت اتاق خودش بدون عوض کردن لباس هام خودمو انداختم رو تخت وچشمامو بستم.... چشمامو بستم

😊😊چه عجب آرسام بهم زنگ نزد یا نیومد جلوی در

واای من که گوشیم خاموش بوده

گوشیمو از کیفم برداشتم وروشنش کردم

۱۲تا میس کال از آرسام و سه تا اس ام اس هم دوباره از آرسام ماله دیروز بود که از کافی شاپ اومدم بیرون

اس ام اس اولی رو باز کردم

(دلارام ببخشید از دهنم در رفت)

اس ام اس دومی

(دلارام گوشیتو جواب بده رو اعصابم نرو)

اس ام اس سومی

(دلارام هر وقت این پیام رو دیدی بهم زنگ بزن)

گوشیمو گذاشتم رو تخت و از تو کمدم یه تاپ و شلوارک آبی برداشتم و رفتم
تو حموم.....

تاپ و شلوارک آبی مو برداشتم و رفتم تو حموم

زیر آب گرم بودم وقتی آب گرم بهم میخورد مست میشدم خیلی حسه
خوبی داشتم.....

از حموم اومدم بیرون حوله رو دور موهام پیچیدم و لباس هامو عوض کردم
حوله رو از دور موهام باز کردم یه کم موهامو خشک کردم باحوله
ونشستم رو صندلیه جلوی آینه موهامو داشتم شونه میکردم که صدای در
اومد رفتم و در رو باز کردم اصلا هم حواسم به لباس هام نبود
تا در رو باز کردم آرسام رو دیدم اومد جلو و یه پلاستیک گرفت طرفم
دلارام_این چیه

آرسام_کیک و آبمیوه

پلاستیک رو گذاشتم رو تخت و دوباره نشستم رو صندلی داشتم موهامو
شونه میزدم که آرسام اومد جلو

ودستاشو گذاشت رو کمرم و سرشو برد تو موهام ورو گردنم ب*و*سه های

ریز میزد

خواستم پاشم که نداشت و دوباره سرشو برد تو موهام

دلارام_آرسام ولم کن داری چیکار میکنی

آرسام همونطور که داشت گردنموم*ب*و*س*ی*د*گفت

آرسام_موهات چه بوی خوبی میده

سعی کردم بلند بشم ولی نتونستم

دلارام_آرسام بروو اونور

آرسام_نهه

یه کم دستاشو شل کرد منم یه ذره تکون خوردم و پاشدم

دوباره سرش رو بین موهام فرو برد

با دستم هلش میدادم به عقب ولی یک سانت هم تکون نمیخورد

دستشو گذاشت تو گودی کمرم که به شدت هلش دادم یه ذره رفت کنار

دلارام_آرسام...احمق میدونی میخواستی چیکار کنی

آرسام_دلارام...واقعا متاسفم نمیدونم چرا یه دفعه کنترلمو از دست دادم

بیخشید...

دلارام_خوب برو بیرون منم لباسام رو عوض میکنم ومیام

آرسام_باشه

اینو گفت واز اتاق رفت بیرون

دستمو رو گردنم گذاشتم اگه خودشو کنترل نمیکرد.....

موهامو کامل شونه کردم وبستم یه مانتوی کرمی با شلوار قهوه ای وشال
کرمی وكفش قهوه ای پوشیدم وگوشیمم گذاشتم تو جیبم وکلید هامو هم
گذاشتم تو جیبم ویه رژ مات صورتی زدم ورفتم بیرون..

آرسام جلوی در بود اومد جلو بی اراده یه قدم رفتم عقب

آرسام_گفتم که ببخشید دست خودم نبود

دلارام_اشکال نداره برو

از هتل رفتیم بیرون وسوار تاکسی شدیم

تو تاکسی نشسته بودیم

آرسام گفت

آرسام_خدایی موهات چه بوی خوووووی میده

دلارام_بی ادب بیشعور

آرسام_خوب خیلی بوی موهات خوبه...چه شامپویی میزنی..اصلا بوی

موهات آدمو مست میکنه

دلارام_آرسام بس کن دیگه

دیگه حرفی نزد ومن از پنجره به آدم ها خیره بودم

یکیشون خوشحال یکیشون ناراحت الان که پیش آرسامم خیلی خوشحالم

همونطور به بیرون خیره بودم که دست آرسام اومد رودستم دستش خیلی

گرم بود

آرسام_هنوز از من ناراحتی

سرمو برگردوندم وگفتم

دلارام_چرا باید ناراحت باشم
آرسام_بابت موضوع صبح
دلارام_نه من اون موضوع رو فراموش کردم
آرسام_خوشحالم که فراموش کردی اصلا حواسم نبود که دارم چیکار
میکنم...بخشید
دلارام_بخشیدمت دیگه بهش فکر نکن
آرسام_عاشقتم
دلارام_منم عاشقتم
تاکسی وایساد ومن و آرسام پیاده شدیم و آرسام کرایه رو حساب کرد...

تاکسی وایساد ومن و آرسام پیاده شدیم و آرسام کرایه رو حساب
کرد....

رفتیم تو فرودگاه ودوتا بلیط برای تهران گرفتیم

واز فرودگاه اومدیم بیرون
آرسام_خوب این آخرین روزیه که
اینجاییم چیکار کنیم

دلارام_نمیدونم بریم یه کم بگردیم
آرسام_باشه

شونه به شونه ی هم قدم بر میداشتیم

داشتیم راه میرفتیم که به آسام گفتم

دلارام_وایسا

آسام وایساد ومنو نگاه کرد وگفت

آسام_چی شده

دلارام_بریم از اون مغازه آلوچه بخریم

رد انگشتمو گرفت ورسید به یه سوپر مارکت

آسام_باشه بریم

با هم رفتیم تو سوپر مارکت

دوتا آلوچه چند تا لواشک ودوتا هم چیپس خریدیم وبعد از حساب

کردن پولش اومدیم بیرون

یه چیپس دادم به آسام وخودمم یه چیپس برداشتم وپلاستیک رو گذاشتم

تو کیفم

چیپس من تموم شد ولی چیپس آسام نصفش مونده بود

ااه شبیه دخترا میمونه

سه ساعته داره یه چیپس میخوره

پلاستیک خوراکی رو از تو کیفم در آوردم و یه آلوچه برداشتم آرسام هم که
گفت نمیخورم

یه کم از آلوچه رو خوردم ولی خیلی ترش بود بقیشو گذاشتم تو کیفم و با
آرسام پیاده روی میکردیم...

بقیشو گذاشتم تو کیفم و با آرسام پیاده روی میکردیم
بعده یک ساعت رفتیم

هتل وهر کدوممون رفتیم اتاق خودمون

وسایلم رو جمع کردم ولباس هامو هم عوض

کردم و خودمو انداختم رو تخت

ساعت ۱۵ بود خیلی گرسنم بود صدای شکمم هم در اومده بود

تلفنم رو برداشتم و به آرسام زنگ زدم

دلارام_الو سلام

آرسام_سلام خوبی...کاری داری

دلارام_آرسام من گرسنمه

آرسام_الان میرم غذا میخرم میام

دلارام_زود بخر بیا بای
آرسام_بای
تلفنم رو خاموش کردم
از رو تخت پاشدم و در کمد

رو باز کردم واز تو چمدون به تونیک سبزکمرنگ با شلوار سفید برداشتم
و پوشیدم ...اگه مثل اون روز لباس های باز بپوشم که.....

شالم رو هم سرم کردم وگوشیمو برداشتم و شروع کردم به خوندن رمان

دقیقا جای حساس رمان بود که در اتاق زده شد
پاشدم ورفتم در رو باز کردم

آرسام در حالی که دستش غذا بود اومد تو وگفت
آرسام_سلام
دلارام_سلام
در رو بستم و آرسام نشست رو تخت

غذا رو تو ظرف یک بار مصرفی که تو پلاستیک بود ریختم وقاشق وچنگال
آوردم و شروع کردیم به خوردن..

آوردم و شروع کردیم به خوردن...

آرسام چند ساعت پیشم موند و رفت

ساعت ۸ بود فردا ساعت ۹ پرواز داشتیم

رفتم رود تختم و گوشیمو هم برداشتم و باز شروع کردم به خواندن رمان

آخیش رمان رو تموم کردم

ساعتو نگاه کردم ساعت ۱ بود

قیافه شده بود این شکلی 😊?

گوشیمو گذاشتم رو پاتختی چشمامو بستم که سریع خوابم برد.....

با صدای گوشیم چشمامو باز کردم بدون اینکه ببینم کیه تماس رو وصل

کردم

دلارام_بله

آرسام_سلام صبح بخیر آماده ای دیگه

دلارام_نه خواب بودم

آرسام_دلارام زود حاضر شو

دوساعت دیگه پرواز داریم

دلارام_باشه خداحافظ

آرسام_خداحافظ

از رو تخت بلند شدم ورفتم تو دستشویی

اوادم بیرون وچمدونم رو از کمد برداشتم واز توش یه مانتو آبی با یه شلوار

سفید پوشیدم موهامم کامل

عقب بستم و شاله آییتم رو هم سرم کردم و چون از خواب بیدار شده بودم

وقیافم هم خیلی داغون بود

یه کم کرم ویه رژ لب صورتی زدم وچمدونم رو هم برداشتم ورفتم بیرون

آرسام جلوی در بود چمدونه من رو هم گرفت و با هم رفتیم بیرون کلید

هامون رو تحویل دادیم ورفتیم وسوار ماشین شدیم....

تو فرودگاه بودیم

رفتیم وسوار هواپیما شدیم

دوباره من پیش پنجره نشستم و آرسام هم کنارم

سرم گیج میرفت

آرسام یه نگاه به من انداخت وگفت

آرسام_حالت خوبه

دلارام_سرم گیج میره

سرمو گذاشت رو سینش وگفت

آرسام_چشماتو ببند وبخواب

سرمو تکون دادم وچشمامو بستم

حس آرامش داشتم کم کم چشمام گرم شد وخواهم برد

سرمو تکون دادم وچشمامو بستم

حس آرامش داشتم کم کم چشمام گرم شد وخواهم برد

با صدای آرسام بیدار شدم

لای چشمامو لاز کردم که دیدم

صورت آرسام کنار صورتمه کلا فاصله ی صورت هامون به اندازه ی یک

بند انگشت بود

تا چشم‌امو باز کردم رفت عقب وگفت
آرسام_پاشو الاناست که دیگه برسیم

پاشدم وشالمو درست کردم

هنوز خوابم میومد.....

بعد ۱۵ دقیقه هواپیما فرود اومد

پاشدیم وبا آرسام رفتیم بیرون چمدون هامون رو تحویل گرفتیم
ویه تاکسی گرفتیم وسوار شدیم ورفتیم به سمت خونه.....

از تاکسی پیاده شدیم آرسام پول تاکسی رو حساب کرد وتاکسی رفت

جلوی در خونه بودیم

دلارام_آرسام اول تو برو بعد از نیم ساعت منم میام

آرسام_خوب چه فرقی داره دوتامون با هم میریم

با کفه دستم زدم رو پیشونیم وگفتم

دلارام_آرسام دیوونه شدی خوب با هم بریم که میفهمن که پیش هم بودیم

آرسام_آره راست میگیا

آرسام اول در زد منم رفتم وپشت یه ماشین قایم شدم

یه کم اونجا موندم

و منم رفتم و در زدم

خاتون در رو باز کرد تا منو دید ب**خ*لم کرد وگفت

خاتون_کجا بودی دخترم

دلارام_سلام خاتون.....بریم تو تا تعریف کنم

رفتم تو و خاتون در رو بست و همراه هم رفتیم تو

تو سالن سعید و مش رحیم نشسته بودن رو مبل و آرسام هم نشسته بود

مش رحیم_سلام دخترم کجا بودی میدونی چقدر نگرانت شدیم.....

مش رحیم_سلام دخترم کجا بودی میدونی چقدر نگرانت شدیم

دلارام_سلام ببخشید که بدونه خبر دادن به شما رفتم پلی یه

مشکلی پیش اومده بود

خاتون_چه مشکلی

دلارام_همون روزکه رفتم جلوی در پسر عموم اومده بود دنبالم که بریم

اصفهان....چون حال

مادر بزرگم بد شده بود به خاطر همین بدون اطلاع رفتم

خاتون_ الان حال مادر بزرگت خوبه

دلارام_ آره خوبه

خاتون_ خدارو شکر

بعد رو کرد به آرسام وگفت تو کجا بودی

آرسام نگاهش کرد وگفت

آرسام_ منم با دوستام رفته بودم شمال

خاتون_ عجیبه ..دو تاتون بدونه خبر رفتین... حالا هم برین استراحت کنین

چمدونمو برداشتم ورفتم بالا تو اتاقم

چمدون رو گذاشتم رو تخت ورفتم تو دستشویی

چند مشت آب سرد به صورتم زدم وحوله رو برداشتم وهمونطور که داشتم

صورتمو خشک میکردم رفتم بیرون

بعد از خشک کردن صورتم حوله رو گذاشتم رو تخت که دیدم سعید تو
چارچوب در دست به سینه وایساده بود

اومد تو ودر رو بست

سعید_ فکر کردی داستانه مسخرتو

باور میکنم... شاید خاتون و مش رحیم اون دا ستان م مسخرتو باور کنن ولی
من باور نمیکنم

دلارام_ ولی من راست گفتم

که حال مادر بزرگم بد شده بود

سعید_ این چرت و پرت ها تو

تحویل من نده عجیب نیست که باهم تویه روز میرین مسافرت و با عم تو
یه روز بر میگردین... تو

که از آرسام بدت میومد حالا باهاش میری مسافرت

دلارام_ کی گفته من با آرسام رفتم مسافرت

سعید_ هه اولاً میگفتی آقا الان بهش میگی آرسام... چقدر خرجت کرده
که....

بقیه ی حرفشو با سیلی ای که بهش زدم نگفت

دستشو گذاشت رو صورتش.....

دستشو گذاشت رو صورتش جایی که سیلی زده بودم وگفت

سعید_ حرفه حق تلخه....پیشه ما جوری رفتار میکنی که انگار از
آرسام بدت میاد ولی باهاش مسافرت میری....اما دلتو خوش نکن یه روز
میشی جزو کسانی که آرسام حتی بهت نگاه هم

نمیندازه....ازت استفاده میکنه....فکر کردی آرسام با هات ازدواج
میکنه...نه خانومی وقتی
استفاده شو کرد مثله یه دستمال پرتت میکنه کنار اونوقته که باید به پاش
بیوفتی اون زندگیتو نابود میکنه

همچین آدم هایی اصلا عاشق نمیشن همه حسشون به دختراه*و*سه

از من گفتن بود دلتو به این مهربونیاش خوش نکن

بزار ببینیم اون وقتی که ازت استفاده کرد بازم رفتارش باهات همینطور

میمونه

از اتاق رفت بیرون و من با دنیایی خیال و فکر همونجا موندم

هنوز همونجا بودم که در باز شد

سرمو بلند کردم و به آرسامی که تو چارچوب در بود نگاهمو دوختم

اومد جلو و گفت

آرسام_این سعید اینجا چیکار داشت...کاری که باهات نداشت

دلارام_نه

آرسام_چی میگفت

هر چی که سعید گفته بود رو بهش گفتم

آرسام_تو که این حرف ها رو باور نکردی

تو که این حرف ها رو باور نکردی

دلارام_نه باور نکردم

آرسام_دلارام من از ته قل*ب*م

عاشقت شدم حرف های سعید هم واقعی نیست

دلارام_میدونم

پس من میرم خداحافظ

دلارام_خداحافظ

اومد جلو و دستاشو گذاشت کناره صورتم و صورتشو آورد جلو و ل*ب*ش*و

گذاشت رو پیشونیم و طولانی ب*و*سید و خواست بره عقب که در باز شد

خاتون بود

با دیدن آرسام گفت

خاتون_داشتی چیکار میکردی

آرسام_هیچی

خاتون_خودم دیدم که چیکار کردی

آرسام_راستش خاتون میخواستم بهت بگم ولی....

خاتون_ای شیطونا پس این چند روز که نبودین پیش هم بودین

آرسام_خاتون تو که ناراحت نشدی میخواستم بهت بگم ولی

خاتون_نه پسرم تو مثله پسره نداشتمی خوشحالم که پسرم داره ازدواج میکنه

راستش او مدم بگم آرام زنگ زد وگفت فردا داره میاد

آرسام_واقعا

خاتون_آره پسرم

آرسام_ولی اون که بهم گفت یکماه دیگه میاد

خاتون_والا نمیدونم به من که گفت فردا میاد

آرسام_من میرم بهش زنگ بزنم ببینم

آرسام از اتاق رفت بیرون

آرسام از اتاق رفت بیرون

خاتون اومد پیشم روتخت نشست

خاتون_چرا بهم نگفتی

دلارام_خودمم تازه فهمیدم

خاتون_این چند روز کجا بودین

دلارام_راستش خاتون نمیخوام نگرانت کنم ولی...

خاتون_چیشده بگو

دلارام_اون روز که رفتم جلوی در یه دستمال گذاشتن جلوی دهنم

وبیهوش شدم و وقتی چشمامو باز کردم دیدم یه جایی بودم که کسی رو

نمیشناختم

دستشو گذاشت رو قل*ب*ش وگفت

خاتون_بعدش چی شد

بعد آرسام او مد و نجاتم داد و من و آرسام هم رفتیم کیش

پاشدم و چمدونم رو آوردم و از توش کادوهایی رو که خریده بودیم رو دادم
به خاتون

دلارام_این برای شما و این دو تا هم برای من و آقا سعید

خاتون_دستت درد نکنه دخترم زحمت کشیدی

دلارام_خواهش میکنم....زحمت نبود

از رو تخت پاشد و گفت

خاتون_من میرم تو هم یکم

استراحت کن دلارام_باشه

خاتون رفت و من هم رو تخت دراز کشیدم

دوباره در باز شد

آرسام بود

آرسام_چی شد

دلارام_همه چی رو گفتم
آرسام_آخیییش الان خاتون هم میدونه

دلارام_خوب برو بیرون میخوام استراحت کنم

آرسام_باشه
رفت بیرون و در رو هم بست
چشمامو بستم و طولی نکشید که به خواب رفتم.....

با حس نوازش صورتم چشمامو باز کرد.....

که آرسام رو دیدم که دستش رو صورتم بود پاشدم و نشستم

آرسام_بلند شو خاتون میخواست بیاد صدات کنه ولی خودم او مدم....

آرسام_بلند شو خاتون میخواست بیاد صدات کنه ولی خودم او مدم پا شو
بریم غذا بخوریم

دلارام_باشه برو خودم میام
از رو تخت پاشد ورفت

منم یه سارافون آبی کمرنگ ویه زیر سارافونی سفید با شلوار مشکی پوشیدم
شاله سفیدم سرم کردم ورفتم پایین

همه سرمیز بودن عجیب بود چون
فقط آرسام رو این میز غذا میخورد وبقیه باید تو آشپزخونه غذا میخوردن

رفتم ونشستم پشت میز وهر کدوممون شروع کردیم به خوردن غذا

داشتم غذا میخوردم که

آرسام گفت

آرسام_میخوام به چیزی بگم

همه سرشون رو بلند کردن به آرسام خیره شدم تا ببینم چی میگه

آرسام_راستش همونطور که

میدونین من پدر و مادرمو از دست دادم فقط خواهرم و مش رحیم و خاتون

رو دارم

من عاشق یه دختری شدم و چون پدر و مادری ندارم که باهام بیان

خواستگاری اگه میشه

مش رحیم و خاتون شما به عنوان پدر و مادرم بیان خواستگاری

مش رحیم_پسرم این دختری کیه... ما میشناسیمش

آرسام_آره شما میناسینش...اون دختر دلارامه...
به وضوح مشت شدن دسته سعید رو دیدم

از گونه هام حرارت میزد بیرون
سنگینه نگاهه همه رو حس میکردم

مش رحیم آرسام رو ب*غ*ل کرد و تبریک گفت

خاتون_دخترم بشین غذا تو بخور تا من برم به خانوادت خبر بدم
سر مو انداختم پایین

خاتون رفت وبعد ۱۵ دقیقه اومد
خاتون_برایه سه شبه قراره خواستگاری گذاشتیم
دلارام پدر و مادرت ازت

بودن

گفتن چرا دلارام به ما نگفته منم بهشون گفتم که خودم هم همین الان

فهمیدم

خاتون_واای عرو سیه خیلی کار داریم باید.. آر سام عرو سی تو تالار باشه

خوبه یا تو باغ

آرسام_باغ بهتره

خاتون_آره باغ بهتره

واای باید یه عالمه مهمون دعوت کنیم

آرسام_خاتون هول نشو

خاتون_دسته خودم نیست خیلی هول شدم

آرسام_حالا غذاتون رو بخورین
دیگه کسی حرف نزد و شروع کردیم به خوردن غذا.....

میز رو جمع کردیم و من خودم ظرف ها رو شستم و پنج تا قهوه درست کردم
و بردم تو سالن.....

بعد از خوردن قهوه هم هر کسی رفت تو اتاقه خودش
منم رفتم تو اتاقم
از تو کیفم هندزفری مو در آوردم و یه آهنگ پلی کرد و رو تخت دراز کشیدم

بعد از چند دقیقه با حس اینکه تخت بالا و پایین شد هندزفری مو در آوردم

و دیدم سعید نشسته رو تخت
سعید_من یه عذر خواهی بهت بدهکارم

دلارام_بابت چی؟؟؟

سعید_من واقعا عاشقتم ولی تو با من خوشبخت نمیشی چون منو دوست
نداری آرزو میکنم که با آرسام خوشبخت بشی

از این به بعد من مثله یه برادر ازت حمایت میکنم
از این به بعد تو مثله خواهره نداشتمی

بابت هر توهینی که به تو و آرسام کردم عذر میخوام عشق چشمامو کور کرده
بود.....الان میفهمم که خوشبختیه تو فقط در کناره آرسامه
دلارام_من بخشیدمت

سعید_خوشحالم که متو بخشیدی

از این به بعد آگه آرسام اذیتت کرد به خودم بگو یادت نره که تو از الان یه
داداش داری که مثله کوه پشتته....

دلارام_باشه داداشی

سعید_خوب من میرم خداحافظ

دلارام_خداحافظ

از اتاق رفت بیرون ومن هم دوباره رو تخت دراز کشیدم وهندزفری هامو
گذاشتم تو گوشم

ورمان هم داشتم میخوندم

دیگه چشمم درد گرفته بود انقدر رمان خونده بودم

هندزفری هامو از گوشم در آوردم وگذاشتم کنارم ساعت ۲ بود

گوشیمم خاموش کردم وچشمامو هم بستم کم کم چشمام گرم شد وبه خواب رفتم

گوشیمم خاموش کردم وچشمامو بستم کم کم چشمام گرم شد وبه خواب رفتم

با صدای گوشیم چشمامو باز کردم هنوز خوابم میومد گوشیمو

برداشتم وبا صدای خواب آلود جواب دادم
دلارام_الو

مامانم_سلام
با صدای مامانم بلند شدم و نشستم
دلارام_سلام مامان خوبی

مامان_ تو چرا به ما نگفتی قراره بیان خواستگاری

دلارام_ خاتون مگه بهتون نگفت

مامان_ اون فرق داره باید خودت میگفتی.... حالا هم پاشو بیا اینجا

دلارام_ باشه بعد از ظهر میام

مامان_ زود بیا خداحافظ

دلارام_ باشه زود میام.. خداحافظ

تلفن رو خاموش کردم و پاشدم و لباس هام رو عوض کردم و موهامم بستم

ورفتم

دستشویی.....

صورتتم شستم و اوادم بیرون

از اتاقم اوادم بیرون و بدون اینکه در اتاقه آرسام رو بزخم رفتم تو

خواب بود آروم آروم رفتم جلو
طره ای از موهامو گرفتم طرف بینیش

بینیش رو جمع کرد
چند بار این کار رو تکرار کردم خواستم دوباره این کار رو انجام بدم که
پاشد

آرسام_چرا همش اذیتم میکنی
دلارام_خیلی حال میده وفی اذیت میکنم

آرسام_که حال میده آره

دلارام_آره حال می‌ده
از رو تخت پاشد وگفت

آرسام_وایسا الان یه کاری میکنم که دیگه فکره شیطونی به سرت نزنه

دلارام_مثلا چیکار میکنی
وایساد و دستمو گرفت و پرتم کرد رو تخت.....

وایساد و دستمو گرفت و پرتم کرد رو تخت

و شروع کرد به قلقلک دادنم
بلند بلند میخندیدم و میگفتم که بس کنه

دلارام_ب...سه...دی...گه
آرسام دیگه قلقلکم نداد وگفت
آرسام_خب چیکار داشتی

دلارام_مامانم زنگ زد وگفت برم خونمون

میشه برم
آرسام_آره برو...

پاشدم ورفتم جلو وگونه اش رو ب*و*سیدم وگفتم
دلارام_مرسی

اووه تازه فهمیدم چیکار کردم
زود از اتاق رفتم بیرون

ولباس هامو عوض کردم واز اتاقم او مدم بیرون وبا همه خدا حافظی کردم
وسوار ماشین شدم ورفتم به طرف خونمون

از ماشین پیاده شدم وبه راننده گفتم که بره

رفتم طرف در ودر زدم بعد چند دقیقه در باز شد

ومامانم او مد بیرون

رفتم تو ب*غ*لش

دلارام_سلام

مامان_سلام دخترم بیا تو

از ب*غ*لش او مدم بیرون وبا هم رفتیم.....

ماتمو در آوردم و نشستم رو مبل شالمم در آوردم

مامانم با یه سینی اومد
توش دوتا آب پرتقال بود
گذاشت رو میز وگفت

مامان_خوب حتما باید بهت زنگ بزنم که بیای
دلارام_مامان من که هر روز نمیتونم پیام....

مامان_خوب شب اینجا بمون فردا هم که میخوان بیان خواستگاری پس
شب حتما باید بمونی

دلارام_اگه تونستم میمونم....

@

دلارام_اگه تونستم میمونم ..
یکم با مامانم حرف زدیم که

گوشیم زنگ خورد
از تو کیفم برداشتمش

آرسام بود
دلارام_مامان من میرم تو اتاقم
مامان_باشه برو

رفتم تو اتاقم و تماس رو وصل کردم و نشستم رو تخت

آرسام_سلام....رسیدی
دلارام_سلام آره رسیدم

دلارام_آرسام یه چیزی بگم
آرسام_بگو

دلارام_من شب اینجا میمونم

آرسام_چرا

دلارام_مامانم گفت که بمونم.....میشه بمونم

آرسام_باشه بمون.....

دلارام_مرسی...خداحافظ

آرسام_خداحافظ

گوشیمو قطع کردم ورو تخت خوابیدم

سرم یه کم درد میکرد

پاشدم ویه قرص مسکن از تو کیفم آوردم وگذاشتم رو تخت واز اتاقم رفتم

بیرون رفتم تو آشپزخونه

یه لیوان آب برداشتم و خواستم برم بالا که ماماتم گفت

مامان_کاری داری دلارام

دلارام_نه مامان سرم درد میکرد اومدم آب بردارم

مامان_خیلی سرت درد میکنه

دلارام_نه بخوابم حالم خوب میشه

مامان_باشه برو استراحت کن

رفتم بالا و قرص رو برداشتم و همراه با آب خوردم و رو تخت دراز کشیدم

وسعی کردم

تا بخوابم ولی سرم خیلی درد میکرد.....

تا بخوابم ولی سرم خیلی درد میکرد

یه قرص خواب هم خوردم که چشمم گرم شد و دیگه هیچی نفهمیدم.....

با سر درد چشمامو باز کردم هنوز سرم درد میکرد امروز هم باید میرفتم
خرید

چون شب مراسم خواستگاریه
از رو تخت پاشدم ولباسامو عوض کردم ورفتم تو دستشویی وصورتمو
شستم واز اتاقم خارج شدم....

از پله ها رفتم پایین کسی خونه نبود
دیروز بابام رو هم ندیدم
دلارام_مامان.....بابا

هر چقدر صدایشون زدم کسی جواب نداد

رفتم تو آشپزخونه خواستم در یخچال رو باز کنم که باد داشتی که روی
یخچال بود توجهم رو جلب کرد

مامان_دخترم ما میریم خرید دوسه ساعت دیگه بر میگردیم صبحونه تو
کامل بخور

نامه رو گذاشتم رو میز واز یخچال پنیر رو در آوردم ویه لقمه نون

و پنیر درست کردم...همونطور که لقمه تو دستم بود سماور رو روشن کردم
ونشستم پشت میز چند تا لقمه ی دیگه خوردم که سیر شدم

پنیر رو گذاشتم تو یخچال و چایی رو هم دم کردم واز آشپزخونه اومدم بیرون ورفتم تو سالن ورومبل نشستم..

وتی وی رو روشن کردم اااه هیچ فیلمه قشنگی نبود
بیخیال تی وی دیدن شدم وتی وی رو خاموش کردم ورفتم تو اتاقم
چون همه ی لباس ومانتو هامو

برده بودم خونه ی آرسام فقط یه مانتو اینجا داشتم یه مانتو هم داشتم که
دیروز پوشیدم واومدم اینجا ولی دوباره اونو پوشیدم
یه مانتو داشتم که مشکی بود خیلی کوتاه بود اونو پوشیدم با یه شلوار

جین شال مشکیمم سرم کردم ورژ وکرم زدم واز اتاقم رفتم بیرون کفش
مشکیمم پام کردم واز خونه خارج شدم
تا مرکز خرید زیاد راه نبود به خاطر همین تصمیم گرفتم پیاده برم....

بلاخره رسیدم رفتم تو مرکز خرید داشتم مغازه ها رو نگاه میکردم که یه کت
ودامن توجهم رو جلب کرد
یه کت ودامن نقره ای قشنگ بود

رفتم تو مغازه تا پروو کنم به فروشنده گفتم تا لباس رو بپاره.....

به فروشنده گفتم تا لباس رو بپاره لباس رو آورد رفتم تا پروو کنم
خیلی قشنگ بود

لباسمو عوض کردم واز اتاق پروو اومدم بیرون

پول لباس رو دادم واز مغازه خارج شدم

از مرکز خرید اوادم بیرون داشتم به طرف خونه میرفتم که صدای گوشیم
در اومد

گوشیمو از جیبم در دلارام_آرسام گیرنده

آرسام_هه گیرندم که دوباره همچین مانتوهایی بپوشی

دلارام_بیا بریم تو

آرسام_باشه بریم

در رو باز کردم و رفتیم تو

آرسام نشست رو مبل

رفتم تو آشپزخونه واز تو یخچال میوه در آوردم

چاقو و ظرف هم بردم و گذاشتم رو میز

داشتیم میوه میخوردیم که زنگ در به صدا در اومد رفتم ودر رو باز کردم

مامان و بابام بودن

مامان_سلام...دلارام چرا مانتو پوشیدی جایی میخوای بری

دلارام_نه مامان رفتم خرید....بعد آرسام رو هم دیدم الان آرسام تو

خونست

بابا_سلام

دلارام_سلام

در رو بستیم و رفتیم تو دوتا شون با آرسام احوال پرسیدیم و نشستن رو

مبل.....

آرسام بود
دلارام-الوسلام

آرسام_سلام خوبی... بیا بیرون
دلارام_من خونمون نیستم اومدم خرید

آرسام_آدرس بده پیام دنبالت
دلارام_نه نمیخواه نزدیک خونم خودم میام

آرسام_باشه منتظرتم
یه تاکسی گرفتم ورفتم به طرف خونه....

از تاکسی پیاده شدم و پول رو حساب کردم آرسام جلوی در خونمون بود و به
ماشینش تکیه داده بود
رفتم طرفش

دلارام_سلام

آرسام_سلام

یه نگاه از سر تا پام انداخت وگفت

آرسام_با همین مانتو رفتی

دلارام_آره دیگه

آرسام_از دسته تو اصلا نمیپوشیدی که بهتر بود خیلی کوتاهه...

دلارام_آرسام گیر نده

آرسام_هه گیر ندَم که دوباره همچین مانتوهایی بپوشی

دلارام_بیا بریم تو

آرسام_باشه بریم

در رو باز کردم ورفتیم تو

آرسام نشست رو مبل

رفتم تو آشپزخونه واز تو یخچال میوه در آوردم

چاقو و ظرف هم بردم و گذاشتم رو میز
داشتیم میوه میخوردیم که زنگ در به صدا در اومد رفتیم و در رو باز کردم

مامان و بابام بودن
مامان_سلام... دلارام چرا مانتو پوشیدی جایی میخوای بری
دلارام_ نه مامان رفتیم خرید.....بعد آرسام رو هم دیدم الان آرسام تو
خونست

بابا_سلام
دلارام_سلام
در رو بستیم و رفتیم تو دوتا شون با آرسام احوال پرسیدیم و نشستن رو
مبل.....

ونشستن رو مبل
یکم حرف زدیم و آرسام پاشد

بابا_کجا پسر

آرسام_دیگه میرم خداحافظ

بابا_بشین پسر

آرسام_عموجان دیرم شده ایشالله دفعه ی بعد مزاحمتون میشم

بابا_این چه حرفیه پسر

با آرسام تا جلوی در رفتیم

آرسام_خداحافظ

دلارام_خداحافظ

گونم رو ب*و*سید ورفت....

منم رفتم بالا

ساعتبود

ساعت قرار بود بیان خواستگاری

رفتم تو سالن ظرف ها رو جمع کردم وشستم

میخواستم برم تو اتاقم که بابام صدام زد

بابا_دلارام

دلارام_بله

بابا_بیا بشین

رفتم ورو مبل روبه روشن نشستم

بابا_تو آرسام رو دوست داری

خجالت کشیدم و سرمو انداختم پایین

بابا_پس دو سش داری....نمیخوام دخالت کنم ولی آگه واقعا دو سش داری

وفکر میکنی پیشش

خوشبختی من مخالفتی ندارم...

مامان_منم مخالفتی ندارم

دلارام_من میرم تو اتاقم

مامان_باشه برو

رفتم تو اتاقم

شالم رو در آوردم ونشستم جلوی میز آرایشم موهامو شونه زدم
بعد از اینکه موهام رو شونه زدم محکم بستمشون

ومانتوم رو هم در آوردم....

ومانتوم رو هم در آوردم

ساعت ۵ بود

نشستم رو تخت و گوشیمو هم برداشتم وزنگ زدم به رها

دلارام_الو سلام

رها_سلام...دلارام بینمت میکشمت

دلارام_چرا!!

رها_قبلا ها هر روز بهم زنگ میزدی ولی الان دوهفته یکبار بهم زنگ میزنی

دلارام_خوب ببخشید دیگه هر روز باهات حرف میزنم

رها_خوب حالا چیکار داشتی زنگ زدی

دلارام_حوصلم سر رفته بود

رها_الان خونه ی آرسامی

دلارام_نه خونه ی خودمونم

رها_مگه الان نباید خونه ی آرسام باشی

دلارام_شب مراسم خواستگاریه

رها_حالا این داماد کدوم دیوونه ایه که میخواد بیاد خواستگاریه تو

دلارام_آرسام

رها_چی؟؟؟دلارام توهم زدیا

دلارام_چرا

رها_مطمئنی آرسام میخواد بیاد

دلارام_آره

رها_خوب مبارکه

دلارام_مرسی

یکم دیگه با رها حرف زدم وبعد تلفنم رو قطع کردم

ساعت ۶ بود

کت ودامنی که خریده بودم رو گذاشتم رو تخت و حوله ام رو برداشتم
ورفتم تو حموم....
حوله ام رو برداشتم و رفتم تو حموم.....

از حموم اوادم بیرون حوله رو دور خودم پیچیدم و به حوله ی کوچیک تر
هم دور موهام پیچیدم

لباس هام رو پوشیدم و رفتم ورو صندلی میز آرایشم نشستم یه کم کرم زدم
یه رژ صورتی هم زدم

ویکم ریمل هم زدم و پاشدم
ساعت ۷:۱۵ بود موهامم خشک کردم و شونه زدم بستمشون و یه کمیش رو
هم کج ریختم تو صورتم

شاله مشکی رو هم سرم کردم و کفش مشکیمم پام کردم و از اتاق رفتم بیرون

مامان و بابام تو سالن بودن
همه چی هم آماده بود شیرینی و میوه رو میز بود

از پله ها که پایین اومدم زنگ در به صدا در اومد
رفتم تو آشپزخونه

بعد ۱۵ دقیقه با سینی چای رفتم بیرون

اول به بزرگ ترها چای دادم و بعد به آرسام یه دختر هم اونجا بود
فکر کنم خواهر آرسام بود
یکم حرف زدن و مش رجب روبه بابام گفت

مش رحیم_اگه اجازه بدین این دو تا جوون برن حرف بززن

بابا_دلارام آرسام جان رو به اتاقت راهنمایی کن

پاشدیم وباهم از پله ها رفتیم بالا
در اتاقم رو باز کردم واول خودم رفتم تو بعد آرسام اومد تو
در رو بستم آرسام نشست رو تخت منم نشستم رو صندلی ای که تو اتاقم
بود.....

منم نشستم رو صندلی که تو اتاقم بود

آرسام_واای باورم نمیشه دیگه مال خودم میشی

دلارام_کی گفته بهت جواب مثبت میدم

آرسام_دلارام اذیت نکن دیگه

دلارام_من قصد ازدواج ندارم

آرسام_که قصد ازدواج نداری

دلارام_آره قصد ازدواج ندارم

اومد پیشم وگفت

آرسام_بگو الکی گفتم

دلارام_نه راست گفتم

آرسام_ااا پس راست گفتی

دلارام_آره راست گفتم

دستم گرفت وبلندم کرد

دلارام_چیکار میکنی

میخواستم بابت این شوخیت تنبیهت کنم ولی الان فعلا بریم پایین

از اتاقم رفتیم بیرون

از پله ها داشتیم میومدیم پایین

خاتون گفت

خاتون_چی شد....دهنمون رو شیرین کنیم

سرمو انداختم پایین

خاتون_پس دهنمون رو شیرین کنیم

همه دست زدن و من رفتم و نشستم یه صیغه ی محرمیت هم بینمون خوندن

و بعد چند ساعت رفتن

قرار شد فردا با آرسام بریم آزمایش بدیم

به خاطر همین خدا حافظی کردم و رفتم طبقه ی بالا تو اتاقم

ساعت ۱۱ بود

لباس هامو عوض کردم و رفتم زیر پتو و چشممامو بستم و سریع خوابم

برد.....

با صدای آلام گوشیم چشممامو باز کردم

پاشدم و دست و صورتمو شستم همون مانتویی که وقتی که وقتی از خونه ی

آرسام پوشیدم و او مدم رو پوشیدم

و شلوار مشکی و شال آبیتم سرم کردم یه رژ صورتی هم زدم و کیفم و گوشیم

رو هم برداشتم و رفتم بیرون

همونطور که داشتم میرفتم بیرون

آستین های مانتوم رو هم کمی دادم بالا

با مامان و بابا خدا حافظی کردم و از خونه خارج شدم

به آرسام هم زنگ زدم که گفت ۵ دقیقه دیگه میرسه

بعد از چند دقیقه اومد سوار ماشین شدم و حرکت کرد

آرسام_سلام

دلارام_سلام

آرسام_از سوزن که نمیترسی

سرمو نکون دادم و گفتم میتروسم

خندید وگفت

آرسام_ ترس نداره که

دلارام_ خوب من میترسم

دیگه تا رسیدن به مقصد حرفی نزدیم

از ماشین پیاده شدیم ورفتم تو یکم منتظر موندیم تا نوبتمون بشه.....

بلاخره نوبتمون شد رفتیم تو تا تیزی سوزن رو دیدم دست آرسام رو گرفتم

این کارم باعث شد که هم آرسام وهم پرستار بخندن

بلاخره سوزن رو زد

بعد از من آرسام هم زد واومدیم بیرون

آرسام_ خوب بیایم

دلارام_ کجا

آرسام_ سوال نپرس فقط بیا

دلارام_ باشه

سوار ماشین شدیم وآرسام یکم تند میروند اصلا هم نمیگفت کجا میریم

بلاخره ماشین وایساد

ماشین رو پارک کرد ودستمو گرفت ورفتم تو

ااااا من جگر دوست ندارم

آرسام گفت دو تا سیخ جگر بیارن

بعد از اینکه جگر رو آوردن گفت

آرسام_ باید همش رو بخوری

دلارام_من دوست ندارم
آرسام_همش رو میخوری
ویه لقمه گرفت و داد دستم....

ویه لقمه گرفت و داد دستم
لقمه رو گرفتم و خوردم
نمیتونستم زیاد بخورم بدم میومد
دلارام_آرسام نمیتونم الان بالا میارم
آرسام_فقط یه لقمه بخور دیگه نخور پس
سرمو نکون دادم
آرسام یه لقمه ی دیگه داد دستم
وگرفتم و خوردم

بعد از تموم شدنش آرسام پاشد
دلارام_تو چرا نمیخوری من دوست ندارم ولی تو بشین بخور
آرسام_به خاطر تو اومدیم اینجا من زیاد گشتم نیست
آرسام پول غذا ها رو حساب واومدیم بیرون
دلارام_میشه یه چیزی بگم
آرسام_بگو ببینم
دلارام_میشه تا روز عروسیمون خونه ی خودمون بمونم
آرسام_نمیشه که من دلم برات تنگ میشه

دلارام_بمونم دیگه قول میدم هر روز بهت زنگ بزنم وباهم بریم بیرون

دلارام_مرسیخوب منو برسون خونمون

آرسام_نمیشه بیشتر بمونی

دلارام_نه خوابم میاد صبح زود بیدار شدم

آرسام_باشه

سوار ماشین آرسام شدیم ورفتم به طرف خونه ی ما.....

از ماشین پیاده شدم و خداحافظی کردم آرسام رفت

منم کلیدمو از تو کیفم در آوردم ودر رو باز کردم ورفتم تو

مامان وبابام تو سالن بودن

مامان وبابا تا منو دیدن بلندشدن

دلارام_مامان من تا روز عروسی اینجا میمونم

مامان_واقعا

دلارام_آره

مامان من میرم تو اتاقم خوابم میاد

بابا_باشه برو

رفتم تو اتاقم وشالم رو از سرم در آوردم وبدونه اینکه لباس هامو عوض کنم

خودمو انداختم رو تخت

وپتو رو هم رو خودم کشیدم وچشمامو بستم وسررریع خوابم برد.....

وسررررررررر خوابم برد.....

چشمام رو باز کردم و تو جام نیم خیز شدم ساعتو نگاه کردم

اوووه ساعت ۱۳ بود از تخت او مدم پایین

دست و صورتمو شستم ولباس هام رو هم عوض کردم ورفتم پایین.....

□♥□♥□ یک ماه بعد □♥□♥

با تکون های دستی چشمامو باز کردم

که رها رو دیدم

رها_بالا مثلا امروز روزه عروسیته ها

با شنیدن اسم عروسی سریع از جام پاشدم

رها_اوهو چقدر هولی دختر

ساعت ۸ بود ساعت ۹ وقت آرایشگاه داشتم

دست صورتمو شستم ولباس هامو عوض کردم و با رها رفتیم بیرون با مامان

وبابام هم خداحافظی کردیم ورفتم سوار ماشین آرسام شدیم

سلام دادیم ودیگه حرفی هم نزدیم

رسیدیم به آرایشگاه

رها رفت تو ومن هنوز تو ماشین بودم

آرسام_هر وقت تموم شد بگو پیام دنبالت

دلارام_باشه

پیشونیم رو ب*و*سید وپیاده شدم وخداحافظی کردم

رفتم تو آرایشگاه.....

نشستم رو صندلی و آرایشگر شروع کرد به درست کردن موهام و آرایش
کردنم.....

بعد سه چهار ساعت نشستن بلاخره کارش تموم شد
آرایشگر_مثل ماه شدی دخترم.....

آرایشگر_مثل ماه شدی دخترم
پاشدم و خواستم خودمو تو آئینه ببینم که نداشت وگفت اول باید لباسمو
پوشم

رفتم تو یه اتاق و لباسم رو هم عوض کردم
رها هم خیلی با اون لباس سبز خوشگل شده بود
لباسم مثل پرنسس ها بود دکلمه بود واز کمر به پایین پف کرده بود
رفتم جلوی آئینه

وااای خدا این منم خیلی قشنگ شده بودم
پلک هام با اون سایه ی سبز و آبی و لب هام با اون رژ لب قرمز آتشین خیلی
ناز شده بودم

رها_واای دلارام خیلی ناز شدی
دلارام_تو که خوشگل تر شدی
گوشیمو برداشتم و به آرسام زنگ زدم وگفتم که بیاد
بعد نیم ساعت آرایشگر گفت که داماد پایین منتظره
شنلم رو انداختم رو سرم

آرسام اومد تو

وگل رو داد دستم و شنلم رو کنار زد و پیشونیم رو ب*و*سید

با این کارش همه دست زدن

با آرسام رفتیم بیرون بازوی آرسام رو گرفتم آرسام در ماشین رو باز کرد اول

من سوار شدم و بعد در رو بست و خودش هم سوار ماشین شد و راه افتادیم

به سمت آتلیه

و اای این عکساره همش ژست های مسخره میداد

یکیش که من نشسته بودم رو مبل و آرسام هم روم خم شده بود

یکیش هم که دست آرسام تو گودی کمرم بود و لب هاشو برده بود نزدیک

گوشم

بلاخره تموم شد و سوار ماشین شدیم و رفتیم.....

رسیدیم به محل عقد از ماشین پیاده شدیم و رفتیم تو همه بودن رفتیم به

طرف جایگاهمون

ونشستیم

عاقده شروع کرد به خوندن

دلارام راد آیا وکیلیم شما رابه عقد دائم آرسام پناهی دریاورم

رها گفت

رها_عروس رفته گل بچینه

برای بار دوم میپرسم

دلارام راد آیا وکیلیم شما را به عقد دائم آرسام پناهی دریاورم

این بار آرام گفت

آرام_عروس رفته گلاب بیاره

برای بار سوم میپرسم

دلارام راد آیا وکیلیم شما را به عقد دائم آرسام پناهی در بیاورم

رها_عروس زیر لفظی میخواند

خاتون یه گردنبند انداخت گردنم و پیشونیم رو ب*و*سید

ورفت همه به من نگاه میکردن تا ببینن جوابم چیه

ورفت همه به من نگاه میکردن تا ببینن جوابم چیه

دلارام_با اجازه ی پدر و مادر بله

همه دست زدن

رها ظرف غسل رو آورد وگرفت طرفمون

اول آرسام دستشوزد تو ظرف غسل و غسل رو گذاشت تو دهنم

دستشو گاز گرفتم که با چشماش برام خط و نشون کشید

منم با ترس دستموزدم تو ظرف غسل وگرفتم طرفش ولی گاز نگرفت

کادوها رو دادن و بعد رفتیم و سوار ماشین شدیم و رفتیم طرف باغ

از ماشین پیاده شدیم

ورفتیم تو خیلی باغ قشنگ بود

همه دست میزدن

رفتیم و تو جایگاهمون نشستیم

آزاد رو دیدم که داره میاد طرفه ما
اومد جلو و تبریک گفت و بعد اومد پیشم وگفت
آزاد_یه چیزی بگم نه نمیگی
دلارام_بگو بینم
انگشت اشارش رو به یه طرف گرفت وگفت
آزاد_اون دختره ازدواج کرده
رد انگشتشو گرفتم ورسیدم به رها
دلارام_نه... چطور
آزاد_میتونی مارو باهم آشنا کنی
دلارام_چرا
آزاد_من...من ازش خوشم اومده
دلارام_آزاد تو همین الان دیدیش چطوری ازش خوشت اومده
آزاد_دلارام جونہ من قبول کن
دلارام_باشه بهش میگم
آزاد_مرسی
اینو گفت ورفت
آرسام گفت
آرسام_چی میگفت بهت
دلارام_گفت که با رها آشناس کنم.....
آرسام_بهم میانا
دلارام_آره دوتاشون بهم میان

رها هم داشت میومد طرفه ما
آرسام _چقدر حلال زادست همین الان داشتیم درموردش حرف میزدیم که
اوامد
رها اوامد وبه آرسام سلام داد ومن رو هم ب*غ*ل کرد وگفت
رها_ایشالله به پای هم پیر بشین
دلارام_ممنون
یه آهنگ خیلی قشنگ گذاشته بودن آرسام گفت
آرسام_بریم بر*ق*صیم
دلارام_بریم
دستمو گرفت وبلند شدیم ورفتیم
آرسام دوتا دستشو گذاشته بود پشت کمرم ومن هم دستامو گذاشته بودم رو
شونه اش
همزمان باهم میر*ق*صیدیم وبه چشمای هم خیره بودیم
آهنگ که تموم شد خواستیم بشینیم که چند تا دختر پسر گفتن
داماد عروس رو بب*و*س
آرسام سرشو آورد جلو وگونه ام رو ب*و*سید
که با این کارش همه دست زدن وماهم رفتیم ونشستیم.....
حدود ساعت ۲ بود که عروسی تموم شد سوار ماشین شدیم وبقیه هم
پشتمون میومدن
آرسام هم داشت بلند بلند آهنگ میخوند....

بلاخره رسیدیم قرار بود تو خونه ی آرسام زندگی کنیم به اصراره من تو همون خونه موندیم ودیگه خونه نخردیم

مامان و بابام رو ب*غ*ل کردم وهمون طور که اشک میریختم باهاشون خداحافظی کردم رها رو هم ب*غ*ل کردم بابام دستمو تو دست آرسام گذاشت وگفت

بابا_پسرم مراقبش باش

آرسام_مثل چشمام ازش مراقبت میکنم

در خونه رو باز کردیم ومنو آرسام رفتیم تو.....

در خونه رو باز کردیم ومنو آرسام رفتیم تو...

تا رسیدیم به سالن آرسام ب*غ*لم کرد

دلارام_۱۱۱۱ چیکار میکنی بزارم زمین

آرسام_نوچ

ومنو از پله ها برد بالا

ودر اتاقه خودش رو باز کرد

تخت پر از گل رز بود

همون طور که تو ب*غ*لمش بودم منو گذاشت رو تخت وخودش پاشد

واز تو کمدمش لباساشو برداشت ورفت بیرون

منم پاشدم ورفتم جلوی آئینه اول موهام رو باز کردم وبعد خواستم لباسم رو

در بیارم تو نتونستم ☹️ □

دلارام_آرسام...آرسام
بعد چند دقیقه او مد لباساشو عوض کرده بود
آرسام_کاری داشتی
دلارام_بیا این زیپ لباسم رو باز کن
او مد جلو وزیپ لباسم رو باز کرد ولی عقب نرفت برم گردوند و سر شو برد
تو موهام نفس های عمیق میکشید
سرش رو بلند کرد وگفت
آرسام_اجازه هست که خانمم بشی
چشمام رو باز وبسته کردم وبه حرفش مهر تایید زدم
سرش رو جلو آورد ول*ب*ا*م رو ب*و*سید.....
پایان.....

♥ عشق □ یعنی:

♥ یه نفر هست که

♥ بدون فکر

♥

♥ به نتیجه و آینده

♥

♥ هر روز

♥ بیشتر از دیروز

❖ دوستت داره.....